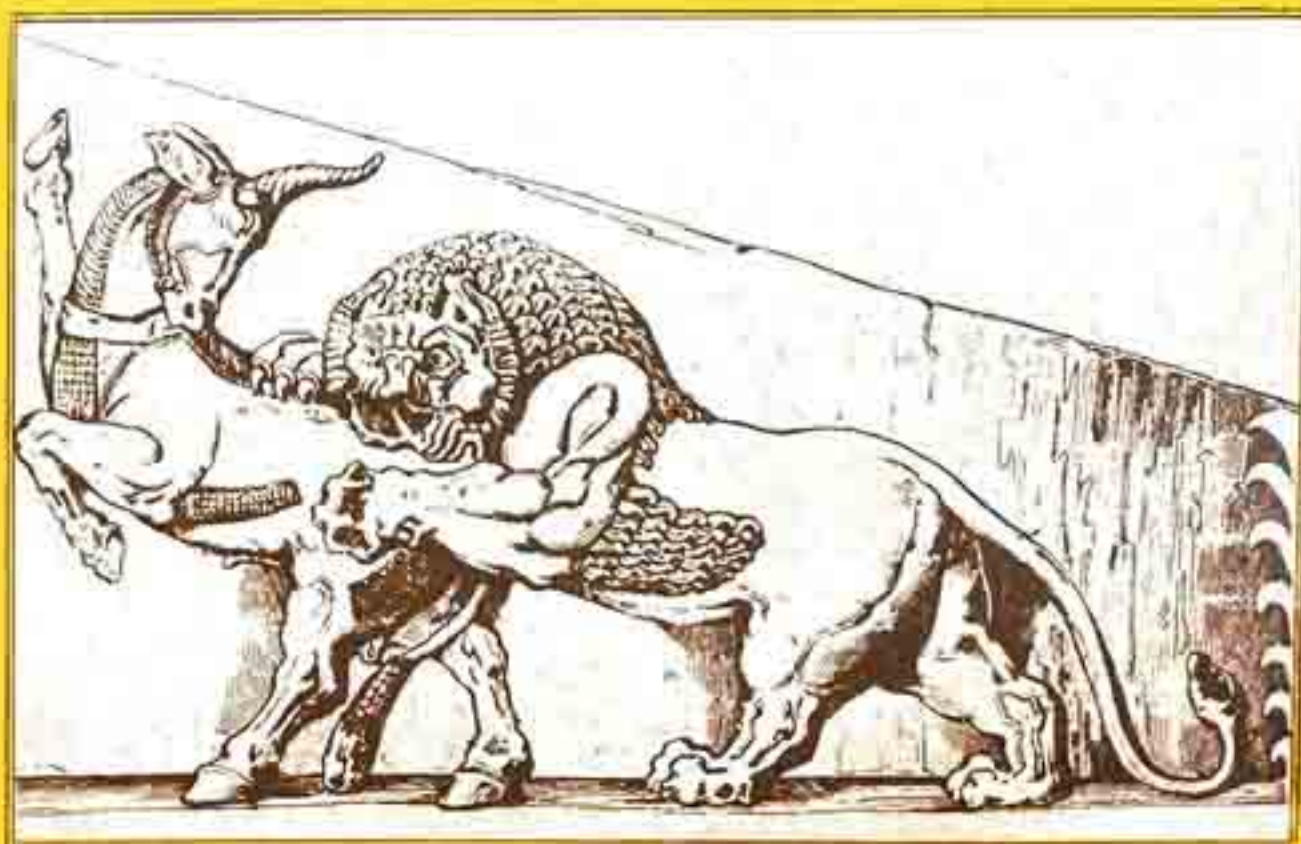


نفوذ انگلیسی مادرا ایران

نوشتہ: ایل لوسوٹور



ترجمہ: محمد باقر احمدی ترشیزی

نفوذ انگلیسی ها در ایران

نوشته: امیل لوسوئور

استاد فرانسوی اولین دانشکده حقوق

در ایران

ترجمه: محمد باقر احمدی ترشیزی

از انتشارات شرکت کتاب برای همه



نام کتاب :	نفوذ انگلیسیها در ایران
مولف :	امیل لوسوئور
مترجم :	محمد باقر احمدی ترشیزی
حروفچینی :	بهروز
چاپخانه :	اطاق چاپ
تیراژ :	۵۰۰۰ جلد
چاپ :	[REDACTED]
ناشر :	شرکت کتاب برای همه

بنام خداوند جان و خرد

سخنی با خوانندگان گرامی:

کتابی که اکنون در دست دارید مجموعه مقالاتی است که یک معلم فرانسوی به نام امیل لوسوئور نوشته است. وی بعنوان استاد رشته اقتصاد و حقوق سیاسی و معاون دانشکده در دانشکده حقوق تهران بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ (۱۲۹۸ - ۱۳۰۰ شمسی) در ایران خدمت کرده است چنانکه می دانید این دوره یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخ میهن ماست.

اوضاع آن زمان را بر حسب نظم تاریخی وقایع و با وسواس یک خبرنگار دقیق و مطلع یادداشت نموده است و آنها را به تدریج برای درج در روزنامه ها و مجلات فرانسوی به پاریس ارسال و با امضاهای مستعار به چاپ رسانیده است.

همانطور که در متن کتاب مطالعه خواهید نمود آقای لوسوئور جزو کادر آموزشی اولین دانشکده حقوق به تهران آمده است، این دانشکده وابسته به وزارت داد گستری بوده است، که بدستور وثوق الدوله در دوران نخست وزیریش به منظور تربیت کادر قضائی و اداری تحصیل کرده تاسیس شده بود، او در اواخر سال ۱۹۱۸ به تهران آمده است و علاوه بر تدریس در کلاسهای دانشکده، معاونت آن را نیز بر عهده داشته است بطوریکه از یک طرف در تماس نزدیک با اغلب دانشجویان دانشکده یا نسل انقلابی و پیشرو جامعه بوده است و از طرف دیگر به علت مسئولیت معاونت اداریش مجبور بوده است در تماس دائم با وزیر و اولیای داد گستری و ادارات تابعه آن و وزرای دیگر کابینه های وقت باشد، بعلاوه جزو میسیون فرهنگی فرانسه و یکی از اعضاء سفارت فرانسه در دولت بوده است. مهمتر از همه ارتباط او با عالترین مرجع تصمیم گیری حکومت یعنی دربار وقت بوده است زیرا بطوری که خود او می نویسد چند نفر از اساتید دانشکده حقوق و حقوقدانان فرانسوی وظیفه تدریس این رشته را به شاه جوان مملکت یعنی احمد شاه قبل از رسیدن او به سن بلوغ و تاجگذاری رسمی اش بر عهده داشته اند و بدیهی است از این طریق او به اطلاعاتی دسترسی داشته است که بقیه تاریخ نویسان خارجی یا ایرانی که حوادث آن روزهای سیاه را وقایع نگاری می نموده اند از آن محروم بوده اند.

وی که همانند اغلب هم میهنان خود به نام فرانسه افتخار می کند و از فرانسوی بودنش برخوردار می باشد پس از پایان ماموریتش در ایران در اواخر سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) به پاریس برمی گردد و این زمان درست مصادف با وقتی است که سه چهار سالی از پایان جنگ جهانی اول می گذرد.

در غیاب او اوضاع اروپا دچار تغییرات و تحولاتی بزرگ شده است. آلمان شکست خورده که دشمن شماره یک فرانسویان به حساب می آید و در دوران چند ساله جنگ خسارات فوق العاده ای جانی و مالی به مردم خوشگذران و بی آزار فرانسه و شهرهای زیبا و مزارع آباد و پر نعمت آن وارد ساخته است،

با مردم جدی و سخت کوش خود شروع به بازسازی خرابیهای دوران جنگ نموده است و به اقتصاد ورشکسته‌ی کشور شکست خورده‌ی خود سر و سامان بخشیده است و با سرعت سرسام آوری فرسنگها از قربانیان دیروز و فاتحین امروز کشورش یعنی فرانسه پیشی گرفته است.

انگلیسی‌های سیاستمدار و مردردند یا متفقین زمان جنگ فرانسه که مزارع و شهرهای کشورشان به لطف آب‌هائی که مجمع‌الجزایر بریتانیا را احاطه کرده است از حمله و هجوم دشمن در امان مانده‌اند، بعلاوه از حیث نفرت سرباز و افسر انگلیسی هم طبق اظهار نویسنده تلفات چندانی متحمل نشده‌اند ولی در مقابل کلیه غنائم جنگی خود را از کشور متخاصم، آلمان، بصورت کشتی، ناوگان دریائی و مالکیت در مستعمرات و غیره دریافت داشته‌اند و در شمار یکی از غنی‌ترین کشورهای اروپائی بعد از جنگ، یا بانک اروپا در آمده‌اند اینک نقشه کشیده‌اند از طرفی با دست درازی به کشورهای مستقل دیگری مانند مصر، افغانستان، ایران که جزو متفقین زمان جنگ و در حقیقت پل پیروزی بریتانیا بوده‌اند آنها را مستعمره خویش سازند و از طرف دیگر در صدد استفاده از گرفتاری‌ی روسها در کشمکش‌های انقلابی بلشویکی برآمده‌اند و در نظر داشتند مناطق باطوم ارمنستان، آذربایجان، گرجستان را از روسیه جدا نمایند و بازارهای تمام آن مناطق را تیول انحصاری بازرگانان انگلیسی بسازند.

آقای لوسونور در مراجعت به پاریس می‌بیند که انگلیسی‌ها یا متفقین مشترک المنافع دیروز و رقبای سیاسی و اقتصادی‌ی امروز عهد قدیم را فراموش کرده‌اند و پشت پا بر تمام مراتب دوستی و مودت زده‌اند. و نه تنها هنگام برخورداری از مزایای مختلف یادی از همسنگرهای قدیمی خود نکرده‌اند بلکه سیاستمداران‌شان در مطبوعات انگلیسی بناحق و ناروا، فرانسویان را استعمارگر متجاوز خوانده‌اند بطوریکه این شایعات، تهمتها و نسبت‌های، بزعم آقای لوسونور دروغ، حتی به مطبوعات آلمان و اطریش نیز سرایت کرده بود و مطبوعات آلمانی بنا بر سابقه دشمنی‌ی که با فرانسویان داشته و دارند کشور فرانسه را استعمارگر خوانده، مثلاً رفتار متکبرانه و دور از شفقت و ترحم فرانسویان را در مستعمرات‌شان مورد انتقاد قرار داده‌اند.

این اتهامات که بعقیده آقای لوسونور ناجوانمردانه بود ولی به شهادت تاریخ و کتبی چون جنگ الجزایر نوشته زول روا یا کتب بسیار دیگری که مبارزه استقلال طلبانه مستعمرات فرانسه را ثبت نموده‌اند و نام مبارزان شیر دلی چون جمیله بو حامد را جاودانه ساختند یا حوادث درد آور هندوچینی که با نبرد خونین دین بین فو (Dien Bien Phu) و شکست فرانسویان در مه ۱۹۳۴ خاتمه یافت، حقیقت داشت و گفته ادعای مدعیان را سنگین تر می‌ساخت، به حدی برای آقای لوسونور دور از انصاف و گران آمده بود که بلافاصله تصمیم می‌گیرد یادداشتهای ایران خود را تنظیم کند و آن را به صورت کتابی منتشر سازد و بدین طریق شمه‌ای از مظالم و رؤیاهای این شیر پیر سیاست را که در آن روزگار آفتاب در سرزمینهایش غروب نمی‌کرد بر ملا سازد و همچنین بدرفتاریها و بدعنی‌های دور از انسانیت عوامل و سفرای انگلیس را در ایران به اطلاع همگان برساند و به اصطلاح ما شهرستانیها جواب‌های را با هوی بدهد. و در حقیقت این پرده دری‌ی دوستان دیروز و رقبای امروز محرک اصلی آقای لوسونور بود که تا آن زمان بنا بر مناسبات حسن همجواری بر جنایاتی که از طرف انگلیسیها بر ایرانیان وارد می‌شده است و تا آن حد با مبانی اخلاقی فرانسویان مابیت داشته است چشم به بندد و زمانی پرده از آن بردارد و آن را طی کتاب کوچکی در معرض اطلاع عمومی‌ی فرانسویان قرار دهد که به پاریس برگشته و عهد شکنی و پرده دری‌ی دوستان را از نزدیک لمس کرده است و این شاید اولین کتابی باشد که بوسیله یک فرانسوی از زیاده رویهای سیاست

استعماری بریتانیا در دوره حساسی از تاریخ ایران تالیف و تدوین گردیده است. درباره سیاست انگلستان در کشور ما تا کنون کتب و مقالات بسیاری نوشته شده است که نویسندگان آن یا خود در اعمال این سیاستها نقشی را بر عهده داشته‌اند یا چندگاهی را در ایران بسر برده‌اند ولی کمتر دیده شده است یکنفر فرانسوی که کشور خودش نه تنها در آن زمان، در خاور نزدیک، خاور میانه و خاور دور و افریقا کشورهایی همانند الجزایر، مراکش، لبنان، ویتنام، لائوس، کامبوج و غیره را زیر سلطه و نفوذ امپریالیستی خود داشته است بلکه هنوز هم پس از گذشت یک قرن حاضر نیست به جزائر دور افتاده کالدونی و گوادولوپ که هزاران کیلومتر با فرانسه فاصله دارند استقلال عطا نماید، با دیده‌ای چنین حقیقت بین و وجدانی چنین آگاه خشونت و زیاده‌روی‌های متفقین دیروز کشور خود، انگلیسها را مورد انتقاد قرار دهد و از پیروزی ملت مظلوم ایران بر آن ددمنشان استعمارگر تا آن حد خوشحال شود شاید این امر برای کسی که با اخلاق فرانسویان آشنائی نداشته باشد عجیب و غیر قابل قبول به نظر برسد ولی من که مدت بیست سال ضمن همکاری با شریفترین مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی فرانسه یعنی انتشارات لاروس موقعیتهای زیادی جهت معاشرت با فرانسویان بسیاری از همه‌ی طبقات داشته‌ام، قضاوت عادلانه آقای امیل لوسونور را درباره اوضاع آنروز ایران و شرح بی‌طرفانه قسمتی از زیاده‌رویهای عمال انگلیس را در ایران مبتنی بر چند عامل می‌دانم که در باره آن بحث خواهم کرد منتها قبل از آن باید با کمال تأسف به اطلاع خوانندگان محترم برسانم که کلیه‌ی جستجوهایم برای یافتن بیوگرافی این استاد فرانسوی که با کتاب مختصر خود جای بزرگی را در قلب من باز کرده است به جایی نرسید حتی از سفارت فرانسه در تهران هم که جهت دریافت شرح حال و عکس او استمداد کرده بودم جواب منفی دریافت داشتم.^۱

۱ - آقای لوسونور قبل از هر چیز یک معلم بوده است و بعنوان استاد دانشکده حقوق با پرشورترین و حساس‌ترین جوانان ایران تماس مستمر داشته است اینان که از اوضاع نابسامان آنروز میهن خود به سختی رنج می‌برده‌اند در وجود معلم خود بهترین دوست مشفق و راهنمای روشنفکری را می‌یافته‌اند که می‌توانسته است درد دل‌های آنها را بشنود و در یافتن راه حل آن به ایشان کمک نماید و یا بهتر بگوئیم در مبارزه‌اش با استعمار شرکت جوید اصولاً آنها را ک معلم بوده‌اند بخوبی می‌دانند همواره بین معلم و شاگردانش یک پیوند عاطفی بوجود می‌آید که حتی درباره‌ی موارد از پیوند خویشاوندی محکمتر است و می‌تواند سالیان دراز بطول انجامد. من که خود زمانی معلم بوده‌ام چند سالی را که در سر کلاس به تدریس اشتغال داشتم برایم از شیرین‌ترین و پرخاطره‌ترین ایام زندگیم محسوب می‌گردد و حتی شاگردان سابق

۱ - با تمام کوششی که بکار بردم نتوانستم به بیوگرافی آقای امیل لوسونور دست یابی پیدا کنم. در اینجا مجبورم مجدداً از دوست عزیزم آقای مهدی نراقی تشکر نمایم، روی علاقه‌ای که به این کتاب داشتند در سفر اخیر خود به فرانسه با وجود وقت کم و گرفتاری زیاد به کتابخانه ملی فرانسه (بیبلیوتک ناسیونال) در پاریس مراجعه نمودند و همه چیز را درباره امیل لوسونور حتی شرح حال پدرش که در جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ کشته شده و کتابهای دیگری که سوای کتاب حاضر تالیف نموده است و یکی دوتای آن را دیوان اشعارش تشکیل می‌دهد و از این رو معلوم می‌شود که نویسنده کتاب نفوذ انگلیسها در ایران، شاعر هم بوده است یادداشت نموده‌اند ولی متأسفانه تاریخ تولد و وفات او را نتوانسته‌اند پیدا کنند که در اینجا بتوان با اطمینان سن او را در سالهای فوق معین کرد. آخرین کتابش در سال ۱۹۲۲ منتشر شده که درست یک سال پس از چاپ این کتاب می‌باشد.

خود را که گاهی بعضی از آنها را می بینم جزو بهترین دوستان خود می دانم و همواره شاهد گرمترین احساسات متقابل از طرف آنها بوده ام.

از خوانندگان تمنا دارم نصایح کوتاهی را که آقای لوسوئور، در اولین صفحات کتاب و قبل از شروع مطلب، خطاب به شاگردان و دانشجویان خود می نویسد با دقت مخصوص مطالعه فرمایند و بخصوص در نظر داشته باشند که این جملات از قلم شخصی تراوش می کند که مامور یک کشور خارجی در میهن ما است آنهم کشوری که در آن روز یکی از دو ابرقدرت فاتح اروپای بعد از جنگ بشمار می آمده است و در گوشه و کنار جهان ملتهای بسیاری را به یوغ اسارت و استعمار خویش کشیده است. نصایحی که صحیحاً برخلاف نص صریح قوانین امپریالیسم و مطمئن ترین سلاح ملتهای قوی و ثروتمند برای به دام انداختن کشورهای عقب افتاده بحساب می آید تو گوئی که مخاطب او شهروندی فرانسوی است وقتی که موکداً سفارش می کند: « عزیزان من از طلای خارجی چشم پبوشید و هیچوقت اجازه ندهید کشور شما زیر بار قرض خارجی شانه خم کند ». اگر آن روز کسی بخوبی نمی توانست معنای این گفتار را درک کند، امروز که وسائل ارتباط جمعی کوچکترین خبر و پدیده هر گوشه جهان را در آنی به تمام دنیا می رساند و مردم بر حال و روزگار کشورهای بسیاری که کمرشان زیر دین خارجی خم شده کلیه دارائی شان به یغما رفته و می رود، اطلاع کامل کسب می کنند بخوبی مفهوم نصیحت این استاد بی غرض و پاک سیرت را درک می نمایند آیا اگر آقای لوسوئور بجای معلم، یک جهانگرد یا مثلاً مستشار امور مالی بود بازهم به ایرانیان همین نصیحت را می کرد؟ مسلماً خیر.

۲- عامل دیگری که مسلماً در تشویق آقای لوسوئور به نوشتن این کتاب بی تاثیر نبوده است، علاقه و تحسینی است که نسبت به ایران و ایرانیان، سابقه فرهنگ و تمدن ایشان، هوش و ذکاوت و خصائص اخلاقی مردم این مرز و بوم داشته است که در موقعیتهای مختلفی از کتاب خود مهر تأیید بر آن نهاده است و فصلی از کتاب را به این موضوع اختصاص داده است که « چرا من ایرانیان را دوست دارم؟ »، حتی در چند جا ایرانیان را فرانسویان ملل شرق لقب داده است و این از زبان یک فرانسوی حقیقتاً هوشمند است که حتی امروز هم خود را هوشمندترین ملل عالم می داند و برای هوش و درایت بقیه ملل حتی پیشرفته ترین آنها مثل آمریکا لغز می خواند و جوک می سازد. من حس تحسین و احترام به گذشته تاریخی و تمدن باستانی ایران را از زبان بسیاری از فرانسویها شنیده ام. یکی از مدیران لاروس در مسافرتی به شیراز در برابر خرابه های تخت جمشید صریحاً اعتراف کرد که در زمان آبادانی این کاخها اروپائی ها در دوران جهل و تاریکی در میان کوه و جنگلها به صورت نیمه وحشی می زیسته اند پس خواهی نخواهی این علاقه و احترام بگذشته تاریخی ملتی که در آنروزها گرفتار خشونت و بدخلقیهای عوامل بریتانیا چون سر پرسی کاکس و غیره بوده است عامل مهم دیگری برای نوشتن این کتاب و قضاوت صادقانه او به شمار آمده است.

بقول یکی از دوستان دانشمند که متن کتاب را پس از چاپ و قبل از تکمیل مقدمه مطالعه نموده بود می گفت: جای تاسف است آقای لوسوئور که در جابجای کتاب خود از علاقه مفرطش به ایرانیان سخن رانده است موضوعات و اتفاقات را تنها از دید خود به عنوان یک خارجی مورد بحث قرار داده، هیچگونه توجهی به احساسات و آرزوهای ملی ایرانیان زمان خود ننموده است یا شاید هم فکر نمی کرده است روزی کتاب او به ایران برسد و یا در ایران ترجمه شود و به نظر ایرانیان برسد والا چگونه ممکن است ایشان با آن دقت و ریزیبنی خاص فرانسویان ضمن چند سالی که در ایران زندگی می کرده است از احساسات مردمی که در متن اوضاع و اتفاقات می زیسته اند و عواطف ایشان بطور بارزی در کوچه و بازار و در هر محفلی نقل مجالس بوده است و خواهی نخواهی در تاریخ ثبت می شده است چنین غافل بماند، مثلاً

در مقدمه کتاب خود که ضمن آن سیاست لرد کورزون وزیر امور خارجه وقت انگلستان را مبنی بر پیشنهاد قرارداد بحث انگیز ۱۹۱۹ بمنظور تحمیل قیمومت انگلستان بر ایران بدست وثوق الدوله نخست وزیر آنروز مملکت که از جیره خواران سیاست استعماری بریتانیا بود و نه تنها خود نویسنده بلکه پس از او نویسندگان و تاریخ نویسان بی شماری وابستگی بی چون و چرای او را به سیاست انگلیس تاکید نموده اند و در سالهای اقامت همین آقای لوسونور در ایران، مورد نفرت کامل مردم ایران از هر طبقه و دسته ای قرار داشته است باز هم در مقدمه کتاب خود شرح کشافی راجع به شخصیت ممتاز او بیان نماید و در مورد قرارداد معروف ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ شمسی) اش که در آن زمان آنهمه سرو صدا و بحث و جدل در مورد آن در ایران در گرفته بود چنین اظهار عقیده نماید که: «دست آورد بزرگ دولت وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ شمسی) بود که نقطه ثقل سیاست ایران ظرف دو سال گذشته بر محور آن قرار داشت.» «چطور ممکن است او، با همه علاقه اش به ایرانیان این قرارداد ننگین و یک طرفه را دست آوردی مثبت به حساب آورد و سپس به عقیده خودش چنین اظهار نظر نماید که: «بدون شک این عهد نامه خالی از ایراد نیست ولی در برابر وضع آشفته و هرج و مرج سیاسی امپراطوری ایران، در مقابل بحران اقتصادی که پس از یک قحطی هولناک دامنگیر این کشور شده بود باید پرسید آیا غیر از کمک خواستن از خارج راه دیگری موجود بود و می شد از آن اجتناب کرد؟»

نذکر دوستم که به نظرم منطقی رسیده بود مرا وادار کرد به متن اصلی کتاب مراجعه نمایم که پاراگراف مربوطه آن عیناً نقل می شود:

"Le grand acte du gouvernement de Vossough ed Dowleh fut l'accord anglo-persan de 1919 autour duquel a gravité la politique iranienne dans ces deux dernieres années."

شاید خیلی بهتر بود کلمه acte در این متن به (اقدام) ترجمه می شد که از (دست آورد) به مراتب به معنی نزدیکتر و در این مورد خاص بسیار رساتر است زیرا بخصوص در مورد این قرارداد وثوق الدوله با امضای آن اقدام به انجام رسانیدن آن نمود ولی مآلاً به تصویب نرسید و اقدامش عقیم ماند پس نمی تواند دست آوردی به حساب آید که معمولاً به نتیجه کار انجام شده اطلاق می گردد. در اینجا لازم می دانم از تذکر دوست محترمی که موجب بازبینی متن و تصحیح این اشتباه گردید تشکر نمایم ولی معمولاً اینگونه اشتباهات در ترجمه هر متن خارجی به زبان دیگری برای هر مترجمی ولو هر قدر هم در کار خود امانت را مراعات کند و وسواس به خرج دهد باز هم پیش می آید زیرا به هنگام ترجمه یک کلمه که معانی مترادف مختلفی دارد یکی از معانی زودتر به فکر مترجم می رسد او هم بدون آنکه خود را زحمت بیشتری بدهد و در زوایای مغز خود بیشتر جستجو کند همان را انتخاب می کند و بکار می برد و متأسفانه وقتی متوجه آن می شود ک چون نوشداروی پس از مرگ سهراب کار از کار گذشته است.

اما در مورد پاراگراف بعدی که ضمن آن آقای لوسونور خواسته است بگوید: «گرچه عهدنامه خالی از ایراد نیست ولی در وضع اقتصادی خراب کشور و آنارشی حاکم بر محیط آقای وثوق الدوله چاره دیگری برای نجات مملکت در خود نمی دیده است و مجبور به تهیه پول برای چرخاندن چرخ دستگاه مملکت، ادارات، ارتش و یا مثلاً هزینه مسافرت شاه جوان به خارج از کشور برای عیاشی و خوشگذرانی چاره را منحصر بفرد می دیده است.» در اینجا دیگر آقای لوسونور همان معلم خوش باطن ایراندوست نیست که اظهار عقیده می کند و به شاگردان و دانشجویان خود توصیه می نماید: «عزیزان من از طلای

خارجی چشم ببوشید زیرا اگر قرار باشد بهای آن را با آزادی و استقلال خود بپردازید برای شما بسیار گران تمام خواهد شد». اظهار نظر او در اینجا کلام یک معلم نیست بلکه از زبان مأمور سیاسی کشوری است که همانند مأموران بریتانیا، در هندوستان دستگاه حاکمه کشورش به زور سرنیزه‌ی بیش از یک میلیون سرباز مجهز به آخرین سلاح‌ها و یکصد و پنجاه هزار نفر مزدوران بی‌رحم و شفقت لژیون خارجی فرانسه (که حتماً در آن زمان هم فرد آزاده‌ای چون آقای لوسوئور شرح زیاده‌رویهای ایشان را دیده، خوانده یا شنیده بوده است) کشورهای فقیر و مردم بی‌نوا بی‌ساری را چون ملت‌های لائوس، کامبوج و ویتنام در خاور دور، لبنان و سوریه در خاور نزدیک، الجزایر، مراکش و تونس در کنار دریای مدیترانه و کشورهای بسیار دیگری را در قاره آفریقا به زیر یوغ استعمار کشانیده آنها را در اسارت خویش نگهداشته است.

بلی در اوضاع آن روز ایران آقای لوسوئور چاره را منحصر بفرد می‌بیند چون ایرانیان را بخوبی شناخته بوده است و نمی‌توانسته حدس بزند که حتی اگر در همان تاریخ و در همان وضع آشفته و با همان مردمان گرفتار فقر و فاقد ضروری‌ترین وسائل معاش اگر بجای یک شاه جوان هوسباز که هر سالی چند ماهش را باید در خارج بگذرانند و مخارجش را همین ملت فقیر تحمل کند یک رئیس مملکت فهمیده صحیح‌العمل و خالی از حرص و آز مال‌اندوزی و بجای رئیس‌الوزرائی خائن چون وثوق‌الدوله که تمام عمرش حلقه نوکری استعمار را بر گوش داشته از خزانه ملکه انگلستان مستمری دریافت می‌داشته است و گویا برای به کرسی نشاندن عهدنامه ۱۹۱۹ و به انجام رسانیدن انتخابات قلابی و از صندوق درآوردن وکلای زرخرید مبلغ دویست هزار پوند از انگلستان پول گرفته بوده است و بهمین دلیل همه ملت ایران به خون او تشنه بودند، اگر بجای او نخست‌وزیری خداشناس میهن‌پرست و صحیح‌العمل بر سر کار بود و برای راه‌انداختن چرخهای شکسته و زوار در رفته آن روز مملکت دست کمک بطرف مردم دراز می‌کرد و از ایشان کمک مادی، سرباز فدائی و اسلحه می‌خواست، آنهم بخصوص در موقعیتی که همسایه مقتدر شمالی ایران دچار وضع آشفته و بحرانی‌های داخلی خود بود، مردم ایران، فرش زیر پای خود را می‌فروختند و حتی زنهای ایرانی، حلقه طلای ازدواج خود را برای کمک به دولت اهدا می‌کردند و دشمن یغماگر را با چنگ و دندان هم که بود از مرزهای این کشور بیرون می‌ریختند، جای آقای لوسوئور خالی بود که این از خود گذشتگی‌ها و فداکاری‌های مردم ایران را در برهه‌های حساس تاریخ ایران مثل جنبش ملی کردن نفت و پشتیبانی و فداکاری مداوم و بی‌چون و چرای مردم از مرحوم دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر وقت در مقابل تحریم انگلیس و امریکا که با فروش اوراق قرضه ملی به همین مردم فقیر مدت چند سال احتیاجات کشور را بدون فروش یک قطره نفت تامین نمود و اگر انگلیس و امریکا به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متصل نمی‌شدند بهیچوجه نمی‌توانستند او و طرفدارانش را شکست دهند و یا جانبازی و از خود گذشتگی همه مردم ایران حتی نوجوانان و کودکان نوبالغ و آنهمه کمک‌ها و هدیه‌های بیدریغ مردم حتی بی‌بضاعت‌ترین آنها در مقابل دفاع از میهن اسلامی بهنگام حمله ناجوانمردانه عراق به مرزهای این کشور و حماسه پس گرفتن خرمشهر، عبور از اروندرود و فتح جزایر مجنون و بندر فاو که جهانیان را به حیرت واداشت و همه اینها علیرغم مخالفت و تحریم همه ابرقدرتهای کوچک و بزرگ چون امریکا، روس، انگلیس و بالاتر از همه فرانسه که دستگاه حاکمه آن با کمک بی‌دریغ به عراق یکی از سیاه‌ترین صفحات تاریخ سیاسی کشور خود را آنهم با موقعیت ممتازی که در ایران پس از انقلاب داشتند رقم زد.

کاش آقای لوسوئور زنده بود و موفقیت مشتی پابرنه‌های الجزایری، مراکشی، تونسی و بقیه ملت‌های را که در زیر یوغ استعمار فرانسه دست و پایی زدند به چشم خود می‌دید ملت‌هایی که روزی مت‌های

افتخارشان نوکری درب خانه ارباب فرانسوی به حساب می آمد و بهترین خوشبختی شان روزی بود که ارباب سرمست از باده صبحی، جواب سلامشان را با خوشروئی بدهد ولی در اثر ظلم و جور و بدعنتی اربابان و مأمورانی شریر و خونخوار چنان عصبانی و متحد شدند که فرانسه را با بیش از یک میلیون سپاهی تعلیمات دیده مجهز به آخرین و مدرن ترین انواع سلاحها توپ، تانگ، هواپیما و هلی کوپتر و همچنین یکصد و پنجاه هزار مزدوران لژیون خارجی را با دهها هزار سگهای درنده تعلیمات دیده از کشور خود راند. همین ملل توسری خورده، فرمانروایان کاخ الیزه، و کاخ نشینان با کینگهام و داوینگ استریت سرمایه داران کاخ سفید را مجبور ساختند جان خود را بگیرند و هرچه مایملک دارند برجای گذاشته با یک چمدان راهی شهر و دیار خویش گردند.

به ظن قوی آقای لوسونور بهنگام نوشتن این کتاب در سال ۱۹۲۱ نایستی بیش از ۳۵ سال از عمرش گذشته باشد علی القاعده باید شاهد آزادی هند و چین پس از ۱۹۳۴ (سن ۴۸ سالگی) اعطای استقلال به لبنان (در ۱۹۴۳) مراکش (۱۹۵۳)، تونس ۱۹۵۶ و بالاخره الجزایر که فرانسویان اصولاً اهالی آن را بربر می دانستند و از سال ۱۸۲۷ به بهانه اهانت به یکی از نمایندگان فرانسه بوسیله فرمانروای وقت الجزایر مبارزات شدیدی را برای باستعمار کشیدن آن شروع نمودند و بالاخره در ۱۸۳۰ سراسر آن را به تصرف خود در آوردند بطوریکه در سالهای ۱۹۵۶ طبق روایت متن کتاب الجزایر و مردان مجاهد نوشته مرحوم دکتر حسن صدر در صفحه ۹ زیر عنوان ملت فرانسه و استعمار: «انصائیة دقیق نشان می دهد که ۶۳۸۵ نفر فرانسوی مالک ۹۰۰ / ۳۸۱ / ۲ هکتار زمین حاصلخیز و در مقابل ۴۳۳ / ۴۳۸ خانواده الجزایره بیش از ۴۰۰ / ۳۷۸ / ۱ هکتار زمین (تقریباً نصف) ندارند، باضافه ۱۶۰ / ۰۰۰ نفر کارگر زراعتی و ۴۰۰ / ۰۰۰ نفر کارگر فصلی یک متر زمین مالک نیستند و رویم رفته درآمد ۵۷۳ / ۲ / ۵۰۰ نفر الجزایری یعنی یک چهارم سکنه الجزایر از عایدات ۱۳۷۰۰ نفر اروپائی که یک هفتاد و سوم کل جمعیت بیشتر نیستند کمتر است».

از اینرو سرمایه داران فرانسوی مقیم الجزایر که عده ای از آنها را ژنرالها و افسران عالیرتبه ارتش فرانسه تشکیل می دادند خود را صاحب الجزایر دانسته و حاضر نبودند به هیچ قیمتی آنجا را به صاحبان اصلیش واگذار نمایند تا جائی که در مقابل ژنرال دوگل که در آن روز رهبری فرانسه را بمعده داشت و ارتشش از جبهه مبارزان الجزایری صدمات جانی و مالی بسیار برداشته بود بعلاوه در مقابل فشار افکار عمومی جهانیان خود را مجبور به شناسائی استقلال الجزایر می یافت قلع علم کرده، طرح کودتائی را ریختند حتی نقشه قتل ژنرال محبوب فرانسویان را در روزی که معروف به روز شغال شد به اجرا گذاشتند که شکر خدا عقیم ماند و ژنرال دوگل توانست از توطئه جان سالم بدر برد، آن را درهم شکند و بالاخره سند استقلال الجزایر را اول ژوئیه ۱۹۶۲ امضاء نماید.

شاید آقای لوسونور در آن زمان دیده از جهان برسته باشد و شاید هم در دوران کهولت هنوز می زیسته است و شاهد موفقیت ملت ستم دیده و مبارز الجزایر بوده است و بخوبی می توانسته است درک کند که: «همت اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سلیمان شود.» پس اگر وثوق الدوله هم می خواست و خود میهن پرست و درستکار بود چاره بسیار داشت و کاملاً می توانست از قرارداد ۱۹۱۹ اجتناب نماید، بطور حتم چاره آن منحصر بفرد نبود.

نکته دیگری که در کتاب آقای لوسونور باید مورد بحث و امان نظر قرار گیرد نسبتها و اتهاماتی است که بر افراد وجیه المله و انقلابی چون میرزا کوچک خان جنگلی، مرحوم شیخ محمد خیابانی و بالاخره

کلنل محمد تقی خان پسیان وارد ساخته است اولی را کمونیست و دو نفر اخیرالذکر را دست‌نشانده انگلیسها معرفی می‌نماید. البته همانطور که باز هم گفته‌ام من تخصصی در امور تاریخی ندارم حتی هیچوقت قادر نبوده‌ام یک کتاب تاریخی خشک را که حاوی مطالب تکراری ظلم و جور سرداران، سلاطین و اقبای هر دوره و رنج و تعب و خانه‌خوابی مردم بی‌گناه و بی‌پناه همه دورانها بوده است تا به آخر مطالعه نمایم. در اینجا باید بدون مجامله و مدافعه عرض کنم تنها کتب تاریخی‌ای که ضمن آن موضوعات و حقایق تاریخی طی مقالات سرگرم‌کننده و آموزنده‌طوری مورد بحث و نقد قرار گرفته است که نه تنها خواننده را خسته و دلزده نمی‌کند بلکه چنان او را در گذشته و حال فرو می‌برد که پس از مدتی متوجه می‌شود تنها با قرص خواب آور باید آرامش و خواب شبانه خود را بازیابد همانا شاهکارهای هنری و تاریخی‌ی هفتگانه استاد بزرگوار جناب آقای دکتر باستانی پاریزی است که در دوران قبل از انقلاب منتشر گردیده است و هر کدام یک عدد مقدس هفتی را بدک می‌کشند و صرف‌نظر از کتب تاریخی دیگر چون یعقوب لیث، اقتصاد عصر صفوی و غیره که تعداد آن از شمار بیرون است و یا کتاب‌های مشهور بعد از انقلاب بنام هشت‌الهفت، نون جو و دوغ‌گو، از سیر تا پیاز و حاکم عالم و غیره که حتی من همه این کتابها را با علاقه خوانده‌ام و از نزدیک سعادت آشنائی با مؤلف آن را پیدا نکرده‌ام.

با مشاهده یکی از کتابهای استاد بر روی میز کارم که برای چندین بار مشغول بازخوانی هستم ناگهان به فکر رسید از توضیح ایشان راجع به نوشته‌های آقای لوسوئور در مورد این آقایان کسب فیض و استمداد نمایم. من هم به سان حافظ و به پیروی از او:

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کاو به تأئید نظر حل معما می‌کرد

حافظ هم علی‌القاعده در وضع مشابهی مثل من در ساعت ۹/۵ شب قرار داشته است و بخود اجازه داده است در آن ساعت شب حل مشکل خود را از پیر مغان استفتاء نماید ولو آنکه در آن ساعت شب مزاحم استاد باشد.

ایشان که بنا بر فطرت متواضع خود و این حقیقت که: «درخت هرچه پر بارتر شود افتاده‌تر گردد» فرصت سلام و ادای احترام به تلفن‌کننده نمی‌دهند و تلفن‌کننده را هر کس که باشد با فروتنی خود شرمسارش می‌سازند در مورد این آقایان چنین اظهار نظر فرمودند: «چون این دوره از تاریخ کشور ما مصادف با انقلاب سوسیالیستی در کشور همسایه بود و نام لنین چون سرابی تشنه‌گان آزادی و آزادیخواهان همه کشورها بخصوص کشورهایی چون مملکت ما را که ظلم و جور عمال استعمار روسیه تزاری و انگلستان از طرفی و استبداد داخلی که منتهای ظلم و بی‌عدالتی را بر مردم روا می‌داشتند از طرف دیگر به سوی خود جلب و اغوا می‌کرد، بنابراین کلیه آزادیخواهانی که در آن زمان از رفتار بی‌رویه و ثوق‌الدوله و قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و ظلم و جور عمال نادان و جاهلش به ستوه آمده بودند علم‌طفیان برافراشته بودند نظر مساعدی در ابتدا با انقلاب سوسیالیستی لنین داشتند حتی در مورد میرزا کوچک خان که از ۱۹۱۴ در مقابل مظالم قد علم کرده بود و در ابتدا تعداد نفراش زیاد نبود بعداً عده‌ای به او پیوستند که در بین آنها افرادی با تمایلات کمونیستی نیز وجود داشت و بالاخره هم منجر به تسلیم در مقابل هیأت دولت کمونیستی که رفقاییش تشکیل داده بودند شد ولی موقمی که به مقاصد آنها پی برد از آنها جدا شد و آنها هم کوچک را تنها گذاشتند ولی او مبارزات خود را علیه دولت و ثوق‌الدوله، کابینه بعد از و حتی مبارزه‌اش را پس از کودتا که همه را ملهم از انگلستان می‌دید ادامه داد و در این راه جان باخت. مرحوم شیخ

محمد خیابانی و کلنل پسیان هم که از مبارزان راه آزادی بودند و از سیاست استعماری روس و انگلیس در ایران دل پر خونی داشتند نیز از این کشش و جذب به نسبت به انقلاب سوسیالیستی روسیه و آوازه‌لنین بی‌بهره نبودند بطوریکه طبق فرموده استاد دکتر باستانی پاریزی مرحوم احمد بهمنیار مدیر روزنامه فکر آزاد در مشهد ترجیع بند مفصل و معروفی در مدح کلنل ولنن سرود و منتشر ساخت ولی به فرموده ایشان این اولین باری است که از کسی به این دو مبارز با سیاست‌های استعماری انگلیس و روس انتساب وابستگی به انگلستان داده می‌شود.»

بهر تقدیر گرچه اظهار عقیده جناب استاد برای من قاطع بود و باید دنباله مطلب را راجع به این اظهار نظر بیمورد آقای لوسوئور درز می‌گرفتم که مقدمه طولانی‌تر از اصل کتاب نشود ولی چون می‌دانستم یکی از شعرای انقلابی ما عارف قزوینی ارادت خاصی به کلنل پسیان می‌ورزیده است بخصوص چندی قبل در مجله آینده شماره ۳-۵ جلد پانزدهم سال ۱۳۶۸ به نامه‌ای از عارف برخورددم که به، شاعر توانا، آقای دکتر رعدی آذرخشی که در آن زمان شاعر تازه کار جوانی بوده است نوشته، ضمن آن علل پاره‌ای از ناراحتیهای روحی خود را شرح داده بود و جناب آقای ایرج افشار مدیر ماهنامه مزبور هم با ذوق خدادادی خود در انتخاب نامه‌ها و موضوعات بسیار جالب و بدیع آن را زینت بخش صفحات ۳۵۶ تا ۴۰۱ این شماره مجله نموده بودند که با اجازه از حضور ایشان چند سطری از آن را در اینجا نقل می‌نمایم. عارف ضمن این نامه می‌نویسد:

«همینقدر لازم است بدانید سه چیز مرا پیر بلکه تمام کرد:

- کشته شدن سردار نامی ایران که قرن‌ها خواهد گذشت و نظیر او را این کشور بلا دیده نخواهد

دید کلنل محمد تقی خان

- هوی یک مشت شاید بی‌عاطفه دزد خیانت‌پیشه که از آن جمله است انتساب مرا به طرفداری از

آقا سید ضیاء

- عارف‌نامه جلال‌الملک ایرج میرزا

تعجب نکنید از اینکه چطور شده است که چند شعر مزخرف را در ردیف کشته شدن اسم کسی می‌گذارم که تمام آرزوهای من با او به خاک رفت و خبر مرگ او استخوانهای مرا خورد کرد این قسمت شرح مفصلی دارد که اگر طبیعت کارشکنی نکرد آن را در ضمن تاریخ زندگی دوره آزادینخواهی خود که کتاب مفصلی خواهد شد...خواهم نوشت.

.....آن‌هم برای این است که بدانید علت گفتن عارف‌نامه ایرج میرزا چه بوده است.

اولا بدانید من با ایرج میرزا سالها دوست بودم. در مسافرت خراسان که باعث و محرک کلنل شهید می‌شود گفت از ده قسمت نه قسمت من بودم که اگر تاریخ خراسان را نوشتم معلوم خواهد شد -وارد شهر مشهد نشده در باغ خونی که قبل از گرفتن شهر خود کلنل منزل داشت منزل کرده برای اینکه در میان مردم نباشم و از حال مردم، از دوست و دشمن مطلع باشم. جلال‌الممالک مرحوم چندین مرتبه آمد روپنهان کردم. چند بار تلفن کرد و وقت خواست وقت ندادم. چون بعد از تحقیقات معلوم شد گذشته از شاهزادگی و پسرعمه بودن با قوام‌السلطنه با انگلیسها هم مربوط بود. بعد از بیست روز در اطاق انتظار ایالتی او را ملاقات کردم این اشعار را به شوخی خواند. ولی اصلاً اینهایی که بعد انتشار یافت نبود. در مقدمه گله کرده بود که چرا منزل من که منزل خودت بود وارد نشدی. بعد هم قدری شوخی کرده دست آخر به مدح کلنل شهید خاتمه داده بود و عذر از من خواسته بود که حق با تو است. کسی که میزبانی شریف و بزرگ مانند سردار با

افتخار کلنل محمد تقی خان داشته باشد نباید منزل کرده وارد منزل من شود. و بعد آن مدح را که نسبت به چنین سردار شرافت بخشی بود تغییر داده به اسم بیشرف‌ترین اشخاص، نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما تمام کرد.

اگر کلنل رغبتی به انگلیس داشت دوست او عارف از پذیرفتن دوست قدیمی خویش، ایرج میرزا به عنوان خویشی با قوام السلطنه و ارتباط با انگلیسیها سرباز نمی‌زد.

شاید همانطور که گفتم تنها تأیید استاد باستانی پاریزی بر رد اتهام آقای لوسوئور نسبت به سه نفر از مبارزترین و لایق‌ترین فرزندان و قهرمانان میهن پرست این آب و خاک و سپس گواهی متن‌نامه شاعر آزادینخواه و ملی عارف قزوینی در مجله آینده که اخیراً چاپ و منتشر شده است کافی می‌نمود که به مطلب خاتمه داده شود ولی برای جستجوی بیشتر و درک بهتر مقصود آقای لوسوئور که در مقام یک استاد دانشگاه و نویسنده، فردی کاملاً مسؤول برای هر کلمه از گفتار و نوشته خود بوده است و با شناختی که من ضمن مدت تقریباً ۳۰ سال معاشرت با کار کردن با فرانسویان از آنها دارم مطمئن هستم افرادی که با دانش و تحقیق و تاریخ نگاری سرکار دارند حرفی را بی‌مورد و بی‌مقصد بیان نمی‌دارند من در صدد برآدمم با جستجوی بیشتر در منابع مختلف شرح حال و بیوگرافی این سه چهره آشنا و معروف به خوشنامی در نزد ملت ایران را بدست آورم شاید مطالعه زندگانی مشروح آنان گرهی از معمای ادعای آقای لوسوئور برایم بگشاید. آخر برای ما خراسانیها قیام کلنل پسیان مبدأ تاریخی پیدا کرده است بطوریکه بچه‌هائی را که در آن سال زاده شده‌اند بچه دور کلنلی می‌خوانند؛ چطور ممکنست شخصی که اقدامش تا این حد در نظر مردم آن مرز و بوم که محل اتفاقات و قیام او بوده است، آنهم با دل خونی که مردم از سیاست استعماری بریتانیا و عوامل و نوکرهایش داشتند - بطوری که مرحوم عارف قزوینی از دیدن دوست قدیمی و هم‌بزم خود ایرج میرزا که حتماً وقاحت و دهان‌بی‌چاک و بست او را هم بخوبی می‌شناخته است، بعلمت و وابستگی او به عوامل انگلیسی از ملاقات با او ابا می‌کند حتی از دست دادن با او در باغ ملی مشهد خودداری و بزرگترین تحقیرها را بر او روا می‌دارد - چطور ممکنست بتوان چنین نسبت دور از ذهنی را درباره او باور کرد.

در صدد یافتن منابع موثق بودم که بخت با من یار شد و به دو منبع موثق دست یافتم که هر دو از انتشارات دوره استبداد رضاشاهی بوسیله نویسندگان چون دکتر رضا زاده شفق و سیف آزاد در برلین بود: یکی کلیات دیوان عارف قزوینی که برای اولین بار در سال ۱۳۰۳ شمسی به همت آقایان دکتر رضا زاده شفق و آقای سیف آزاد و به خرج خودشان در چاپخانه‌ای که آقای سیف آزاد در برلین دائر کرده بود چاپ و سپس دوبار در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۳۷ در تهران تکمیل و بوسیله خود ایشان تجدید چاپ شده است و حاوی شرح مفصل زندگانی سردار جنگل و بیوگرافی کلنل محمد تقی خان پسیان به قلم خودش بود و دیگری شماره ۱۴ مجله ایرانشهر که در سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۴ شمسی) در برلین تحت عنوان: «شیخ محمد خیابانی» به چاپ رسیده است و حاوی دقیقترین شرح زندگانی او با مقدمه‌ای از دکتر رضا زاده شفق و بیوگرافی کامل زندگانی و مبارزات سیاسی شیخ از بدو ولادت تا جریان قتلش بدست عمال دولتی و به فرمان مخبرالدوله هدایت در روز ۲۹ ذیحجه سال ۱۳۳۸ قمری هجری (۱۲۹۸ شمسی) که چون مخبرالدوله نماینده دولت مشیرالدوله و مورد اطمینان شیخ بوده است با او وارد مذاکره می‌شود و اسلحه بر زمین می‌گذارد مخبرالدوله هم پا بر سوگند خود نهاده شبانه بر او و پیروانش حمله نموده یاران او را قتل عام و خانه‌هایشان را غارت می‌کند و روز بعد هم خود او را به قتل می‌رساند.

کتاب دیگری که در اختیار داشتم جلد دوم از صبا تا نیما به قلم یحیی آرین پور بود که در حقیقت تاریخ ادبیات ۱۵۰ ساله اخیر ایران نام دارد ولی در ضمن حاوی کلیه وقایع تاریخی آن دوران پر تلاطم نیز هست که ادبیات انقلابی ما منبعث از آنست همه جا از سه قهرمان آزادی فوق‌بخصوص شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقی خان به روشنفکری و بزرگی یاد می‌کند کوچکترین اشاره‌ای که مؤید نسبت ناروای آقای لوسونور به نامبردگان باشد یافت نمی‌شود تا بتوان مأخذی برای ادعای آقای لوسونور پیدا کرد. اما قبل از آنکه ادعاهای آقای لوسونور جدا جدا مورد بحث قرار گیرد بی‌مناسبت نمی‌دانم در اینجا شرح جامع و مختصری درباره این پیشگامان نهضت آزادی ایران به قلم آقای سیف آزاد را عیناً نقل نمایم که ایشان در شرح تصنیف بیست و سوم عارف در کتاب زندگینامه شاعر به رشته تحریر آورده‌اند:

«در میان تصنیف‌های عارف سه تا هستند که چون یکی در محزون‌ترین و یاس‌انگیزترین ادوار انقلاب سروده شده‌اند همچنان دل سوز و موثرند زیرا از ته دل عارف برخاسته‌اند.» و ضمن شرح سومین تصنیف می‌گوید: «سومی نیز تصنیف کلنل است که در نظر عارف مدافع حقیقی حقوق ملی ایران بود و با آن دشواری برای وطن کار کرد و با آن آسانی هم برافتاد. تا وقوع جنگ بهانه ایرانیان مداخله‌های بیگانه بود و در نتیجه جنگ که ما را به حال خودمان گذاشتند. امیدهایی در دلها رخ می‌نمود و چون کاری از پیش نرفت پس معلوم شد که دشمنان داخلی کمتر از روس و انگلیس نبوده‌اند. از این جهت بود که چند تن از آزادیخواهان دریافتند که چاره جز یک تغییر اساسی نخواهد بود. نخست کمیته آهن شروع کرد بعد قیام آذربایجان و رشت سرزد و اخیراً نهضت خراسان، آقایان «رجال» فهمیدند خبر چیست و آنها نیز در این مسئله که برای آنها مسئله حیات و ممات بود همدست گشتند و چون زر و زور داشتند، غلبه نصیب آنان شد و در اندک مدتی حرکات تازه انقلاب محکوم به سکوت گردید. متجدد بزرگ ایران خیابانی، انقلابی نامی حیدر خان و سردار بزرگ کلنل محمد تقی خان پشت سر هم مقتول گشتند. شاید افول کلنل برای عارف که عمرش به مصائب گذشته است بزرگترین مصیبت‌ها بود. کار عارف بعد از مرگ این جوان همیشه آه و فغان و اشک دیده‌اش همواره ریزان است خودش می‌گوید:

نداشت عارف جز این دو چیز وقف تو کرد
مدام سینه سوزان و دیده‌تر خرویش

اینک باید دید آقای لوسونور در باره نهضت جنگل و سردار آن چه می‌گوید؟ او در کتاب خود چنین اظهار عقیده می‌کند:

«در شمال نهضت جنگل که ادعای میهن پرستی می‌کند در کمک خواستن از بلشویک‌های روسی هیچگونه تردیدی به خود راه نمی‌دهد.»

در عبارت آقای لوسونور دو معنا مستتر است اولاً جمله «ادعای میهن پرستی می‌کند» یعنی آنکه حقیقت وطن پرستی نهضت و میرزا کوچک خان را مورد سؤال قرار می‌دهد، ثانیاً با بکار بردن جمله: «در کمک خواستن از بلشویک‌های روسی هیچگونه تردیدی به خود راه نمی‌دهد» در بادی‌ی امر چنین به نظر

می‌رسد که آقای لوسوئور، میرزا را دارای تمایلات کمونیستی دانسته میهن پرستی او و پیروانش را ادعائی بیش نمی‌داند و آن را نفی می‌کند، ولی چند صفحه بعد یعنی در فصل ۴ تحت عنوان رؤیایروئی با بلشویکها می‌نویسد: «استقرار صلح در استان گیلان به طور همزمان به وسیله قدرت اسلحه از یک طرف و مذاکرات سردار فاخر نماینده دولت تهران با میرزا کوچک خان که به تازگی خود را رئیس جمهور مشروطه ایران نامیده است، از طرف دیگر تامین می‌گردد. از همان تاریخ چهارم اوت (۱۳ مرداد) او تنفر خود را از روشهای رژیم بلشویکی و سرسپردگی خود را بر دولت مشیرالدوله که وی اعضای آن را میهن پرست می‌دانست، اعلام کرده بود اعضای نهضت جنگل از متفقین سابق خود^۱ جدا شده جهت مبارزه بر علیه ایشان در فومن و اطراف آن پناه می‌گیرند.»

پس با تناقضی که بین دو اظهار عقیده مؤلف که مشعر بر اظهار تنفر سردار، از رژیم بلشویکی و تأیید میهن پرستی سردار با تسلیم شدن در مقابل کابینه مشیرالدوله که او اعضای آن را افراد میهن پرست می‌دانست هیچگونه شک و شبهه‌ای در وطن پرستی او باقی نمی‌گذارد.

در مورد شادروان شیخ محمد خیابانی آقای لوسوئور چنین اظهار عقیده می‌کند: «عملیات دولت در آذربایجان هم قرین با موفقیت بسیار بود، همین که شرق کشور آرام شد صداهای تحریه طلبی که ریشه و پایه محکمی در تبریز نداشت به خاموشی گرائید زیرا این حرکت در این شهر با کمک دموکراتها تحت ریاست خیابانی پا گرفته بود که روابط نزدیکش با قونسول انگلیس بر هیچکس پوشیده و پنهان نبود این یاغی به قتل رسید و...»

و در مورد کلنل محمد تقی خان آقای لوسوئور تحت سر فصل دیکتاتوری و سقوط سیدضیاءالدین طباطبائی چنین اظهار عقیده می‌کند: «انجام وظیفه دولت جدید کار آسانی هم نبود؛ در چند استان ایران به تحریک انگلستان که از شکست خود تسکین نمی‌یافت آتش اغتشاشات علیه دولت زبانه کشید. در خراسان یکی از دوستان ایشان کلنل محمد تقی خان که به دستور سیدضیاء، قوام السلطنه را زندانی کرده بود...»

من در این چند هفته کتب بسیاری را در زمینه تاریخ آن دوره تاریک میهن مان و حرکات انقلابی آن مطالعه کردم اصولاً تاریخ نویسان و نویسندگان ایرانی با تمام کینه و عداوتی که با روسیه و انگلستان و عوامل پول پرست و بی وجدان آنها در بین ایرانیان داشته‌اند جملگی و بالاتفاق این سه فرزند رشید و میهن پرست ایرانی را جوانان انقلابی و مبرا از هر گونه وابستگی به اجنبی و خارجیان دانسته‌اند.

در اینجا خوانندگان و بخصوص جوانان را برای کسب اطلاع بیشتر در مورد این دو فرزند برومند ملت ایران به خواندن صفحات ۲۰۸ تا ۲۲۰ جلد دوم کتاب ارزشمند از صبا تا نیما تالیف دانشمند محترم آقای یحیی آرین پور توصیه می‌نمایم.

پس دلیل اظهارات غیر مسؤلانه آقای لوسوئور و انتساب فرد دانشمند، باتقوی و آزادیخواهی چون شادروان خیابانی به داشتن روابط پنهانی با قونسول انگلیس در تبریز و یا قیام آزادیخواهانه کلنل محمد تقی خان را در مقابل دولت قوام السلطنه، اغتشاش نامیدن و آن را بدستور و تحریک انگلیسیها دانستن چه بوده است؟ و چه نظری از این اتهامات بی اساس داشته است؟ زیرا آنطور که از بقیه موضوعات مندرج در این کتاب بر می‌آید ایشان با وجودیکه نسبت به اوضاع ایران خارجی بوده است ولی تمام نوشته‌های او مستدل و

۱- احسان‌اله خان و چند کمونیست دو آتشه دیگر.

مستند است اینطور نبوده است که فرد بی اطلاعی دست به نوشتن این کتاب زده باشد. پس علت این ادعای غیر مسؤله آنهم بخصوص در دو مورد اخیر چیست؟

- اولین فرضیه ای را که می توان محتمل دانست عدم آشنائی کامل ایشان بر اوضاع استانیهای گیلان، آذربایجان و خراسان و نهضت های مربوطه آن بوده است و چون قبلاً نهضت مشروطه خواهی به تشویق و ترغیب انگلستان (در برابر خطر روس های تزاری) و کمک های فوق العاده ی سفارتخانه ها و قنصلگری های انگلیس به مشروطه خواهان صورت گرفته بود پر پی راه نخواهد بود اگر ایشان تصور کرده باشند که این نهضت های بعدی هم که همزمان با شکست سیاست لرد کورزون و عدم تصویب قرارداد ۱۹۱۹ اتفاق افتاده است به کمک عوامل و تحریک نمایندگان انگلستان صورت گرفته باشد. و عجیب تر آنکه ایشان از این نکته غافل مانده است که این هر دو نهضت پس از کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء که نه تنها خود آقای لوسوئور در آن زمان آن را توطئه و نقشه ی انگلستان و سید را عامل و نوکر انگلیسی ها می داند بلکه کمی بعد تمام تاریخ نویسان متفقاً جزئیات آن را در کتب خود تشریح نمودند. پس آیا این دو قهرمان به تحریک انگلستان با دولت دست نشانده انگلستان می جنگیده اند؟

بعید نیست افراد متنفذ شهرستانی که مخالف این دو نهضت بودند و از آن صدمه زیاد دیده بودند موجب این شایعه پراکنی ها شده باشند و بگوش آقای لوسوئور رسیده باشد و ایشان هم بدون تأمل آن را نقل کرده باشد.

علت دیگری که ممکن بود آقای لوسوئور را وادار به چنین اظهار عقیده دور از حقیقتی نماید، می توان از خلال قضاوت های آقای لوسوئور نسبت به ایرانیان ضمن پاراگراف سوم صفحه ۱۵۸ استنتاج نمود که می گوید: «ولی فراموش نکنیم که مادر کشور شرقی هستیم؛ ما نمی توانیم اصولاً نیاستی تمدن خود را بامبانی این تمدن که عمداً در حال عقب ماندگی نگهداشته شده است مورد مقایسه قرار دهیم. اگر خصوصیات اخلاقی منحن و زشت شده خیلی کم نادر است باید بیاد داشته باشیم این اغلب اروپائیان هستند که رسوم زشت و اسف بار فساد و جاسوسی را به این کشورها وارد نمودند؛ امیدوارم که این قضاوت موجب گردد که درباره ایرانیان با گذشت قضاوت نموده نسبت به نقاط ضعف اخلاقی که در بعضی طبقات مشاهده می کنیم با اغماض بنگریم.» ملاحظه بفرمائید آقای لوسوئور دوست ایرانیان، چگونه از جایگاه رفیع یک فرانسوی متمدن آنهم فرانسوی اوایل قرن بیستم که مدتهای زیادی را در کشورهای مستعمره خاور نزدیک، خاور میانه و خاور دور و افریقائی فرانسه مأموریت داشته است و شاهد بی ارزش بودن جان انسانهای آن کشورها بوده است، به ایرانیانی می نگرد که یاد ر اثر احتیاج و یا حرص و طمع در مقابل خارجیانی که نماینده قدرت و پول بوده اند خود را کوچک نموده اند و تن به انجام هر گونه عمل خلاف وجدان و اخلاقی می داده اند و خوشبختانه اذعان دارد که اغلب این انحطاط های اخلاقی بوسیله اروپائیان به ایران راه یافته است. ایشان اصولاً مردم این تمدن عقب نگهداشته شده را لایق آن نمی دانند که در مقابل دولتهای حاکم خود هر اندازه زورگو و فاسد هم باشند به خود حق قیام دهند بهمین جهت است که نهضت مرحوم خیابانی و کلنل پسیان را صداهای تجزیه طلبی و اغتشاشات علیه دولت می داند و چون اصولاً این قیام ها در مقابل حکومت مخالف سیاست استعماری آن زمان بوده است آقای لوسوئور هم بخود اجازه نمی دهد آن را یک حرکت مردمی بداند و روسای قیام را رهبران ملی بشناسد از اینرو آنها را تحریک شده بوسیله بیگانگان می شناسد. در اینجا باید به اظهار عقیده آقای لوسوئور که انحطاط اخلاقی بعضی از طبقات ایرانیان را فرآورده اروپائیان که به این مرز و بوم سفر می کرده اند و زدوبندهای آنان می داند شرحی را از

نوشته‌های شادروان دکتر حسن صدر در کتاب معروفش الجزایر و مردمان مجاهد افزود :

« ملتی که بخود تکیه ندارد می‌کوشد نقطه اتکاء پیدا کند ، افرادی برای تقرب به مرکز قدرت، چه داخلی و چه خارجی، بر هم سبقت می‌گیرند و برای نزدیکی به این مرکز به پستی و تملق تن می‌دهند.»

« دوی این بیماری حکومت قانون و آزادی و عدالت است، در جامعه‌ای که اراده‌ی مردم حکومت کند طبعاً میزان و ملاک ترقی و ترفیع، لیاقت و تقوی است، در چنین قومی با تملق و دورویی کاری از پیش نمی‌رود.»

کاش آقای لوسوئور زنده بود و می‌دید چگونه همان بربرهای پابرنه و ضعیف کشورهای مستعمره متحد شده، بهم پیوستند و تحت رهبری مردان فداکار کشور خود را نجات دادند و چگونه مردم ایران، همان مردم متملق و چاپلوس آن روزی به محض آنکه برای خود نقطه اتکاء رهبر روحانی مقتدری یافتند مردانه قیام نموده حکومت ۲۵۰۰ ساله سلطنتی را در ایران سرنگون ساختند و منشاء چه تحول و انقلاب عمیقی در جهان گردیدند که نمونه شهامت، فداکاری و از خود گذشتگی ایشان، ناباورترین و متفرعن‌ترین ملت‌های پیشرفته جهان را به تحسین و اعجاب وادار ساخت و باید آرزو کرد سیر پیشرفت این تحول و دگرگونی بخصوص در میان جوانان و مردم انقلابی که حاضر نیستند سر اطاعت و بندگی جز بدرگاه خدایتعالی در پیشگاه هیچ خداوند زر و زوری، خواه داخلی و خواه خارجی، اعم از کم قدرت، و نیمه قدرت، تمام قدرت یا هیچ ابر قدرتی فرود آورند، ادامه یابد :

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
۳- سومین عاملی که می‌تواند مهمترین آن بحساب آید عامل مادی است. فرانسویان شاید باهوش‌ترین و با شعورترین مردم غرب باشند ولی بطور حتم باید آنها را جزو بدترین بازرگانان اروپا بحساب آورد که بهیچوجه ارزشی برای روابط تجاری و آشنا درستی که یکی از مهمترین عوامل موفقیت در روابط تجارتنی است قائل نمی‌باشند علاوه بر این عوامل که جزو خصوصیات اخلاقی هر فرانسوی است عامل دست و پاگیر بوروکراسی و قرطاس بازی که در تمام شئون اداری، بانکی و تجارتی فرانسه از قرن‌ها پیش ریشه دوانیده است و هنوز هم به قوت خود باقی است عامل مهم دیگری در عقب افتادگی اقتصادی این ملت باید به حساب گرفته شود. اگر مقایسه‌ای نسبی بین نوشته‌های انتقاد آمیز هفتاد سال قبل آقای لوسوئور، این معلم حقوق و اقتصاد و راههای منطقی که وی برای جبران آن پیشنهاد می‌کند، با وضع امروز فرانسه نسبت به بقیه کشورهای صنعتی اروپا به عمل آید کلیه ایراداتی را که نامبرده بر کمبودهای تجارتی آن روز کشور خود گرفته است در حال حاضر هم عیناً صادق است و همان کمبودها مشاهده می‌شود. برای مثال کافی است بی‌اعتنائی فرانسویان به ادامه روابط تجارتی خود با کشور ثروتمندی چون ایران ظرف ده ساله اخیر در نظر گرفته شود که مسلماً موجب خسارت و زیان فوق‌العاده به بازرگانان و در نتیجه به خزانه کشور فرانسه گردیده است. این مردم قانون شناس که خود را زیاده از حد به اخلاق و به موازین قوانین و قراردادهای خلق الساعه بقیه کشورهای غربی پای بند نشان می‌دهند بدون در نظر گرفتن علل و نظریات سیاسی که موجب وضع این قوانین و تحریمها گردیده است بدون توجه به انگشت کشوری که بر حسب پاره‌ای نظریات و منافع امپریالیستی خود بکار افتاده، موجب وضع این تحریمها شده است اینان کاسه داغتر از آتش و کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند و از تحریمات وضع شده به سختی حمایت می‌کنند و منافع مادی خود را

کاملاً زیر پا می گذارند در صورتیکه وقتی کاشف بعمل می آید معلوم می گردد تنها مغبون واقعی آنها بوده اند و کلیه کشورهای هم پیمان ایشان که خود معر که گردان ماجرا بوده اند بوسیله ایادی خود زیر عنوان دیگر شرکت نموده کالای وارده خود را به قیمت های سرسام آور به کشور تحریم شده قالب نموده، منافع کلانی به جیب زده اند. من خود شاهد یکی از مدعاها بوده ام که شرح آن را در اینجا خالی از تفریح نمی بینم و ضمناً بوسیله آن می توان بمراتب سادگی و زودباوری این مردم هوشمند و زیرک پی برد که برخلاف سایر کشورهای سرمایه داری غالباً منافع مادی و بازرگانی خود را فدای احترام به پرنسیب یا اصول قراردادی می نمایند که مثلاً کشورهای جامعه اروپائی بر سر اجرای آن با هم به توافق رسیده باشند.

موضوع مربوط به آخرین نمایشگاه بین المللی کتاب ایران می باشد که در اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ در تهران برگزار گردید. پس از انقلاب اسلامی ایران چندین نمایشگاه کتاب خارجی در تهران ترتیب یافت که دو سه نمایشگاه اولیه بوسیله نشر دانشگاهی و به همت آقای دکتر پورجوادی مدیر آن موسسه صورت گرفت و دو نمایشگاه هم بوسیله وزارت ارشاد اسلامی از کلیه کتب کشورهای جهان (باستثنای فرانسه) و با شرکت تعداد معتناهی ناشران خارجی و با آبرومندی هر چه تمامتر برگزار گردید.

متأسفانه در هیچ یک از این نمایشگاهها ناشران فرانسوی شرکت نکرده بودند، مع هذا مسئولان برگزاری نمایشگاه در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دعوتنامه هائی وسیله نمایند گیهای خود جهت ناشران فرانسه ارسال داشته بودند. خوشبختانه از یک طرف سفارت فرانسه و از طرف دیگر ناشران فرانسه تصمیم به شرکت در نمایشگاه اخیر گرفته بودند، بعضی از ناشران هم از من خواسته بودند غرفه هائی جهت ایشان در نمایشگاه اجاره نمایم، اینجانب موضوع را با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در میان گذاشتم که مورد استقبال ایشان قرار گرفت و چون تا تاریخ افتتاح نمایشگاه بیش از یکی دو ماه باقی نمانده بود که ظرف آن باید کتب انتخابی، ارسال، واصل و کاتالوگ حاضر شود از این رو برای تسریع در کارها با دعوتنامه های جدیدی که از طرف وزارت ارشاد اسلامی به اینجانب تسلیم شد و با موافقت مشاور فرهنگی سفارت فرانسه که ظرف یک هفته ویزای ۱۵ روزه سریع برای اینجانب صادر نمود روز یازدهم اسفند ۱۳۶۷ وارد پاریس شدم. با کمال تأسف این درست مصادف با تاریخی بود که آتش ماجرای کتاب سلمان رشدی علیه ما علیه و فتوای معروف رهبر کبیر انقلاب اسلامی در لندن زیانه کشیده بود و اتحادیه ناشران فرانسوی و بقیه کشورهای جامعه اروپائی به پیروی از انگلستان، ساده دلانه شرکت در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران را تحریم کرده بودند (در صورتیکه مسئولان دولتی کشور فرانسه هیچگونه اصراری بر این امر نداشتند).

با سابقه آشنائی چندین ساله که با ناشران فرانسوی داشتم با یک یک ایشان ملاقات نموده به انواع لطائف الحیل و دلائل گوناگون سعی نمودم ایشان را متقاعد سازم که بازار تهران تشنه کتب فرانسه است، موضوع سلمان رشدی در کشور دیگری علم شده است و هیچ ارتباطی با فرانسه ندارد. چون قبل از حرکت اطلاع یافته بودم که علیرغم قطع روابط سیاسی با انگلستان، بسته شدن سفارتخانه ایران در لندن و عدم امکان تهیه ویزای مسافرت به ایران مع هذا تعداد زیادی از ناشران انگلیسی به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اطلاع داده بودند که کتب خود را ارسال خواهند داشت و بوسیله یک نماینده ایرانی آنها را در غرفه های اجاره شده به نمایش خواهند گذاشت موضوع را با ناشران در میان گذاشتم و حاضر شدم منم همین عمل را برای کتب ناشران فرانسوی انجام دهم ولی چون اتحادیه ناشران این دستور را صادر کرده بود دم گرم من در آهن سرد ایشان موثر نیفتاد و هیچکدام حاضر نشدند برخلاف دستور سندیکا کتابی به آن نمایشگاه ارسال دارند. متأسفانه مسافرت من به نتیجه مطلوب نرسید و دست خالی به ایران برگشتم ولی برخلاف تصور

ناشران فرانسه و مسئولان مربوطه در سفارت فرانسه در تهران که می‌پنداشتند هیچکدام از کشورهای جامعه اروپائی در نمایشگاه شرکت نخواهند کرد کلیه کشورهای ذینفع از قبیل انگلستان، آلمان و غیره در آن شرکت نموده مقادیر معتابهی سفارش برای کتب و نشریات خود دریافت داشتند که بهای آن قبلاً پرداخت شده کالای آن یا به تهران رسیده و به خریداران تحویل گردیده است و یا در راه رسیدن به تهران می‌باشد. در این میان مغبون واقعی فقط ناشران فرانسوی بودند که موقعیت را از دست دادند و بیشتر از ایشان مخلص بود که علاوه بر تحمل هزینه‌های مسافرت و اقامت در پاریس با دریافت یک ضربه توپ فوتبال در باغ شان دومارس پاریس بر روی صورت خود چشم راستم دچار سانحه شده پس از قریب ۶ ماه معالجه و تحمل عمل جراحی هنوز هم دید طبیعی چشم صدمه دیده خود را بدست نیاورده‌ام.

ای کاش مسئولان بازرگانی و توسعه صادرات کشور فرانسه اقلًا کتاب آقای امیل لوسوئور را که قریب ۷۰ سال قبل نوشته شده است بدقت مطالعه می‌نمودند و حداقل در صد جبران اشتباهات گذشته خود اقلًا در مورد ایران که همواره از طرف ملت نجیب آن بدیده احترام و دوستی نگریسته شده‌اند، برمی‌آمدند. کتاب نفوذ انگلیسی‌ها در ایران که جنگ مختصری از وقایع یکدوره مهم از تاریخ ایران است نکات بسیاری را برای خواننده روشن می‌سازد که بنظر من خیلی آموزنده است. البته من تخصصی در رشته تاریخ ندارم و این وظیفه اساتید فن است که درباره آن قضاوت نمایند ولی بهر صورت توفیق دستیابی و شناختن این کتاب را به دوست عزیزم آقای مهدی نراقی مدیونم که خود از مترجمین چیره دست می‌باشند و کتب ایشان که تعداد چاپ آن اغلب به نین نامبر Teennumber (بالتر از ۱۲ و کمتر از ۲۰) بالغ گردیده زینت بخش کتابخانه نین‌ایجرها و اغلب خانواده‌هائست که بخصوص علاقمند به حفظ سلامت و زیبایی و درمان بیماریهای خود از راه استفاده از میوه‌ها و سبزیها و مواد طبیعی هستند و بنا بقول مشهور کتب ایشان را علاقمندان چون ورق زر می‌برند و تیراژهای ده پانزده هزاری هر یک از آثار ایشان هنوز به بازار نرسیده تمام می‌شود و مشتریان و کتابفروشان باید در انتظار چاپ آینده بمانند.

یکی از روزهایی که ایشان بدیدن من آمدند کتابی در دست داشتند که طبق اظهار خودشان آنرا از دوست فقید خود مرحوم دکتر محمد احتشام هدیه دریافت داشته بودند مرحوم دکتر احتشام مدتها در پاریس اقامت داشت و آخرین سمتش کاردار سفارت ایران در فرانسه بود و در مورد این کتاب به آقای نراقی سفارش بسیار نموده بود، ظاهر کهنه و قدیمی آن نظر مرا جلب کرده برحسب عادت آنرا گرفتم و بطور سرسری آن را ورق زدم. موضوع کتاب که عنوان اصلی آن «انگلیسی‌ها در ایران - در پی تصرف خاورمیانه» بود بخصوص از آن جهت نظر مرا جلب کرد که بوسیله یک فرانسوی آنهم شخصی که خود شاهد ماجراها بوده است تالیف شده بود. آخر ما ایرانیها که کشورمان از سیاستهای استعماری سخت صدمه دیده است عادت کرده‌ایم هر اتفاقی را در کشور خود نتیجه دخالت انگلیسها بدانیم و در این کار بحدی زیاده‌روی و غلو کرده بودیم که موضوع جنبه هیستری و وسواس بخود گرفته بود تا حدی که سوژه بدست طنز نویسان با ذوق و لطیف اندیشی چون مؤلف «دانی جان ناپلئون» داده بود که در واقع مبارزه‌ای بود با این طرز تفکر زیاده‌روی‌هاست. مطالعه اثر مستند آقای امیل لوسوئور نشان داد که این بدبینی پربی راه هم نبوده است این بود که از آقای نراقی خواهش کردم اجازه دهند کتاب مزبور را خوانده با حفظ امانت کامل آنرا ترجمه نمایم. باز هم از ایشان تشکر می‌کنم که خواسته مرا اجابت نموده این امکان را به من دادند تا با ترجمه متن پرده‌ای از حقایق را در مقابل افکار ایرانیان که خواهی نخواهی خواستار دانستن حقایق و نکات دقیق تاریخی هستند بگشایم.

حال از دو صورت خارج نیست یا قضاوت‌های آقای لوسوئور ناشی از علاقه مفرط به ایرانیان، شاگردانش و کشوری است که او برآستی دوست داشته است یا مصداق شعر معروفی است که گوینده آن را بدرستی نمی‌شناسم آنجا که می‌گوید:

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم
هدف و نقطه نظر آقای لوسوئور هر چه باشد قدر مسلم آنست علاقه‌ای نسبت به ایران و ایرانیان در قلب خود احساس می‌نموده است و بطور قطع چنین احساس متقابلی از زمانی که روابط سیاسی و اجتماعی بین دو کشور برقرار گردیده است در قلب ایرانیان نیز نسبت به فرانسویان و کشور فرانسه وجود داشته است و سیاستمداران فرانسوی نباید از نظر دور دارند این علائق و عواطف موقعی به حد اعلا و نقطه اوج خود رسید که رهبر کبیر انقلاب اسلامی در بین تمام کشورهای جهان اعم از اروپائی و آسیائی کشور فرانسه را جهت اقامت موقت و ادامه رهبری مردم انقلابی ایران انتخاب نمودند و پس از به نتیجه رسیدن مبارزات و تصمیم به مراجعت به ایران صمیمانه از ملت فرانسه تشکر نموده با هوایمای فرانسوی قدم به خاک ایران نهادند. مردم ایران برای نشان دادن حق شناسی و اوج علائق دوستانه خود نسبت به فرانسویان پا را از اظهار تشکر لفظی فراتر نهادند، سفارت فرانسه را گلباران نمودند و با تغییر نام خیابان سفارت فرانسه به نوفل‌لوشاتو نام اقامتگاه موقت امام خود در پاریس را جاودانی ساختند. هر کشور دیگری بجای فرانسه که خود بزرگترین انقلاب تاریخ را پشت سر گذاشته است از چنین شکوفائی بی‌سابقه‌ای در روابط خود با کشور باستانی و ثروتمندی چون ایران برخوردار می‌گردید استفاده‌های سرشاری از موقعیت ممتاز خود حاصل می‌نمود پس چه شد که سیاستمداران کاخ الیزه آنهمه احساسات بی‌شائبه‌ی ملت انقلابی ایران را که همچون ملت انقلابی‌ی فرانسه در دو قرن پیش و یا هر ملت انقلابی دیگری در اولین سالهای انقلابش خواهی نخواهی دچار تدریج‌های قابل درک و اغماض می‌گردد با آن گرمی که شایسته سیاست رهبرانی دوراندیش است جوابگوئی ننمودند؟ آیا نمی‌شود این بی‌مهری را بیشتر به‌انتریک و کارشکنی کشورهای رقیب دیگری نسبت داد که از آن همه گرمی‌ی روابط و گلبارانها به‌رنج درآمده بودند و با آشنائی کامل به قانون شناسی فرانسویان و احترام ایشان به اصول قراردادی عواملی را فراهم آوردند که نظر ملت و جوانان انقلابی‌ی میهن ما را به این مهد فرهنگ اروپا تغییر دهند؟ به‌ر صورت عامل هر چه باشد حالا در گذشته قرار گرفته است و ملثین ایران و فرانسه آن را پشت سر نهاده‌اند. من اطمینان کامل دارم که همه ایرانیان چون خود من به فرهنگ و دانش فرانسه احترام می‌گذارند، هوش و استعداد فرانسویان را می‌ستایند و بخصوص به توسعه روابط کشور خود با این ملت دوست که امروز جزو یکی از قدرتمندترین کشورهای اروپا است علاقه نشان می‌دهند. ایرانیان مسلماً هیچوقت زحماتی را که میسیون باستانشناسی‌ی فرانسه برای روشن ساختن تاریخ ایران در بیابانهای جنوب، غرب، شرق و شهرهای مرکزی ایران متحمل شده است و در این کتاب آقای لوسوئور فصل مخصوصی را به آن اختصاص داده است فراموش نخواهند نمود. در مقابل انتظار دارند دوستان فرانسویشان که از آن همه افتخارات و سابقه‌ی تاریخی‌ی ملت ایران شگفت زده گردیده‌اند و نه تنها آقای لوسوئور آنها را فرانسویان آسیا لقب داده است بلکه قبل از او ناپلئون بناپارت یا یکی دیگر از رهبران بزرگ فرانسه (که آنرا درست بخاطر ندارم) به سفرائی که به ایران می‌فرستاد سفارش کرده بود: «چشم قهوه‌ای‌ی ایرانیان را نباید با پوست قهوه‌ای‌ی هندوان اشتباه گرفت.» این سابقه‌ی دوستی را پاس دارند. غرور خاص فرانسوی که این ملت آزاده را در تمام جهان به این صفت متصف و مشهور ساخته است بعضی اوقات چشم حقیقت بین این مردم دقیق و نکته‌سنج را بر روی پاره‌ای احساسات بقیه ملتها می‌بندد.

البته من در وضعی نیستم که بخواهم کسی را نصیحت کنم و صلاحیت آن را ندارم به ملتی به آن هوشمندی خرده گیری نمایم ولی ما ایرانیها مثلی داریم: «دوست می گوید دشمن خواهد گفت» و چون من خود را دوست فرانسه، دلبسته فرهنگ، ادب و دانش فرانسه می دانم وظیفه خود می دانم که در مقام تذکر و گله مندی دوستانه از رفتار سخت گیرانه بعضی اولیای سفارت فرانسه در تهران که برای دادن ویزا نسبت به ایرانیان زودرنج و حساس روا می دارند که احتیاج به مسافرت به فرانسه و دیدار اقوام و خویشاوندان خود دارند بطوریکه بعضی اوقات برای این مردم با هوش که بهر صورت دوران سختی از تاریخ خود را می گذرانند و ملت فرانسه هم به شهادت آثار نویسندگان چون آاناتول فرانس و اثر جاویدانش «خدایان نشنه اند» خود آنرا تجربه کرده اند این زیاده رویها، جنبه تحقیر آمیز به خود می گیرد. من خود شاهد ایرانیان بسیاری در بین دوستان و آشنایان خود بوده ام که تحمل مصائب رفتن از ۴ بعد از نصف شب در روزهای سرد زمستان و صف بستن و نوبت گرفتن در مقابل سفارت فرانسه را برای خود شاق و طاقت فرسا و تحقیر آمیز یافته اند و اصولاً از مسافرت صرف نظر کرده اند. در بین این اشخاص افراد سالمند و حتی بیمار دیگری هستند که گرچه برای دریافت ویزا از کلیه سفارتخانه های دیگر هم گرفتار مشکلاتی چند هستند ولی هیچکدام برایشان مانند سفارت فرانسه طاقت فرسا و تحقیر آمیز نیست.

امیدوار است اولیاء سفارت راه ساده و عملی تری برای رفع این مشکل هم پیدا نمایند و حالا که بحمداله روابط ایران و فرانسه در سطح سازنده تری پیش می رود بزودی این اشکال هم مرتفع گردد. به امید آینده و با تقدیم ارادت به تمام فرانسویانی که به دوستی با ایران ارج می نهند.

تهران آذرماه ۱۳۶۸
محمد باقر احمدی ترشیزی

پیش‌گفتار نویسنده

"من برای انگلیسها دوستی صمیمیم ولی نه تا به آن حد که منافع فرانسه را فدای منافع ایشان سازم،"
از نطق هیجدهم ژویه ۱۸۸۲ گامبتا^۱

من، در ایران هم، همانند کشورهای دیگری که ضرورت‌های شغل اداریم مرا به آنجا کشانیده بود، سعی نمودم در باره پیشامدهای سیاسی که خود شاهد آن بوده‌ام اطلاعات مستند و صحیحی را بدست آورم.

نیل به این هدف در ایران بعلت موقعیتها و تسهیلاتی که شغل روزانه‌ام در اختیارم می‌گذاشت بسیار ساده‌تر و آسانتر از بقیه کشورها ممکن گردید، زیرا من در تماس دائم با محیط‌های اداری و شخصیت‌های سیاسی و دولتی ایران بخصوص با کلیه وزرای وزارت

۱- گامبتا Gambetta یکی از مردان سیاسی فرانسه (۱۸۳۸ - ۱۸۸۲) که بواسطه تسلطش در سخنوری بزودی یکی از شخصیت‌های مشهور حزب جمهوریخواه فرانسه گردید. در سال ۱۸۶۹ بعنوان نماینده این حزب به مجلس ملی فرانسه راه یافت و بزودی کرسی ریاست آن را اشغال کرد. وزیرکشور و سپس وزیر جنگ فرانسه شد. در کابینه دفاع ملی به تشکیل گروه‌های مقاومت در ایالات فرانسه پرداخت و از امضای قرارداد صلح با آلمان خودداری کرد. بار دیگر به وکالت مجلس ملی انتخاب و رئیس اتحاد چپ‌گردید در دولت ماک ماهون به ریاست مجلس (۱۸۷۹) و در سال ۱۸۸۱ - ۱۸۸۲) نخست‌وزیر فرانسه شد. (مترجم)

دادگستری که در مدت اقامت عهده‌دار این وزارتخانه بودند و دانشکده حقوق به آن وابستگی داشت قرار داشت. تماس روزانه‌ام با دانشجویان حقوق که نماینده‌ی منتخب طبقه روشن فکر کشور بودند و در هر غائله و قیامی اولین افرادی بحساب می‌آمدند که برای نجات کشور خود قد علم می‌نمودند؛ استقبال گرمی که در میان نمایندگی کشورهای متفق با استثنای یکی از آنها، از آن برخوردار بودم و بالاخره دوستان زیادی که در دربار ایران یافته بودم، دسترسی مرا به اخبار و اطلاعات موثق افزون می‌ساخت.

بنابر این در موقعیت بسیار مناسبی قرار گرفته بودم تا از حوادث و اتفاقاتی که با سرعت گیج‌کننده‌ای در مقابل چشم من جریان داشت بطور مستند کسب اطلاع نمایم. بدین طریق من در کوشش فراوانی که انگلیسها برای دست‌اندازی کامل بر ادارات ایران بکار می‌بردند، حمله بلشویکها که بخاطر سیاست استعماری بریتانیا بشمال ایران کشیده شده بودند، کودتای طرح‌ریزی شده تهران برای تثبیت تسلطشان بر ایران، فرو ریختن کاخ رؤ‌یاهای قیومیتشان بر این کشور و بالاخره، احتمالا، عزیمت دائمیشان از ایران شخصا حاضر و ناظر بودم.

یادداشت‌هایی را که در جریان این حوادث و پیش‌آمدها برداشته بودم برایم مجموعه اسنادی را فراهم آورد که براساس آن توانستم مقالات مستندی جهت روزنامه‌های Le Temps (زمان)، Le Rappel (یادآوری) و L'Europe Nouvelle (اروپای نوین) تهیه نمایم، و بهیچوجه در نظر نداشتم آن را بطریق دیگری مورد استفاده قرار دهم یا آن را بصورت کتابی منتشر سازم.

معهدا در بازگشت به فرانسه در ماه مه ۱۹۲۱ (خرداد ۱۳۰۰) چقدر متعجب شدم وقتی دریافتم افکار عمومی بریتانیا بطور غیرعادلانه و حتی وقیحانه‌ای از چند ماه قبل به اینطرف دولت کشور مرا مورد اتهام قرار داده‌اند که سیاستهای استعماری درپیش گرفته است. بدیهی است انعکاس این اتهامات در مطبوعات کشورهای ماوراء رودن (آلمان و اتریش) با علاقه و دقت خاص مورد توجه قرار گرفته بود.

بدین طریق چون ما بطور جدی تقاضای خلع سلاح کامل یک دشمن ناجوانمرد و ترمیم خرابیهایی را که سپاهیان حین حمله و تسخیر غنی‌ترین و آبادترین مزارع و شهرهای ما بوجود آورده بودند می‌نمودیم، چون ما که از تجربه‌های تلخ گذشته درس گرفته بودیم و نمی‌خواستیم دوباره شاهد خطر ویرانیهای جدید و قربانی شدن جان انسانهای بی‌گناه دیگری باشیم و اصرار بر خلع سلاح می‌ورزیدیم دوستانمان به ما تهمت طرح تسخیر سرزمینهای دیگران و حاکمیت بر آنها را می‌زنند و دشمنان دیروز هم با آنها هم‌آوا گشته ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند.

ما به داشتن نظریات و طرحهای استعماری محکوم می‌شویم و نه آنهایی که از برکت جنگ، چتر حمایت و تحت الحمایگی خود را بر سر مصر گسترانیده، در صدد دست اندازی به افغانستان و ایران برآمده‌اند.

ما که از طرف ایشان تسخیرکنندگان آینده جهان لقب گرفته‌ایم، حتی نتوانسته‌ایم غرامت داراییها و اموال از دست رفته خود را از دشمن بگیریم در صورتیکه ایشان که به مراتب کمتر از ما از حیث مالی و جانی افرادشان صدمه دیده بودند در کشور دشمن مغلوب وجه الضمان‌های بسیار مهم بدست آورده‌اند، و در کلیه سرزمینهایی که ثروت سرشار طبیعی برای استخراج و بهره‌برداری وجود دارد، مستقر گردیده‌اند و در حال حاضر با خاطری آسوده در پناهگاه مطمئن جزیره‌ی خود نقش ظاهر الصلاح عدم علاقه و دلبستگی را بازی می‌نمایند در حالی که هیچ خطری هم ایشان را تهدید نمی‌کند.

آقای ژونار^۱ در نطقی که اخیراً "بهنگام افتتاح جلسه‌ی مجمع عمومی بندر پادوکاله (Pas de Calais)" ایراد کرد این طرز تفکر عجیب را بخوبی روشن ساخت و گفت: "انگلستان فداکاریها و از خود گذشتگیهای بزرگی را در این جنگ از خود نشان داد ولی هیچگاه ترس و وحشت طولانی‌ی حملات سپاهیان آلمان را تجربه ننمود؛ سرزمینش پوشیده از خرابه‌های جنگ نیست و نحوه مطالباتش از آلمان طوری بود که به او اجازه داد بدون لحظه‌ای تاخیر تا حد زیادی غرائم خود را دریافت و جبران نماید. بموجب مفاد قرارداد ورسای انگلستان توانست دست روی قسمت اعظم کشتیهای تجارتي آلمان و مایملک این کشور در قاره افریقا بگذارد. او توانست تحویل یا انهدام نیروی دریائی دشمن را مصراً خواستار شود، حال آنکه امنیت ما بطور جدی مورد تهدید باقی مانده است زیرا آلمان حسن نیت و همکاری جهت خلع سلاح کامل نیروی زمینی خود بخرج نمی‌دهد.

براستی تهمت استعمارگری که انگلیسها به ما وارد می‌آورند مرا بخنده می‌اندازد.

ژونار (۱۸۵۷ - ۱۹۲۷) یکی از سیاستمداران فرانسه. از ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۴ عضو مجلس ملی فرانسه بود و از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۷ به مجلس سنا راه یافت. از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۱ به عنوان فرماندار الجزایر بکار پرداخت و در سال ۱۹۰۹ دانشگاه الجزایر را بنیان نهاد. در سال ۱۹۱۳ به عنوان وزیر امور خارجه انتخاب شد و در سال ۱۹۱۷ به عنوان کمیسر عالی متفقین در یونان تعیین گردید و کنستانتین اول پادشاه یونان را مجبوره استعفا نمود. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴ با سمت سفیر فوق العاده فرانسه در دربار و اتیکان تعیین گردید تا روابط قطع شده فرانسه با مقررپاپ در ۱۹۰۹ را مجدداً برقرار سازد.

(از دائرة المعارف لاروس مترجم)

ظرف مدت دو سال، روز بروز، من شاهد طرز عمل کرد و رفتار انگلیسها در ایران بوده، آن را دقیقاً زیر نظر قرار داده‌ام. من آنها را دیده‌ام که با لجاجت و سرسختی بر ملتی ضعیف و خلع سلاح شده هجوم برده با هدف دستیابی به امتیازات هرچه بیشتر در صدد بودند به او کمکی را تحمیل نمایند که هیچوقت حاضر نبود به این بها آن را بپذیرد، حال آنکه پیش از آن هم، همه‌ی ثروت آن را در اختیار خود داشتند.

از اینرو است که من لای پرونده خود را گشوده‌ام تا با ذکر شاهی ثابت نمایم که در حال حاضر استعمارگر حقیقی کیست و چه‌کثوری سودای امپریالیستی و استعمار کشورهای ضعیف را در سر می‌پروراند؟

شرح اتفاقات مختلف خود گویای حقیقت است. برای من کافی بود که فقط آنها را در نظم منطقی به ترتیب تاریخ وقوعشان قرار دهم تا بتوانند فرضیه و ادعای مرا ضمن چند مقاله مستند به اطلاع خوانندگان برسانند.

من این صفحات را بدون جانبداری از این یا آن طرف و در کمال بی‌طرفی نگاشته‌ام و از تحسین عمیق کوشش انگلیسها، خواه در زمان صلح و خواه در زمان جنگ خود را باز نداشته‌ام.

ولی دوستان و متفقین دیروز ما باید بدانند که زمان تحول یافته، دوره‌ای که ما در کنار یکدیگر هیجان زده و گریان از اشک شوق، با شنیدن شعارهای دهان پرکنی چون: هم‌رزمی، فداکاری‌های همگانی، خونهای ریخته شده در میدانهای جنگ که بسیار هم درباره آن افراط می‌کردیم گذشته و سپری شده است. این فورمولها و شعارها که این روزها خالی از معنا و محتوا بنظر می‌رسد دیگر ما را راضی نمی‌سازد. ما هم بنوبه خود مردان عمل شده‌ایم. اگر ما یک میلیون و نیم از فرزندان خود را از دست دادیم برای آن نبود که امروز تا آنجا سقوط کرده باشیم که مجبور به قبول مظاهر یک خودکامه‌ای غیرقابل تحمل باشیم. انگلیسی‌ها باید بدانند که اگر کمک ایشان برای ما به منظور تامین صلح جهانی لازم و ضروری است ایشان هم بنوبه خود به کمک و همیاری ما احتیاج دارند.

هنگامی که ما بر این عقیده هستیم که اشتباهاتی در سیاست ایشان وجود دارد، وظیفه و حق ما آن است که آن را با کمال صراحت به ایشان تذکر دهیم همانگونه که آنها نسبت به ما رفتار می‌نمایند.

و این هدفی است که من امروز تعقیب می‌کنم و رجاء واثق دارم که این صمیمیت من بهیچوجه موجب عدم رضایت ایشان را فراهم نخواهد ساخت.

بهمن دلیل است که این کتاب را سندی مطمئن و خالی از شائبه می‌دانم.

امیل لئونور

دانشجویان دانشکده حقوق تهران

دوستان عزیزم

من شاهد اشکهای شما برای بدبختی های مهستان بوده ام ، اغلب اوقات من
مشاوران دارولی ناتوان غیر موثر برای احیای طرح های شما بوده ام ، امروز اولین سند
بازخورد شما تکوین یافته است و من به شما توصیه میکنم :

به دور هم گرد آید و کار کنید ، سازندگان آزادی نهائی خود باشید . " یاد بگیرید و بیاموزید
که فقط بروی خودتان حساب کنید و لا غیر " هر قدر می توانید نظم بیشتر و اخلاق و الاتی را در ادارات
خود برقرار سازید . " بودجه های خود را متعادل ساخته یاد بگیرید از طلای خارجی چشم پوشید زیرا
اگر قرار باشد بهای آنرا با آزادی و استقلال خود سپردازید ، برای شما بسیار گران تمام خواهد شد "
سعی کنید مردان عمل بیار آید نه کارمندان اداری قرطاس باز . " بالاتر از همه هیچگاه دل به -
ناامیدی نیسارید و از آینده نومید نشوید : ایران مهین شما فنانا پذیراست ."

دوست و معلم شما - ایمل لوسوئور



حسن وثوق لدوله

مقدمه

در اولین روزهای ماه اوت ۱۹۲۱ (اوایل مرداد ۱۳۰۰) لرد کورزون Lord Curzon وزیر امور خارجه انگلستان پشت تریبون مجلس لردها قرار گرفت و به شکست طرح سیاسی‌ای در ایران که خودش از سالها قبل طراح اصلی‌ی آن به حساب می‌آمد، اعتراف نمود. دلائلی را که وی برای این شکست ذکر می‌کرد و تا این حد برای غرور بریتانیا دردآور می‌نمود، جزو دلائل سیاسی و نظامی به حساب می‌آمد. این شکست، به قول او بستگی به دستور بازگشت قوای ژنرال آیرون ساید از قزوین داشت و معلول عدم ثبات اوضاع و تحریکات دولت در تهران بود. همچنین به تاخیر در تشکیل جلسات مجلس شورا و بالاخره به تبلیغات ماهرانه روسها که منجر به عقد و امضای قرارداد ایران و روس گردیده بود بستگی داشت.

این اعتراف که از طرف یکی از بزرگترین شخصیت‌های سیاسی بریتانیا که بیش از همه در جریان امور ایران قرار داشت به عمل می‌آمد از هر جهت قابل تعمق و تفکر، ولی در عین حال ناقص و نارسا است. علل مشروحه را نمی‌توان انکار کرد ولی باید آنها را نتیجه و نه آنکه علت شکست انگلیسی‌ها بحساب آورد.

آیا لرد کورزون می‌توانست بپذیرد که ناکامی‌ها و عدم موفقیت‌ها برای کشورش از روزی شروع شد که این کشور از سنن آزادیخواهی و لیبرال خود منحرف گردید؟ سنت‌های آزادی‌ای که در گذشته موجب اعتبار و قدرت سیاست خارجی‌اش می‌گردید. آیا این آقای وزیر می‌توانست مصمانه گذشته را مورد بررسی بی‌غرضانه قرار دهد و به سرچشمه بیماری

برگردد و انگلستانی را بنمایاند که در طول سالهای اخیر قدم در راه چنان برتری طلبی‌ای نهاده است که حتی افراطی‌ترین طرز تفکر توفیق طلبی‌ی نژاد ژرمن (Pangermaniste) را پشت سر قرار می‌دهد، همان برتری طلبی‌ای که سرنوشت شوم امروز را بهره و نصیب ملت آلمان گردانیده است؟

در حقیقت دو اشتباه بزرگ، شکستی را که ما امروز شاهد آن هستیم برای سیاست انگلستان موجب گردید: لشکرکشی به بین‌النهرین و قرارداد ۱۹۱۹ ایران و بریتانیا. یکی از پیروزی‌های اصلی که به عقیده دولتمردان انگلیسی، دولت لندن توانست از پرتو جنگ بدست آورد ایجاد برقراری راه مستقیمی بود که مصر را به هندوستان متصل سازد. رسیدن به این هدف هیچ خرجی برای آنها دربر نداشت؛ یک‌دسته سرباز با ساز و برگ کامل که از بصره حرکت کرد بین‌النهرین را تصرف نمود سپس در مغرب آن منطقه دفاع سوق الجیشی نواحی نفتی ایران را بوجود آورد؛ کاخ شوش که از بیست سال پیش پرچم فرانسه بر فراز کارگاههای مطالعات باستانشناسی آن در اهتزاز بود، در طول چندین ماه مورد استفاده پایگاه مهمی از ارتش انگلستان قرار گرفت. مهندسين نقشه‌ی خطوط آهنی راتهیة و تکمیل نمودند که قرار بود بزودی جنوب ایران را ریل‌گذاری نماید، همانجائی که موسسه حمل و نقل لینچ Lynch انگلیسی امتیاز انحصاری راههای آبی و خشکی ایران را در این منطقه در انحصار خود داشت؛ خطوط تلگرافی این منطقه نیز در دست شرکت هند و اروپائی بود که کلیه اخبار جهانی را کنترل می‌نمود.

برای تحقق بخشیدن به این اهداف بزرگ و جاه طلبانه، ارتشی یکصد هزار نفری مجهز به مدرن‌ترین وسائل جنگی مأمور حفاظت از دره‌های دورود دجله و فرات گردید. در حالی که تفنگداران جنوب ایران تحت فرماندهی افسران انگلیسی قوای پلیس و منطقه نفوذ خود را تا حوالی اصفهان پیش می‌بردند واحدهای نظامی بریتانیائی تحت فرمان ژنرال شامپین Général Champein خود را برای مقابله با روسها به شمال کشور می‌کشانیدند.

ناآرامی‌ها و سرکشی‌های سال ۱۹۲۰ که در طول چند ماه راه بغداد به تهران را غیرقابل استفاده گردانیده بود، به سرعت خاموش و سرکوب گردید؛ موصل با ذخایر غنی نفت زیرزمینیش، از منطقه‌ای که موافقتنامه ۱۹۱۶ به ما واگذار می‌کرد حذف گردید، آقایان انگلیسی‌ها موفق شدند آن را با وصل کردن به منطقه بین‌النهرین به خود اختصاص دهند و بالاخره ملک فیصل که از او هنوز خاطرات مشهوری در اذهان باقی بود، بوسیله ایشان به عنوان پادشاه عراق تاجگذاری نمود. صالح و آرامش انگلیسی می‌رفت که براین مناطق متبرکه‌ی خوشبخت، از آن پس حکومت کند. تجار لندن می‌توانستند با خیال راحت

به این مناطق رفت و آمد نمایند و مسلماً با هیچ رقابت خارجی مواجه نمی‌گزدیدند. بنابراین این در آن لحظه‌ای مخصوصی که بنظر می‌رسید رؤیای شیرپیر^۱ سیاست می‌رود که بحقیقت پیوندد، ناگهان پایه‌های ساختمانی که با آنهمه صبر و حوصله و کوششهای مداوم پی‌ریزی شده بود شکافهای عمیقی برداشته از هر طرف فرو می‌ریزد. فرمانروایان لندن در می‌یابند که دست‌آورد سرپرستی کاکس، سفیر دیروز بریتانیا در تهران و کمیسر عالی‌ی امروز در بغداد، هم در ایران و هم در بین‌النهرین، بدنیا نیامده سقط شده است. ملیاردها پول در اینجا و آنجا بصورت زیان محض هزینه گردیده است، زندگی گروه بیشماری از افراد بشر بدون استفاده قربانی شده است. ملک فیصل با ارداه ملت بر تخت عراق تکیه نزده است بلکه با فشار خارجی بر اعراب تحمیل شده است و از اینرو روشن‌ترین جنبه‌های اعتبار و شخصیت خود را کدر ساخته، از دست داده است.

تازه قبایل جنگجوی اطراف موصل که خدعه‌ی انگلیسها را درک کرده‌اند، برعلیه شخصیت‌های انگلیسی طغیان نموده‌اند. همیشه آتش و گلوله‌های مسلسل موفق به خفه کردن صدائی که برای تنبیه متجاوز و همکارانش بلند شده است، نمی‌گردد.

انگلستان که در صدد بود قدرت و شخصیت خلفای مکه را جایگزین سلطان عثمانی نماید به این نتیجه غیرمنتظره رسید که تمام دنیای مسلمان را برعلیه خود تجهیز کرده است. انقلاب کمال آتاتورک در بین ترکها که می‌بینند دشمن قسم خورده‌شان یونانیها، باکمک و پشتیبانی آشکار نخست‌وزیر انگلستان در آسیای صغیر مستقر می‌شود. افغانها که استقلال خود را مورد تهدید می‌یابند دست‌استمداد بطرف مسکو دراز می‌کنند و نقشه‌ها و ماموریت آقای سرهانی دوبز (Sir Henry Dobbs) با فضاحت در کابل مواجه

۱- اصطلاح رؤیای شیرپیر سیاست بوسیله مترجم در مقابل کلمه Rêve d'Albion

که مولف در متن استفاده نموده است انتخاب و استعمال شده است.

برحسب میتولوژی یونان البیون، غول قدرتمند، پسر نپتون بود که به‌همراه برادرش، برژیون، قدرت مبارزه با هر کول را در خود یافت و به جنگ با او پرداخت ولی هنگامی که تیرهای ترکش تمام شد ژوپیتتر خدای خدایان رومی‌ها او را با سنگ از پای درآورد و این لقب بوسیله یونانیها به سرزمین انگلستان اطلاق شد که صخره‌های آن از دریا سفید پوشیده از سنگ بنظر می‌رسید و امروزه فقط بصورت رؤیای البیون یا البیون مکار بکار می‌رود که مقصود سیاست خود خواهانه و زیاده طلبانه کشور انگلستان است و همدیف القابی چون عموسام آمریکا است (از دائرة المعارف لاروس مترجم)

با شکست می‌شود در حالی که فرستاده‌ی روسها، آقای راسکولینیک (Raskolinik) با عزت و احترام مورد استقبال قرار می‌گیرد. ملیون مصری جان تازه‌ای گرفته، فعالیت خود را از سر می‌گیرند، قبائل مسلمان موپلا (Les Moplahs) که در دامنه‌های مالابار غرب دکن در هند زندگی می‌کنند و در شجاعت و تهور زبانزد هستند با اربابان یا صاحبان انگلیسی خود وارد جنگ می‌شوند و بالاخره ایرانیان که از سنگینی وزنه‌ی یوغ استعمار بریتانیا بر گردنشان به تنگ آمده‌اند در عین حال به ترکها و افغانها نزدیک می‌شوند. یکی از وزرای آنها به آنکارا مسافرت می‌نماید در حالی که ولیعهدشان به اقامت طولانی در قسطنطنیه می‌پردازد و در صدد یافتن روابط مفیدی برای کشورش می‌باشد. بدین طریق در خاور میانه یک اتحادیه حقیقی از کشورهای کوچک مسلمان بر علیه منافع امپریالیسم انگلستان که ایشان را تهدید می‌نماید، تشکیل می‌گردد.

هنوز روزی نرسیده است که به لطف نفوذ غیرقابل انکار ملک حسین، آقای وینستون چرچیل به خواسته‌های خویش جامه عمل بپوشاند، ارتش اشغالگر بریتانیا در بین النهرین را به چند جوخه کوچک تقلیل دهد و بقیه را به انگلستان یا به هندوستان بازگرداند. اشتباه دوم دولت لندن آن بود که بزعم ایرانیان سیاست سنتی خود را در این کشورها ساخت، معه‌ذا سیاست مزبور تا سالهای اخیر وضع مادی و اخلاقی بسیار مناسبی برای انگلستان فراهم آورده بود. انگلستان همواره با عملیات روسها بر علیه این کشور نگون بخت مخالفت و استقلال اسمی آن را محافظت کرده بود. از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ (۱۲۹۵ تا ۱۲۹۸ شمسی) در طول مبارزات انقلاب مشروطه، انگلستان همواره ملجا امید آزادیخواهان بود و نمایندگی‌ها و کنسولگریهایش همیشه پناهگاه انقلابیون تحت تعقیب بشمار می‌رفت.

چرا وزارت امور خارجه انگلستان باید این راه مطمئن را رها سازد؟ چرا انگلستان تمام این گذشته افتخارآمیز را که موجب حق شناسی اکثریت عظیمی از ایرانیان می‌گردید، بدست فراموشی سپرد؟ علت آن در حقیقت ملهم از حس زیاده طلبی ایشان بود زیرا وقتی به ازهم پاشیدگی نهائی روسها معتقد شدند تصور کردند که لحظه‌ای مناسب جهت پاره کردن و از هم دریدن موافقتنامه سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ شمسی) که امپراطوری ایران را به دو منطقه نفوذ شمال و جنوب تقسیم می‌کرد فرا رسیده است و بعقیده خودشان از این طریق می‌توانستند قیمومت، کم و بیش آشکار خود را بر این کشور باستانی تحمیل نمایند، ولی از این نکته غافل بودند که در نزد این ملت که کینه را نمی‌شناسد، روزی که احساس نماید انگلستان در نظر دارد از کشورشان "یک مصر ثانوی" بسازد حس تنفر و دشمنی شدیدی جای سمپاتی و علائق ایام گذشته را خواهد گرفت. ایران، پس از پایان جنگ، دچار وضع

متزلزلی شده بود. این کشور که در تمام دوران جنگ میدان مبارزه ترکها و روسها قرار داشت، درحالی که غنی‌ترین استانهای خود را خراب و ویران شده، خزانه‌اش را تهی و خود را محروم از حمایت آلمانیها می‌یافت. آلمانی‌هایی که بین دو رقیب حریص و خودخواه، روس و انگلیس، نقش سومین جیب برتر دست خود را خیلی بدبازی نکرده بودند، از اینرو در صدد جهت دادن جدیدی به سیاست خود برآمده بودند.

نمایندگان در کنفرانس صلح اروپا که سعی کرده بودند حقوق ایران را نسبت به تقسیمات و بازپرداخت غرامت دول مهاجم مطرح سازند خود را خلع ید شده می‌یافتند. در حالی که انگلستان در پاریس سعی می‌کرد به رد ادعاهای ایشان کمک نماید آقای سر پرسی کاکس (Sir Percy Cox) در تهران، از اشکالات داخلی که امپراطوری ایران در آن دست و پا می‌زد استفاده نموده این کشور فلک‌زده را به پذیرفتن قرضه‌ی جدیدی ترغیب و تشویق می‌نمود. اضافه بر آن پیشنهاد می‌کرد که دفاع از تمام منافع ایران را در قبال واگذاری امتیازات جدیدی برعهده گیرد.

و این است هدف و معنای کلی قرارداد ایران و انگلیس در سال ۱۹۱۹.

این افسر قدبلند بریتانیایی، با قیافه‌ای خشک و خطوط چهره‌ی خشن، با ظاهری مستبد و آمرانه که در زیر ظاهری محجوب و پوشیده از کم‌روئی طبیعی ولی تصنعی با اخلاق و رفتار تحقیرآمیز خاص کارمندان انگلیسی‌ی مامور خدمت در هند با جنبه‌های مثبت و منفی در شخصیتش، آقای سرپرسی کاکس بخوبی می‌توانست ضمن سیاست روزمره‌اش خدعه و مکر ماکیاوول را با خشونت یک افسر پیرمستعمرات انگلستان بهم درآمیزد.

این وزیر بریتانیایی که نگاهی نافذ و متناوبا " قیافه‌ای مصر و سلطه‌جو به خود می‌گرفت می‌خواست همچون نایب‌السلطنه‌ی انگلستان برای ایران رفتار نموده نقش‌هایی که میلنر^۱ و کرومر^۲ در مصر ایفا نمودند در ایران اجرا نماید ولی آنطوری که تجربه نشان داد

۱- Alfred Milner (۱۸۵۴ - ۱۹۲۵) که مأموریت اداری خود را با خدمت در آفریقای جنوبی شروع کرد. در سالهای (۱۸۹۰ - ۱۸۹۲) فرماندار دماغه امیدنیک گردید و بالاخره در ۱۹۱۹ به سمت ریاست میسیونری درآمد که استقلال مصر را به رسمیت شناخت. (از بیوگرافیکال دیکشنری مترجم).

۲- Cromer در سال ۱۸۸۳ نخست با سمت کنسول و سپس وزیر مختار انگلستان در مقام مشاور دولت مصر موفق به اخذ وام از بریتانیا جهت ترمیم شبکه آبیاری مصر گردید (۱۸۸۵) که درآمد آن کشور را افزوده مانع از ورشکستگی آن گردید. در سال ۱۸۹۲ عباس را به سمت خدیو مصر پس از توفیق پاشا برگزید و حرکت انقلابی ملیون مصر را سرکوب کرد.

برای این‌گونه کارها ساخته نشده بود.

وی در تهران، عده‌ای چاپلوس و انگل جامعه را به دور خود جمع نموده، درباری برای خود تشکیل داده بود و سرنوشت کشور را بدست آنها سپرده بود. طبیعتاً "به لطف پولهای فراوانی که او در اختیار داشت تمام کمکهای لازم را بدست می‌آورد و ورود گروه مامورین نظامی انگلیسی در دسامبر ۱۹۱۹ برای او قدم دیگری بطرف موفقیت نهائی نقشه‌هایش به حساب می‌آمد. با وجود نفوذ زیادی که وی از آن برخوردار بود ولی قلباً "مورد تنفر و حتی ترس ایرانیان قرار داشت و این مستقیماً" به آن علت بود که وی از حیث صفات اخلاقی و انسانی فقیر و از حیث پول قوی و قدرتمند بود.

انگلیسی‌ها در مقابل خود در ایران قدرت سلطنتت تضعیف شده‌ای را می‌یافتند که از مدتهای مدید به اینطرف بازیچه دست بدخواهان و فتنه‌انگیزان گردیده بود. قدرتی که در میان دستهای پادشاه جوانی قرار گرفته بود که گرچه بسیار مستعد و از آموزش معلمان فرانسوی برخوردار شده بود ولی خام و برای وظیفه خطیر رهبری کشوری آشوب‌زده چون ایران هنوز بسیار بی‌تجربه می‌نمود.

کارمندان اداری انگشت‌شمار و فاقد صلاحیت شغلی بودند. دربین نمایندگان مجلس شوری، که از سال ۱۹۱۵ منحل شده بود، احزاب با هم یکدلی و همکاری نداشته و فاقد هر گونه برنامه و هدفی بودند.

یکی از دولتمردان بر اوضاع سیاسی ایران سلطه کامل داشت و او وثوق الدوله، طرف ثانوی امضاکننده‌ی قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود.

این مرد با رفتاری متشخصانه، نگاهی نافذ و هوشمندانه دارای صفات اخلاقی بسیار بود. او زمام قدرت را در ایران، در لحظه‌ای بحرانی و مصیبت‌بار، بدست گرفته بود و توانست در سایه اقدامات و اعمال مصمانه و توأم با قدرت خود، آرامش نسبی را در داخل مرزهای ایران برقرار سازد. دزدان و راهزنان مسلحی که شهرهای جنوب ایران را مورد نهب و غارت قرار داده بودند، توقیف و بدار مجازات آویخته شدند. جدائی طلبان گیلان و آذربایجان که ادعای تجزیه‌طلبی می‌کردند اسلحه بر زمین نهاده سر اطاعت فرود آوردند، در همه‌جا زندگی عادی دوباره شروع شده بود. در شب جشن سال نو ایرانیان، نوروز ۱۹۲۰ (۱۲۹۹ شمسی) که در کاخ گلستان برپا شده بود، وی با تمام شخصیت و هیبت بزرگمنشانه خود شرکت جسته بود در آن شب شرقی، بسان شبی از داستانهای هزار و یک‌شب

→ در سال ۱۹۰۷ از کار کناره گرفت و کتابهای مصر نوین (۱۹۰۸) و امپریالیسم قدیم و نوین را در سال ۱۹۱۰ منتشر نمود. (روبر ۲ مترجم)

آهنگهای شیرین بر روی چمن، زیر چنارهای صد ساله باغ پخش می‌شد و مناظر دلفریبی بوجود می‌آورد. نور چراغها از میان کریستالهای ساخت ونیز عبور نموده بر آئینه‌ی آبهای جاری جویبارها منعکس می‌گردید. رامشگران در میان اطاقک‌های پنهان شده در گوشه و کنار حوضهای پوشیده از گل‌های نیلوفر، آهنگ‌های ماهور ایرانی را می‌نواختند. آتش‌بازی زیبایی ناگهان نمای کاخ آفتاب را روشن نمود. هنگامی که وارد سالن‌های کاخ شدیم که در آن پر-بهاترین میلهای استیل در کنار معمولی‌ترین و بی‌ارزش‌ترین آنها چیده شده بود نخست- وزیر بازو در بازوی لیدی کاکس قدم به سالن نهاد. بنظر می‌رسید که در این نزدیکی و تماس عمدی تمام سرنوشت امپراطوری ایران نهفته است! ولی آئینده سرنوشت دیگری رارقم زده بود.

در آخرین ماههای دوره‌ی نخست‌وزیریش، وثوق الدوله، طعم عدم وجاهت ملی و مخالفت مردم را چشید که روز بروز رو به تزاید بود. بار مسئولیت بر شانه‌های سنگینی می‌کرد، زیرا دوران خستگی رسیده بود، اغلب من او را خسته و عصبانی می‌یافتم. مردم ایران او را متهم به سوءاستفاده و مادی بودن می‌کردند و ادعا می‌نمودند که او ماهیانه‌های هنگفتی از کیسه پرفتوت بودجه‌های سری سفارت بریتانیا دریافت می‌دارد. این ادعا و ایراد به بهای قدرت او تمام شد و او را در روز قبل از مراجعت احمدشاه از سفر به اروپا، به تبعید اعزام داشت.

معهدا باید در باره دوره نخست‌وزیریش این قضاوت را به عمل آورد که در دوران زمامداری او ایران حقیقتاً "از حکومت قدرتمندی برخوردار بود. برعکس در ماههای بعد از سقوطش این کشور گرفتار تجربیات سیاسی تلخی گردید که یکی از دیگری شوم‌تر بود و بالاخره به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) و دیکتاتوری سید ضیاءالدین طباطبائی منجر گردید.

دست‌آورد بزرگ دولت وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ شمسی) بود که نقطه ثقل سیاست ایران ظرف دو سال گذشته بر محور آن قرار داشت.

بدون شک این عهدنامه خالی از ایراد نیست، ولی در برابر وضع آشفته و هرج و مرج سیاسی امپراطوری ایران، در مقابل بحران اقتصادی که پس از یک قحطی هولناک دام‌نگیر این کشور شده بود باید پرسید آیا غیر از کمک خواستن از خارج راه دیگری موجود بود و می‌شد از آن اجتناب کرد؟

روسیه گرفتار تجربیات کمونیستی بود و دیگر نمی‌توانست مانند گذشته با بهره ۶٪ پولی را که ما فرانسویها با بهره ۳٪ به این کشور وام می‌دادیم، در اختیار ایران بگذارد. فرانسه کلیه ثروت خود را، به همراه خون خود در دوران جنگ برای پیروز ساختن یک آرمان

عالی انسانی از دست داده بود، برعکس انگلستان بانکدار دنیا محسوب می‌گردید، در حضور این کشور، دولت تهران خود را در وضع مذاکره‌کننده‌ای می‌یافت که بایستی درحین بی‌پولی یک‌وام سر رسید شده خود را نیز به‌پردازد. بنابراین مجبور بود هرچه را که از او می‌خواستند بدهد تا طرف مقابل را راضی به پذیرش اعطاء وامی نماید که درنظر داشتند بطور صدقه سری در اختیارش بگذارند. بنابراین دولت ایران وام ناچیزی دریافت کرد، آنهم بحدی ناچیز که حتی رقم وام تصویب شده تعیین نگردیده بود!

به یک چنین اشتباهی که قابل درک است باید خطای سیاسی بزرگتری را افزود که نمی‌توان آن را پذیرفت: این قرارداد مسلماً "بوسیله‌ی مجلس بلافاصله مورد تصویب قرار می‌گرفت اگر مجلس را در همان ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) تشکیل می‌دادند. ولی وثوق‌الدوله هیچ اقدامی در اینمورد بعمل نیاورد. او آنقدر تعلل کرد، طفره رفت و منتظر شد و به آراء عمومی فرصت داد تا به‌خود آید و به مخالفانش وقت داد تا باهم متفق و یک‌زبان شوند، وهنگامی که به صرافت جمع کردن و تشکیل مجلسی که نمایندگانش بزور سرنیزه و لیره‌های انگلیس انتخاب شده بودند افتاد، دیگر خیلی دیر شده بود. فکرای منتخبی که با سیاست انگلیسی به وکالت رسیده بودند خودشان جرات نکردند در مجلس حاضر شوند و از ترس جانشان که واقعا "به‌مخاطره می‌افتاد، یکی‌پس از دیگری از میدان گریخته‌شانه از زیر بار خالی می‌کردند. درحالی که وثوق‌الدوله خود را برای پذیرش آنچه که او اجتناب ناپذیرش می‌پنداشت، آماده می‌ساخت درصدد بود شاید بتواند از تاثیرات این عهدنامه‌ی بحث‌انگیز، حداقل در مورد موادی که مربوط به آینده می‌گردید، بکاهد. و اگر او واقعا "چنین می‌اندیشید همانند یک دولتمرد و سیاستمدار واقعی عمل می‌نمود.

او تازه داشت متوجه می‌شد که مجبور است برای دریافت پول از انگلستان، ارتش، دارائی و امور اداری کشورش را به انگلیسها تحویل دهد ولی برای حفظ منافع و سرنوشت نسل‌های آینده، او تصمیم گرفت مانع اخلاقی بر سر راه منافع کشور زورگوی مهاجم ایجاد نماید بدین معنی که او آموزش را در همه سلوحو در میان همه اقشار بخصوص جوانان توسعه دهد و به این منظور او دانشکده حقوق جدیدی احداث کرد و برای تدریس در آن از یک گروه حقوقدان فرانسوی کمک خواست.

این موسسه می‌توانست پرورشگاه وکلا، قضات، اساتید و کارمندی گردد که تا آن زمان منزوی و بدون نفوذ و تاثیر در میان یک بورژوازی بی‌کاره و عقب مانده در حاشیه باقیمانده بودند.

بتدریج یک طبقه‌ی متوسط، در خارج از تماسهای بسیار خشن اروپائیها بوجود آمده.

توسعه می‌یافت. طبقه‌ای که دیر یا زود پناهگاهی برای آزادیخواهی و لیبرالیسم بر علیه ظلم و فشار خارجی؛ درستکاری و شرافتمندی سیاسی بر علیه انقیاد و بندگی خارجی و فساد، می‌گردید، مردانی نوین اشباع از اصول اخلاقی و میهن - پرستی ما، تربیت یافته‌ی مکتب و مدارس ما، شهروندان کارآمد و مفیدی به‌بار خواهند آمد که ظرفیت قبول مسئولیت مشاغل عمومی و لیاقت پذیرش و انجام عالیترین پستهای دولتی را خواهند داشت. چنین مردانی آماده خواهند بود میهنشان را که هر روز بیشتر در گرداب مهیب نیستی و سقوط فرو می‌رفت نجات بخشیده، از آن محافظت نمایند.

آیا براستی وثوق الدوله در نظر داشت چنین پایه‌ریزی و استخوان‌بندی محکمی برای ملت ایران فراهم آورد؟ تاریخ بی‌طرف روزی در باره آن قضاوت خواهد کرد! اساتید و قضات فرانسوی که بوسیله نخست‌وزیر انتخاب شده بودند فقط توانستند مأموریت خود را بطور نسبی و ناقص به انجام رسانند. حضور ایشان حساسیت‌های چندی را در بین ملیون و بعضی از طبقات قشری برانگیخت و بخصوص موجب ناراحتی و تکدر خاطر انگلیسها گردید.

معهدا هم میهنان ما توانستند با طبقه جوان و روشنفکر ایرانی تماس حاصل نمایند، جوانانی که در ابتدا با دیده شک و تردید و احتیاط به ایشان می‌نگریستند ولی بزودی به آنها اعتماد کامل نمودند و دیری نپائید که در وجود آنها درست همان چیزی را یافتند که براستی آنها بودند: دوستانی خیرخواه و بی‌نظر.

از طرفی چون حوادث سیاسی ایران که بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ جریان داشت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، از اینرو ضرورت داشت که این پیش‌آمدها با دید بی‌طرفانه و مستندی ثبت و ضبط گردد نه آنکه تنها مرجع استناد آن اخبار خبرگزاری رویتر (Reuter)، سانسور شده در هندوستان، قرار گیرد.

من خود یکی از شاهدان این اوضاع بودم. من در آخرین روزهای خوش نمایندگی روسیه در ایران حضور داشتم که ضمن آن بلائیف‌ها (Blaïef)، مینورسکی‌ها (Minorsky)، باتورینها (Batourine)، عبارت دیگر خدمتگذاران پیشین تزارها، سعی داشتند هنوز هم قیافه نمایندگان رسمی ملیتی بزرگ را بخود بگیرند و نفوذ در حال افول کشور خود را بر ایرانیان تحمیل نمایند و در این هنگام بود که مشت خشن و بیرحم انگلستان بر دولت و ادارات دولتی ایران فرود آمد. مشاوران مالی و نظامی از لندن به ایران اعزام شدند و اداره امور را در دست خود گرفتند. بریگاد قزاقهای ایرانی که تحت فرماندهی افسران روسی خدمت می‌کردند منحل و افسر فرمانده آن از ایران تبعید گردید و باید اضافه کنم که اگر ما فرانسویان موفق شدیم آراء کوچکی را که تا آنوقت هم میهنان ما از آن

برخوردار بودند به نفع خود در جلسات هیئات دولت حفظ کنیم این امر ساده و آسانی نبود.

ولی آراء عمومی مردم ایران در مقابل این صدماتی که به استقلال ملت وارد گردید به طغیان و سرکشی پرداخت. در استانهای گیلان، مازندران و آذربایجان اعضای حزب دموکرات بواسطه کینه‌ای که از انگلیسها در دل داشتند با بلشویکها همدست و هم‌آواز گردیدند. میرزا کوچک‌خان در رشت جمهوری مشروطه ایران را اعلام داشت. ملیون ترک دست دوستی به طرف انقلابیون تبریز دراز کردند. در تمام نقاط ایران دسته‌های مقاومت تجهیز می‌گردید.

بزودی اطلاع رسید که دسته‌های ارتش انگلیس در مقابل قوای شوروی که در انزلی فرود آمده بودند، عقب‌نشینی را آغاز کرده‌اند و چون قوای بریتانیا خود را ضعیفتر احساس می‌کرد از اینرو باب مذاکرات را با دشمن خود روسها آغاز نمودند. در اینموقع است که ایرانیان بطور وضوح دست اربابان جدید خود را می‌خوانند و چون تازه شروع به درک قدرت پوشالی ایشان نموده تار و پود بلوف بزرگشان را کشف می‌نمایند، توجه خود را بطرف مسکو معطوف می‌دارند. از طرف ایران مشاور الممالک^۱، نماینده‌ی قبلی ایران در کنفرانس صلح، مامور عزیمت و مذاکره با دولت بلشویکی روسیه می‌گردد و موفق به تحصیل موافقت و عقد قرارداد مفیدی برای کشورش می‌شود. نباید از حق گذشت که در این موقعیت کاردانی و مهارت نمایندگان روسیه‌ی بلشویک که بی‌نظری کشورشان را در مقابل مظامع امپریالیستی انگلستان قرار می‌دادند بسیار چشمگیر بود و نقش موثری را بازی کرد.

انگلیسها که زمین را زیر پای خود ناستوار می‌یابند آخرین کوشش خود را نیز بکار می‌برند. که آنهم کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹ شمسی) است. تعداد ۲۵۰۰ نفر قزاق از مرکز قزوین بطرف تهران حرکت می‌کنند و پایتخت را به تصرف در می‌آورند. ایشان بیش از ۲۰۰ نفر از اشخاص سرشناس و بااهمیت را که دارای احساسات ملی‌گرائی می‌باشند

۱- مشاور الممالک لقب علی‌قلی‌خان انصاری (۱۲۸۴ - ۱۳۱۹ شمسی) است که از ۱۲۷۹ تا

۱۲۸۲ شمسی بعنوان مستشار سفارت ایران در پترزبورگ و در سالهای ۱۲۹۴، ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ در کابینه‌های مستوفی‌الممالک، مصمّم السلطنه و وثوق‌الدوله وزیر خارجه سپس نماینده ایران در کنفرانس صلح و رسای تعیین شد. قرارداد ایران و روسیه شوروی را در ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) به امضاء رسانید. از ۱۳۰۵ به بعد بارها وزیر امور خارجه شد (نقل از

زندانی ساخته مجبور به پرداخت مبالغ هنگفتی پول می‌نمایند. قدرت جاه طلبانه و بی‌حد و مرزی از طرف سید ضیاء الدین طباطبائی، روح شیطانی و خود فروخته به سفارت انگلستان، اعمال می‌گردد و این همان شخصی است که از چندین سال به این طرف روزنامه رعد مدافع سیاست بریتانیا را در ایران منتشر می‌سازد.

بمنظور از بین بردن و سرکوب مقاومت مردم، سرکرده‌ی مستبد کودتا دستور حکومت نظامی را صادر می‌نماید و در صدد محو نابودی هر نوع آزادی عمومی برمی‌آید. باتکیه بر عوامل نظامی و قزاقهای زیر فرمانش مقررات سختی را در پایتخت به اجرا درمی‌آورد و اولین اقدام سیاسی صرف نظر کردن از به اجرا گذاشتن قرارداد انگلیس و ایران است که نمی‌تواند کسی را فریب دهد زیرا اگر این قرارداد اسما "ملغی شده اعلام می‌شود ولی تمام مزایای آن قبلاً" واگذار شده است بعلاوه مزایای جدیدی نیز به دست عوامل بریتانیایی سپرده می‌شود.

پس از سه ماه حکومت مستبدانه که با مخالفت یکپارچه‌ی آرای عمومی ایرانیان مواجه می‌گردد سید ضیاء نیز بنوبه خود از حکومت رانده شده، به ناچار راه تبعید در پیش می‌گیرد زیرا شخصیت خودکامه او نتوانست، پس از عزیمت قوای انگلستان که همزمان با ارتش شوروی مجبور به ترک ایران می‌شوند، در مقابل آراء عمومی مخالف پایداری و مقاومت نماید. در اینجا است که ما شاهد آخرین مرحله‌ی تاثر انگیز صحنه این درام هستیم: مشاورین انگلیسی یکی پس از دیگری ایران را به همراه آقای آرمیتاژ اسمیت (Armitage) (Smith) سرپرست تشکیلات وزارت دارائی ترک می‌نمایند. تفنگداران جنوب ایران خلع سلاح می‌شوند؛ وزیر مختار جدید روسیه بلشویکی بنام رودستن Rodstein به تهران وارد می‌شود، مردم او را با آغوش باز می‌پذیرند و این استقبال نه بخاطر طرفداری مردم از رژیم کمونیستی است که وی نماینده‌ی آن می‌باشد بلکه بواسطه کینه‌ای است که ایرانیان از انگلیسها بدل دارند. بدین طریق نقشه سرپرسی کاکس کاملاً "منهدم و نقش بر آب می‌گردد.

معهدا در بدو امر مبارزه بین غول بریتانیا و قربانی‌ی ضعیف و ناتوانش ایران، کاملاً "نا برابر و مبارزه "گرگ با میش" بنظر می‌رسد. طرف مبارزه‌ای فقیر، تنها و دور افتاده در اعماق فلات قاره‌اش، بدون اعتبار، بدون یار و کمک کار. علی القاعده ایران می‌بایستی در این مبارزه از پا در می‌آمد. اگر پایداری به خرج داد به آن جهت بود که توانست بطور تحسین آمیزی از ضعف خود استفاده نماید و در مقابل آنهمه زرق و برق و هیاهو، آنهمه تمهیدات و لشکرکشی‌ها، از قدرت معجزه آسای خموشی و تمکین، هنر جوابهای دوپهلوو طفره آمیز در زیر ظاهری فریبنده همراه با تعارفاتی مودبانه، خاص مردم مشرق زمین،

استفاده نماید و بدین‌طریق با مسامحه و دفع‌الوقت، کوشش و نقشه‌های دشمن‌گذار، را خنثی نموده او را وادار سازد تا در راه نیل به سراب دست نیافتنی‌ی تمام کوششهایش از قبیل: تشکیل مجلس، استخدام کارمندان سرسپرده، رای مثبت به نفع قرارداد مورد نظرش، باشکست روبرو گردد.

وانگهی علت دیگر این عدم موفقیت را باید در این نکته جستجو کرد که با یک‌عده کارمندان دولتی که عقایدشان با هر نسیم موافق و یا مخالفی دستخوش تغییرات اساسی می‌گردد، برای یک ملت خارجی هرچند قوی و دارای منابع مالی و ثروت باد آورده باشد بسیار مشکل خواهد بود بتواند نفوذ دائمی خود را حفظ نماید. با هر بحران یا تغییر و تبدیل وزارتی دوباره مجبور خواهد بود از صفر شروع کند.

من این حوادث را به‌ترتیب تاریخ وقوع آن همان‌طوری که بنظر من رسیده است یادداشت کرده‌ام و قایمی که گاهی مضحک و خنده‌دار و زمانی تاسف‌انگیز و دردناک است ولی هیچگاه پیش‌پا افتاده و مبتذل نبوده است. من اشتباهاتی را کشف و ثبت کرده‌ام که، پس از سوق امپراطوری ایران به‌لبه پرتگاه نابودی و جلب حمله‌ی بلشویکها، نقشه‌های شوم اولین پیش‌گامان انگلستان در کشور شیروخورشید را برای بیش از یک‌قرن به تاخیر انداخت. من این اشتباهات و خطاها را با کمال صراحت بیان می‌کنم تا شاید موجب اجتناب از تکرار آن درآینده گردد. بنابر این موضوع از اهمیت خاصی برخوردار است و آن عبارت از این نکته است که: فرانسه هیچگاه نخواهد توانست شریک چنین نقشه‌های استعمارطلبانه‌ای شود که حتی اگر از حس میهن‌پرستی زیاده از حد یک فرانسوی هم الهام گرفته باشد باز هم قابل چشم‌پوشی و اغماض نخواهد بود. حفظ قرارداد دوستی انگلستان و فرانسه ایجاب می‌نماید که موضوع درلندن مورد گفتگو قرار گیرد و منتهی به اخذ سیاستی ملهم از آزادی، عدالت و صمیمیت گردد.

نفوذ انگلیسیها در ایران

بخش نخست

در پی تسخیر خاورمیانه



نصرت الدوله (فیروز میرزا)

در راه رسیدن به ایران اشتباهات سیاست انگلستان در قفقاز^۱

خلاصه مطالب این فصل :

بندر باطوم، اهمیت آن، اشغال آن به وسیله انگلیسی‌ها
در ۱۹۱۹ - آنها خطوط حمل و نقل به گرجستان را در دست
دارند - تجزیه طلبان آذربایجانی - موضوع نفت - بدبختیهای
ارمنستان - موجی از بلشویک‌ها سر تا سر قفقاز را فرا گرفته
به طرف آسیای صغیر و ایران هجوم می‌برند .

بهنگام قرارداد آتش بس، ترکها سراسر قفقاز یا تقریباً " سر تا سر قفقاز با استثنای
تفلیس و ایروان را تحت تصرف و نفوذ خویش داشتند . فقط در اولین ماههای سال ۱۹۱۹
بود که انگلیسها ایشان را به پشت مرزهای قدیشان راندند و دولتهای موقت و ناپایداری

۱ - این فصل از کتاب طی چهارمقاله جهت درج در روزنامه "Le temps" تهیه و ارسال
گردید که در شماره ۲۵ فوریه ۱۹۲۰ تحت عنوان "تحقیقی بر بدبختیهای ارمنستان با علائم
اختصاری E.L." مخفف اسم نویسنده در پاریس چاپ و منتشر گردید .
(زیرنویس مولف)

را در منطقه‌ای که تا آن زمان در هرج و مرج دائمی و اغتشاش بسر برده بود، بر سرکار آوردند.

کشور فرانسه، در میدانهای جنگ ثانوی، در قفقاز، آسیای صغیر و در ایران همین اشتباه را مرتکب شده بود: بدین معنی که او در این مناطق حضور جدی نداشت و یا اگر هم داشت مختصر و ناکافی بود. بنظر می‌رسید که علاقه و توجهی به ماندن در این مناطق نشان نمی‌دهد و همین عدم علاقه، بدون آنکه متوجه باشیم، به پیدایش رویای سلطه‌جویی بریتانیا کمک فراوان نمود.

در بین جمهوری‌های نوپای قفقاز که کم‌وبیش فرزندان خلف بلشویکی بودند، چندتایی به سرعت از بین رفتند. انگلیسها که علاقه‌ای به ماندن در مناطق خشک کوهستانی یا استپ‌های روسیه را نداشتند تنها به پا گرفتن چهارتای آنها کمک نمودند که بالاخره با کمک ایشان توانستند بر اولین مشکلات خود فائق آیند و این چهار جمهوری عبارت بودند از:

جمهوری ناحیه باطوم، گرجستان، آذربایجان و ارمنستان.

سیاست متزلزل و ناستوار متفقین بحدی در مورد حمایت این دولتهای نوپا کوتاهی نمود که چند ماه بعد همه‌ی آنها پایمال موج بلشویکی گردیده به تصرف آنها، درآمد.

ناحیه باطوم

بندر باطوم در کنار دریای سیاه که مخرج طبیعی قفقاز و ناحیه شمالی ایران بطرف اروپا و پایانه راه آهن و خطوط نفتی زیادی می‌باشد دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است که از هیچکس پنهان نمی‌ماند؛ بنابراین این انگلیسیها از اولین لحظه دریافتند که چه استفاده‌های سرشاری از تصرف آن عایدشان خواهد گردید.

ایشان که همواره به سیاست تفرقه‌افکنی خود پای‌بند بودند و بارها آن را مورد عمل قرار داده بودند کمک به تشکیل این دسته‌بندی ساختگی و بی‌بنیاد نمودند که با هیچ ضرورت اقتصادی یا سیاسی جور در نمی‌آمد و به آن نام حکومت ناحیه باطوم بخشیدند.

در پائیز سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ شمسی) یک رزمنه بریتانیایی (مدتهای مدید از رزمنه تزئوس Thēsēus استفاده می‌شد) بطور ثابت در بندر باطوم پهلو گرفته بود و به عنوان مرکز اصلی پایگاه دریائی بریتانیا بکار می‌رفت. سه‌گردان سرباز که هر یک شامل ۵۰۰ نفر و چند ارباب توپ بود پادگان باطوم و مناطق اطراف آن را تشکیل می‌داد. افسر جوانی به نام ژنرال کوک کولیز (Cook - Collis) فرماندهی این پادگان را برعهده داشت و وظایف فرماندار شهر و سرزمین‌های دیگر ناحیه باطوم را انجام می‌داد.

طرز اداره امور این منطقه بوسیله نامبرده بسیار خودکامه بود. او هیچگونه ملاحظه و احترامی برای خارجیان که به این شهر وارد می‌شدند، حتی اگر از مله‌های ملل متفق هم بودند، قائل نبود. بدین‌طریق بود که در ماه اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸ شمسی) انگلیسی‌ها ادعا کردند که بایستی نگهبانان هندی را، به‌بهانه برقرار کردن نظم، به کشتی فرانسوی سوار نمایند، در صورتی که هیچگونه اغتشاشی یا ناآرامی وجود نداشت که نظم کشتی را مختل سازد. عکس‌العمل جدی و تلخ ناخدای کشتی فرانسوی موجب شد که از وارد گردیدن به کشتی، هتک حرمت و توهین‌های این‌چنانی به اعتبار نیروی دریائی فرانسه اجتناب گردد.

گذرنامه‌های مسافرانی که به مقصد قفقاز یا ایران از این منطقه عبور می‌نمودند، می‌بایستی اجباراً "بوسیله عمال و ماموران انگلیسی قسطنطنیه ویزا گردد و روادید لازم برای آن صادر شود. ضمناً" روی‌کلیه این روادیدها جمله: "حق توقف در باطوم را ندارد" مهر شده بود. من نمی‌فهمم انگلیسی‌ها به چه حقی از کسب و تجارت شهروندان آرام و بی‌اذیت فرانسوی در شهری که دارای امنیت کامل بود جلوگیری می‌نمودند؟ از چه چیز آنها خائف بودند؟ به چه دلیلی به ایشان اجازه داده نمی‌شد با مشتریهای قدیمی خود که در آن منطقه سکونت داشتند تماس بگیرند و روابط تجارتي جدیدی با ایشان برقرار سازند؟ چرا کارخانه‌داران و صنعتگران ما از همان تسهیلات همکاران انگلیسی خود برای بازار - یابی و یافتن مشتریان جدید جهت کالاهای خود برخوردار نبودند؟

هدف اصلی انگلیسها، زیرپوشش این طرز رفتار مستبدانه، حتی برای بی‌استعدادترین افراد هم کاملاً "روشن و چشم‌گیر بود: برای انگلیسها در دست داشتن باطوم به منزله‌ی کنترل انحصاری تجارت اروپا با قفقاز و نواحی شمالی ایران بود و آن را بطور انحصاری در اختیار ایشان قرار می‌داد از اینرو می‌توانستند به نفع کالاهای خود یک انحصار مطلق را اعمال نمایند و مانع هرگونه رقابت خارجی، در این ناحیه از جهان، با تجار خود گردند. تو گوئی راههای بغداد و خلیج فارس که از آن طریق بازار این کشورها را از کالاهای خود پر کرده بودند تکافوی فعالیت روزافزون و مطامع فزونی طلب ایشان را نمی‌نمود.

در باطوم خدمات نمایندگی‌ی کشور ما بوسیله دفتر کشتی‌رانی فرانسه تأمین می‌گردید. در راس این دفتر افسری قرار داشت که چون فاقد هرگونه وسیله عمل و اقدام موثر و جدی بود همواره با حوصله و حسن نیت سعی می‌نمود اقدامات بی‌رویه همسایگان پرشر و شور خود را در محدوده‌ی معقولی حفظ نماید و از منافع شهروندان سردرگم و متحیر ما در آن مملکت، در مقابل ایشان دفاع نماید.

ریاست رسمی دولت ناحیه‌ی باطوم که کاملاً "در اختیار و تحت نفوذ انگلیسها بود برعهده شخصی بنام آقای پرلیدیان ماسلوف " Prélidian Massloff " بود که اصلاً "روسی و از چندین سال به این طرف در باطوم سکونت داشت. او که رئیس انجمن شهر و توابع آن بود بوسیله کمیته‌ای حمایت می‌شد که از طرف انگلیسها قدرت اداری ناحیه به آن واگذار شده بود.

دولت جدید ناحیه‌ی باطوم که در شرایط بسیار نامساعدی بوجود آمده بود بزودی با اشکالات بسیار جدی مواجه گردید. جمعیت آن از ملیتها و مذاهب مختلف تشکیل یافته بود که در بین آنها می‌توان از قاجارها، ترک‌ها، گرجی‌ها، ارمنی‌ها، یونانیها و پناهندگان روسی‌نام برد که از شهر باطوم به عنوان مرکزی برای استخدام سرباز جهت ارتش داوطلبان دنیکن^۱ استفاده می‌کردند.

بی‌شک در این گیر و دار دخالت یک قدرت خارجی بمنظور تامین سلامت مسافرین، عبور آزاد کالاهای تجارتی، احترام به حقوق احتمالی نژادهای مختلف لازم بود ولی نظریات سلطه‌جویانه بریتانیا هم در این موقع کاملاً آشکار و چشم‌گیر بود. بطوری که من مجبور شدم طی مقاله‌ای در ۱۹۱۹ بنویسم: "از ملتی که این ماموریت را بعهده می‌گیرد باید تعهد گرفت که از قدرت خود بمنظور منافع خاصی استفاده ننماید و حمایت او بدون هیچگونه تبعیضی شامل کلیه اتباع همه کشورهای خارجی بدون استثناء گردد. این قدرت نباید بر باطوم به عنوان یک شهر یا کشور تسخیر شده زمان جنگ حکومت نماید و نه هم از یک امتیاز خاص برای محدود کردن و مقید ساختن فعالیت‌های بازرگانی قدرتهای دیگر برخوردار باشد. برای آن کشوری از قدرتهای متفقین که اداره امور بندر باطوم، تا برقراری یک رژیم حکومتی طبیعی "این ناحیه، به او واگذار می‌شود، کاملاً ضرورت دارد که رعایت بی‌نظری کامل را نموده، تعادل عادلانه و مساوی بین همه کشورهای دیگر برقرار سازد."

گرجستان

در فاصله سی کیلومتری از پایتخت موقت ناحیه‌ی باطوم، به ایستگاه نوتانبی Notanēbi در خاک جمهوری گرجستان، جزء اصلی گروه کشورهای قفقاز، وارد می‌شویم که دولت آن در تغلیس تشکیل گردیده است.

۱- آنتوان دنیکن Antoin Ionanovitch Dénikine ژنرال روسی

(۱۸۷۲ - ۱۹۴۷) که در اوایل انقلاب (۱۹۱۷) بر علیه بولشویک‌ها قیام کرد و با کمک متفقین در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ به اوکراین لشکرکشی نمود.

پس از انقلاب روسیه این کشور اولین حکومتی بود که تشکیل گردید و سنت‌های تجزیه‌طلبانه‌ای را به مرحله عمل درآورد که از سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۴) در آنجا بدفعات مختلف به ظهور پیوسته بود تا بالاخره، در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۱۸ (۵ خرداد ۱۲۹۷ شمسی) منجر به اعلام استقلال آن ناحیه گردید.

گرجی‌ها، از طریق زبان‌شان، تمدن‌شان، گذشته‌ی سیاسی‌شان بسیار کم با روس‌های ایالات قدیمی روسیه تفاوت دارند. در طول چند ماهی که ایشان از استقلال اسمی برخوردار شدند معلوم گردید که علاقه‌چندان شدیدی به حکومت کردن خودشان بر خودشان از خود نشان ندادند. از همان ابتدای کارشان افکار بلشویکی راهنمایشان بود و در نوامبر ۱۹۱۹ بالاخره پرچم سرخ بر فراز کاخ حکام تغلیس به اهتزاز درآمد، کاخی که به صورت پایگاه قدرتهای انقلابی جدید درآمد.

اولین انتخابات انجام شده واقعا "افتضاح‌آمیز بود و موجب به قدرت رسیدن رقبای لنین و تروتسکی گردید که در حقیقت از استادان سیاسی خود قساوت و سخت‌گیری کمتری داشتند. بطوریکه فقط ثروت سرمایه‌داران را گرفتند و دیگر قصد جان ایشان را نمودند. منتها از کلیه ثروت و موجودی نقدیشان در بانک فقط به هر نفر اجازه برداشت ماهیانه یکصد روبل دادند که نسبت به تنزل ارزش این ورقه کاغذی مبلغی بسیار ناچیز بود.

با در دست گرفتن حکومت و اعمال قدرت رفتار اولین پیروان مکتب بلشویکی گرجستان خیلی عاقلانه‌تر و محتاطانه‌تر از تندرویهای اولیه گردید یعنی همان روشی را که بزودی رقبای ایشان نیز باید در پیش می‌گرفتند. دکترین‌های اقتصادی‌شان و طرز برداشت سیاسی ایشان باهم نمی‌توانست یک مجموعه تغییرناپذیری را تشکیل دهد و اغلب نرمش خاصی را نشان می‌داد. دولت تغلیس بدون هیچگونه تاخیری پاسداران سرخ را که ارگانی غیرقابل انعطاف بود منحل نمود به جای آن از واحدهای ژاندارمری ملی استفاده کرد و در صدد جبران خسارت شهروندانی برآمد که مایملک خود را از دست داده بودند. حرکات انقلابی بطور جدی مهار گردید، نظارت بر قسمتی از خطوط راه‌آهن و حمل و نقل بوسیلهی آن تامین شد و بالاخره زمین‌ها و املاک سلطنتی طبق اصول و قوانین زراعتی که عادلانه تنظیم و تدوین یافته بود بین کشاورزان تقسیم گردید.

هجوم بلشکوئیکها موجب عدم تحقق این برنامه مترقی گردید و سیر پیشرفت و تحول آن را متوقف ساخت. در گرجستان دست‌اندازی انگلیسی‌ها، که تا ۱۵ اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) بوسیله حضور چهار گردان سربازان بریتانیایی تسهیل گردیده بود، موجب تغییر وضع ظاهری گردید که منافع آن برای بریتانیا به مراتب زیاده‌تر و سرشارتر بود بدین معنی

که یک ژنرال مقیم تفلیس اداره ترابری در راه آهن قفقاز و کشتی‌رانی در دریای خزر را بر عهده گرفت، هرچند این کشتی‌ها زیر پرچم روسیه رفت و آمد می‌کردند ولی مالکیت آن به دست یک‌عده سرمایه‌دار مقیم لندن افتاده بود که حقوق شرکت قفقاز مذکور را بازخرید نموده بودند.

آذربایجان

جمهوری آذربایجان و باکو بعنوان پایتخت آن، در میان گرجستان، ارمنستان، ایران و دریای خزر بیشتر به طرف شرق ادامه می‌یافت و نفت ثروت اصلی آن به حساب می‌آمد. و با این ثروت بطور حتم نظر آزمندان حریص دستیابی به ثروتهای بادآورده شرق را به سوی خود جلب می‌نمود.

تمايلات جدائی طلبانه در این منطقه در وهله اول بوسیله آلمان و ترکیه که به هیچ وجه از روءایاهای قدیمی خود صرف نظر نکرده بودند دامن زده می‌شد. در مرحله بعدی بوسیله ایرانیها که منطقه باکو را برای خود، بقول یکی از کنسولهایشان، بمنزله آلاس و لورن برای فرانسه می‌دانستند و بالاخره بوسیله انگلیسها که همه جا بدنبال افشاندن بذر نفاق برای دستیابی به ثروتهای پنهانی هستند، تشویق و تشدید می‌گردید.

مدعیان اخیر که باکمال قدرت در سواحل غربی و جنوبی دریای خزر استقرار یافته بودند، خطوط راه آهن قفقاز را در دست و نقاط شروع و پایانه لوله کشی را در اختیار کامل خود داشتند و عبور آن را در تمام مسیرش کنترل می‌نمودند و بالاخره ماموران خود را در راس حکومت آذربایجان جا داده، از نفت چاههای باکو همانند نفت چاههای بین النهرین و ایران استفاده می‌کردند و بیشتر از رقبای خود سنگ تجزیه طلبی آذربایجانیان را بر سینه می‌زدند.

اگر اشتباهی ایشان حد و حصری نداشت ولی سیاستشان فاقد مهارت لازم بود زیرا: برای حفاظت و حراست تعهدات جدی و حتی خیلی سنگینی که بر عهده گرفته بودند وسائل کافی در اختیار نداشتند.

اما در مورد آذربایجانیها، علیرغم کینه بیرحمانه و عمیقی که نسبت به ارمنی‌ها در دل داشتند که موضوع نگرانی دائمی از هم پاشیدن حسن همجواری و قرارداد همکاری ایشان می‌گردید، با وجود فقر و کمبود انسانی و فقدان افراد لایق جهت حکومت کردن، بنظر من این مردم برای حل مشکلات و تصمیم گیری درباره سرنوشت خود به مراتب لایق تر از گرجی‌ها بودند، از اینرو در مقاله‌ای در این مورد نوشتم: "آیا باید گفت که در آینده این ملت موفق به تحصیل خود مختاری کامل خود خواهد گردید؟ یا موفق به تشکیل دولتی

خواهد شد که قابل زندگی کردن و قابل دوام باشد؟ من که تصور نمی‌کنم. این ایالت یا بایستی به روسیه‌ی بازسازی شده به‌پیوندد یا به ایران آنهم مشروط بر آنکه ایران بتواند خود را از سلطه نفوذ انگلستان خارج سازد.

ارمنستان

وضع مشکل ارمنستان نمی‌توانست از نظر شخصی که در آخرین ماههای سال ۱۹۱۹ از این منطقه عبور می‌نماید مخفی بماند. در همه جا آثار زد و خوردهای جدید و قتل و غارت به چشم می‌خورد. کردها، تاتارها، تجزیه‌طلبان روسی معروف به مولوکانها (نوشندگان شیر) بلشویکها در این ناحیه باعث اغتشاشات و ناآرامیهای دائمی بودند.

در خارج، وضع ارمنستان از وضعیت داخلی آن مناسبتر نبود زیرا: تمام اطراف ارمنستان بوسیله دشمنان قسم خورده‌ای احاطه شده است، از لحاظ موقعیت جغرافیایی تحت قیمومت گرجی‌ها که مالک راه آهن باکو و مهمترین قسمت وسائل نقلیه چرخ دارمی باشند قرار گرفته است. برای تهیه خوار و بار و مواد غذائیش به زحمت افتاده است زیرا همسایگانش ورود آرد امریکائی را به داخل ارمنستان تحریم نموده‌اند، برای سوخت راه آهن، منازل و کارخانجاتش وابسته به مازوت همسایه خود آذربایجان می‌باشد و مجبور است در سرتاسر سرحداتش نگهبانی هوشیارانه‌ای را برقرار سازد.

خوب می‌دانیم، این جمهوری جوان که از حمایت و کمک همسایگان متفق خود محروم گردید چگونه در مقابل ترکها و بلشویکها به سرعت از پای درآمد.

انگلیسها در سیاست خود در قفقاز شکست خوردند. اشغال نظامی ایشان نه تنها همواره موفق به حفظ نظم و آرامش نگردیده بلکه موجب تحریک خصوصیات قومی و منطقه‌ای نیز شده است که در اثر تفرقه افکنی روسها همیشه در مقام مخالفت و دشمنی بایکدیگر برمی‌آمدند. اشغال نظامی باعث گردید که کینه دیرین را فراموش نموده به هم نزدیکتر شوند و این تنها کوچکترین اشتباه بریتانیا در این منطقه نبود. وانگهی این بازی خطرناک به علت تعدد مذاهب و رقابت و خصومت نژادهای بومی در این ناحیه تسهیل شده بود.

لحن آمرانه و رفتار تحقیرآمیز بعضی افسران، عملیات سری و توطئه چینی بعضی از عمال متعصب و سختگیر بریتانیائی موجب تحریک، رنجش و نقار مردم محلی گردید. بنظر نمی‌رسد بریتانیائیها توانسته باشند کشش و علاقمندی محافل مختلف مسیحی را هم به خود جلب کرده باشند. از طرف دیگر نسبت به طرز رفتار با مسلمانان بیگانه بوده، بطوریکه حوادث اخیر مصر و هندوستان و ایران نشان می‌دهد، اغلب دچار اشتباه می‌گردند.

در ۱۹۱۹ امریکاییان از قبول اعمال هرگونه قیومتی در قفقاز و آسیای صغیر شانه خالی کردند؛ ایتالیاییها پس از آنکه چندی رویای دخالت و حاکمیت در تغلیس را در سر می‌پرورانیدند بنازگی از آن چشم پوشیده بودند. چندین نفر از رهبران ملت‌هائی که اخیراً "آزاد شده بودند، تمایل خود را از من پنهان نمی‌داشتند که آرزو دارند شاهد حمایت فرانسه، این ملت آزاده و بی‌نظیر، از استقلال و آزادی ایشان و کمک به بازسازی وحدت ملی‌شان، باشند.

این آرزو نمی‌توانست جامه عمل به خود بپوشد، زیرا چنین دخالتی از طرف ما موجب عدم رضایت و سرگردانی دوستان خوب ما و رای‌دریای مانس ما می‌گردید، خودخواهی نژاد آنگلو ساکسون ترجیح می‌داد این سرزمینها را رها کند ولی اجازه ندهد هیچ کسی پس از آنها جایشان را بگیرد.

موج بلشویکی بزودی سر تا سر قفقاز را فرا می‌گرفت و پس از آن در آسیای صغیر و ایران توسعه می‌یافت؛ و این اولین نتیجه سیاست انگلستان در خاورمیانه بود.

دست آورد جنگ سرپرسی کاکس^۱

خلاصه مطالب فصل :

سیاست انگلیس در ایران متناوبا " بوسیله وزارت امور خارجه در لندن یا دولت هندوستان در سیملا اداره می شود سرپرسی کاکس Sir Percy Cox کارمند هندی جانشین سرچارلز مارلینگ Sir Charles Marling دیپلمات قدیمی وزارت امور خارجه انگلیس در تهران می شود - رفتار آمرانه و مستبدانه وزیرمختار جدید موجب می شود به او لقب نایب السلطنه خلیج فارس داده شود - قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۹ مرداد ۱۲۹۸) قانون اساسی ایران و تمام قواعد سیاسی را متزلزل و بی ارزش می سازد . این قرارداد نه به کنفرانس صلح پاریس و نه به جامعه ملل ارجاع نگردیده است . - افکار عمومی در تهران و شهرهای بزرگ کشور به هیجان

۱- این مقاله در شماره ۲۷ فوریه ۱۹۲۵ مجله اروپای نوین تحت عنوان : "قرارداد

انگلیس و ایران از نظرگاه ایران" و به امضای حسین به چاپ رسید (زیرنویس مولف)

درمی‌آید. - دو دوزه بازی کردن سیاست انگلستان. -
انگلیسی‌ها با دست خود عدم موفقیت‌های آتی را برای خود
فراهم می‌سازند.

قرارداد انگلیس و ایران که شرح آن در نیمه اول اوت ۱۹۱۹ به فرانسه رسید باعث هیجان مشروعی در افکار عمومی و مفاد آن موجب بحث و تفاسیر احساس‌برانگیز شدیدی در روزنامه‌ها گردید. این بحث و جدل‌ها دو دوزه بازی کردن سیاست عمال بریتانیایی را از پرده بیرون انداخت و آنها را متهم به پیروی از یک سیاست استعماری بدون هیچگونه ملاحظه و رعایت حقوق ملل دیگر نمود که از یک‌قرن پیش برای آنها شناخته شده، مورد تأیید قرار گرفته است.

اعلامیه‌های رسمی قادر به آرام‌ساختن و اطمینان بخشیدن به افکار عمومی نگردید که تازه زنگ خطر را احساس نموده، بطور غریزی دریافته بود که انگلستان از بدبختیهای یک ملت کوچک، دوست صمیمی فرانسه، برای تحمیل قیمومیت خود استفاده می‌کند و هیچگونه سعی یا کوششی هم در اختفا و پرده‌پوشی آن ندارد.

و این بود حقیقت اوضاع، من از اولین روزهای ورودم به تهران در نوامبر ۱۹۱۹ (آذر ۱۲۹۸) بخوبی توانستم آن را درک نمایم.

در برخی از محافل سیاسی و ملی پایتخت همه یکصدا تصمیم داشتند دو دوزه بازی بریتانیا را، که درحقیقت هیچکس را متعجب نمی‌ساخت، برملا سازند. سیاست انگلستان در ایران بطورمتناوب برحسب موقعیت وضع و زمان گاهی ازلندن بوسیله وزارت امورخارجه انگلستان و گاهی از هند بوسیله دولت هند در سیملا^۲ اداره می‌گردید. که گاهی این و زمانی آن، سیاست مأموران انگلیس در ایران را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. سرمارلینگ (Sir Marling) دیپلمات کارآزموده‌ی بریتانیا مجری سیاستهای لندن در تهران بود ولی نتوانست مدت مدیدی در برابر سیاست دولت بسیار قوی

هندوستان مقاومت نماید. او را به لندن احضار نمودند و بجای او آقای سر پرسى کاکس^۱، کارمند هندی را که تمام سابقه‌ی خدمت خود را بعنوان کنسول در مسقط یا بوشهر گذرانیده بود بعنوان وزیر مختار انگلیس در ایران تعیین نمودند و بواسطه رفتار مستبدانه و آمرانه خویش نایب السلطنه خلیج فارس لقب گرفت.

برای آنکه بتواند سیاست انگلیسی سازی ایران را به خوبی اجرا نماید، آقای وزیر - مختار جدید تمام منابع مادی انگلستان و هندوستان را در اختیار داشت. نظامیان مامور اشغال ایران مجهز به مدرن ترین تجهیزات، وسائل نقلیه، زرهی و هواپیما بودند، گروهی از ناوهای جنگی بریتانیا در سواحل جنوبی ایران در رفت و آمد بودند، تلگراف در دست انگلیسها بود که علاوه بر آن مکاتبات پستی را نیز کنترل و بازرسی می کردند. بانک شاهنشاهی که دارای امتیاز انحصاری نشر اسکناس بود و بطور استثنائی معاملات با بقیه کشورها را در انحصار داشت نیز متعلق به انگلیسها بود. ایشان راههای ورودی جنوب کشور را که در انحصار شرکت کشتیرانی لینچ Lynch بود بسته بودند و تنها بازرگانان خودشان بطور آزاد از آن که تنها راه ورودی به ایران در آن موقع بحساب می آمد استفاده می کردند؛ زیرا هنگامی که در اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) شروع به تخلیه قفقاز، بعلت عدم امکان اداره آن نمودند تعمداً آن را در وضع آشفته و سرتا سر هرج و مرجی رها ساختند در نتیجه خطوط راه آهن و کشتیهای آن برای مدتهای مدید غیر قابل استفاده باقی ماند بطوری که هرگونه ترابری و حمل و نقل اقتصادی بین اروپا و ایران از طریق شمال کشور غیر ممکن گردید.

بنابر این انگلستان در این کشور از یک انحصار بازرگانی واقعی برخوردار بود، که هیچکس، پس از انهدام بازرگانان مسکو، دیگر نمیتوانست به آن اعتراض نماید، و برایش دغدغه دیگری غیر از تحمیل سیاست خود و تحکیم هرچه بیشتر آن باقی نمی ماند. و این هدفی بود که آقای سر پرسى کاکس مامور انجام آن گردیده بود تا در حالی که بقیه کشورهای اروپائی سرگرم مجادله در کنفرانس صلح بودند، با به کرسی نشاندن قرارداد ۱۹۱۹، آنها را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد.

۱- سر پرسى (زکریا) کاکس Sir Percy Zachariah Cox (۱۸۶۴-۱۹۳۷)

کارمند هندی سرباز انگلیسی و رئیس امور اداری، کنسول و مامور سیاسی در مسقط، عربستان (۱۸۹۹-۱۹۰۴). افسر سیاسی عالیرتبه در قوای اعزامی هندی معروف به (D) (از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸)، وزیر مختار انگلیس در ایران (۱۹۱۸-۱۹۱۹) و بالاخره کمیسر عالی انگلستان در بین النهرین (۱۹۲۰-۱۹۲۳) (از بوستر بیوگرافیگال دیکشنری) (مترجم)

متن این قرارداد شامل شش ماده و سه برگ الحاقیه است که در اصول استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت می‌شناسد ولی این فقط یک فورمول در استیل قرارداد- نویسی است. درحقیقت انگلستان برای خود کنترل تمام ادارات بخصوص ارتش و دارائی راتضمین وتامین می‌نماید بدین طریق اتباعش بعنوان کارمند بوسیله دولت ایران استخدام خواهند شد و سرمایه‌هایش صرف بهره‌برداری از امتیازات و استفاده از بقیه معاملات مملکت خواهد گردید بعلاوه اظهارآمادگی می‌کند تا به ایران دروصول خسارات و زیانهای که به شهرها و سرحداتش وارد شده است کمک نماید و بخصوص نسبت به ترمیم و تغییر و تبدیل این خطوط مرزی هرجا که طرفین لازم بدانند، اقدام نماید.

بالاخره برای تهیه وسائل و بودجه‌ی پولی لازم جهت تحقق بخشیدن به اصلاحات مطرح شده، دولت انگلستان آماده است به طرف قرارداد خود "وام کافی" پرداخت نماید که بازپرداخت آن بوسیله درآمد‌های گمرکی یا هر منبع درآمد دیگری که باید مشخص گردد (ماده ۴ قرارداد) تضمین خواهد گردید.

این موافقتنامه ناقض قانون اساسی مشروطه ایران است زیرا قبل از به تصویب رسیدن در مجلس شورای ملی به مرحله عمل درآمد بود و حال آنکه طبق ماده ۲۴ قانون اساسی ایران مصوبه ۲۴ ذیقعه ۱۳۳۴ قمری هر قراردادی باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد و چنانچه درنبودن مجلس قراردادی منعقد شود باید به امضای شاه توشیح گردد تا رسمیت یابد و قدرت قانونی داشته باشد.

در اینجا بی‌اعتنائی انگلیسها به حفظ ظواهر و جنبه‌ی قانونی بودن آن کاملاً "مشهود است". قرارداد ۱۹۱۹ تنها بوسیله سرپرسی کاکس و وثوق الدوله امضاء گردیده است که در آن تاریخ پست نخست‌وزیری را بعهدده داشت بنابراین طرف اول قرارداد اعتبارنامه خود را تقدیم دولت ایران نکرده، پس از آن هم مرتباً "اعتبارنامه او تجدید نگردیده بود، پس امضایش فاقد اعتبار لازم بوده است، وانگهی مقررات و عرف سیاسی ایجاب نمی‌نماید که قراردادی با این اهمیت تنها بین یک حکومت و یک وزیرمختار خارجی موافقت و امضاء گردد بلکه باید بین دو دولت طرف قرارداد و نماینده یا گروه نمایندگان ایشان که مخصوص مذاکره، موافقت و امضای آن قرارداد تعیین و معرفی می‌شوند و دارای اجازه مخصوص و کالت رسمی از طرف دولت متبوعه خود هستند امضاء و تصویب گردد.

در این قرارداد که همه چیزش حاکی از عجله و فشار فوق العاده است هیچگونه ملاحظه و شرطی در مورد حقوق تحصیل شده برای ملل دیگر مشخص نگردیده است، بعلاوه متن قرارداد عالماً "عامداً" به اطلاع کنفرانس صلح و جامعه ملل نرسیده است.

اگر مواد این قرارداد، امروز عمیقاً مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد ملاحظه خواهد

شد که تمام مزایا به طرف انگلیس واگذار شده است. مبلغ وامی که ایران منتظر دریافت آن است در قرارداد نامشخص باقی مانده، کم و زیاد آن بسته به لطف و سخاوت بریتانیا است. هیچ تاریخی برای پرداخت پول تعیین و مشخص نگردیده است. از طرف دیگر برای کسی که برمبالغ هنگفت حقوق و مزایا و مخارج نمایندگی حقیرترین کارمند انگلیسی که برای ایران خدمت می‌کند آشنائی داشته باشد روشن خواهد شد که انگلیسها تا چه حد در پس گرفتن با یکدست، پولی را که با دست دیگرشان پرداخته‌اند، ماهر و استادند.

انتشار این موافقتنامه در تهران هیجان بسیار عظیمی را موجب گردید. اپوزیسیون که شامل تقریباً تمامی ملت ایران است دولت را به فروختن مملکت و سعی در تبدیل ایران به "مصری نوین" متهم می‌سازد. در شمال نهضت جنگل که ادعای میهن پرستی می‌کند در کمک خواستن از بلشویکهای روسی هیچگونه تردیدی بخود راه نمی‌دهد. یک حرکت تجزیه طلبی در آذربایجان ایران که ترجیح می‌دهند به جمهوری برادر، همزیان و هم مذهب خود در جمهوری آذربایجان به پیوند تا زیر بار تحت الحمایگی خارجی قرار گیرند، شروع می‌شود. و بالاخره مردم یک زبان بر علیه نقض قوانین اساسی و مشروطه و پایمال ساختن آزادیهای عمومی زبان به اعتراض می‌گشایند.

دولت وثوق الدوله قبلاً "حکومت نظامی را برقرار ساخته بود، با شروع اعتراض مردم مقررات آن را تشدید می‌نماید. سانسور سختی بوسیله انگلیسها بر کلیه شئون و موازین اجتماعی ایران حاکم گردیده بود. حتی مکاتبات اتباع خارجی و اروپائی از دم تیغ سانسور سالم نمی‌رهد. کلیه نقاط استراتژیک به اشغال سپاهیان بریتانیائی درمی‌آید که پایگاه نظامی مهمی در قزوین بوجود آورده‌اند. اعضای اپوزیسیون و مخالفان قرارداد به کاشان که از نقطه نظر آب و هوای ناسالم شهرت دارد تبعید می‌گردند. این بیچارگان در منزلی نگهداری و تحت نظر قرار می‌گیرند که آکنده از مار و عقربهای زهرآگین است و به آن شهرت دارد. تعدادی دیگر بعنوان زیارت به بین النهرین تبعید می‌شوند که سرنوشتشان معلوم است. دانشجویانی که بر علیه انگلستان شب نامه یا جزوه‌های تبلیغاتی پخش می‌کردند به رگبار مسلسل بسته می‌شوند.

یک کمیته قهریه بنام "کمیته‌ی آهن" تشکیل دادند که با قدرت بر علیه موسساتی که مخالف اقدامات دولت بودند وارد عمل گردید. تمام روزنامه‌های مخالف با هیات وزرا و اقدامات ایشان تعطیل و توقیف گردید و آنهایی هم که به قدرت در تهران منتشر می‌گردیدند مجبور بودند اخباری را منتشر سازند که بوسیله خبرگزاری انگلیسی رویتر مخابره شده بود. علیرغم کلیه این فشارها و تضییقات استثنائی، عدم رضایت عمومی، چه در ایران و چه در کشورهای خارج رو به افزایش و تزاید بود. در همه جا رفتار عمال بریتانیائی به

شدت مورد مواخذه و تقبیح قرار می‌گرفت. وانگهی هیچکس شکی نداشت که انگلیسی‌ها بطور واضح و بدون هیچگونه پرده‌پوشی از اشغال بغداد، بنادر خلیج فارس، بندر باطوم بمنظور ایجاد یک انحصار واقعی تجارت خارجی به‌نفع خود استفاده می‌کردند.

انگلیسها در حالیکه به دولت ایران اطمینان می‌دادند که راسا و مستقلا "بازسازی تشکیلات مملکت را به‌عهده خواهند گرفت و ادعاها و مطالبات و غرامات ایران را برعلیه کشورهای دیگر به کرسی خواهند نشاند، معهذا بسیار زیاده‌روی نمودند و بزودی دریافتند که اگر در این راه پافشاری نشان دهند، آخرین علاقمندان معدود خود را که هنوز هم می‌توانستند روی آنها حساب کنند، از دست خواهند داد. از این‌رو طرز رفتار خود را ترمیم نمودند و ادعا کردند که هیچگاه در نظر نداشته‌اند به استقلال و حاکمیت ایران خدش‌های وارد سازند و با خرج خود در روزنامه‌های آن روز این مطلب را منتشر ساختند: که اگر قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران امضاء شد به این علت بود که کشور امریکا از اعطای وام به ایران سرباز زده بود.

سفیر ایالات متحده در تهران بنام آقای - کالدول (Caldwell) بلافاصله علیه چنین دروغ شاخداری اعتراض نمود و چون روزنامه‌های یومیه پایتخت حاضر به قبول و چاپ اعتراض ایشان و تکذیب موکد آقای لانسینگ Lansing نگردیدند نامبرده دستور داد تعدادی اعلامیه چاپ کردند که حاوی متن تلگرافی بود که آقای لانسینگ برای او مخابره کرده بود و به مقدار زیاد این اوراق تبلیغاتی را در تمام محلات تهران و در داخل بازار پخش نمودند.

ناراحتی تا آخرین ماههای سال ۱۹۱۹ ادامه یافت، ملل خارجی دیگر که هریک اداره قسمتی از امور اداری ایران را برعهده داشتند: بلژیکی‌ها که از بیست سال پیش اداره گمرکات و پست ایران را با رضایت عمومی به عهده داشتند، سوئدیها که پلیس ایران را طبق جدیدترین روشها تشکیلات داده بودند، بالاخره فرانسویان که در دستگاه قضائی و آموزشی از مزایای خاصی برخوردار بودند و تمام روشنفکران تحصیل کرده به‌زبان ایشان صحبت می‌کنند، خود و موقعیت خود را به‌وسیله نظریات و سیاست امپریالیستی انگلیسها مورد تهدید احساس می‌نمودند.

در مورد اتباع خارجی آقای سرپرسی کاکس سیاست مسالمت‌آمیز خود را بکار می‌بست بدین معنی که برای تامین کلیه نیازهای ایشان از هرگونه خاصه خرجی دریغ نمی‌ورزید. سعی می‌نمود از دست زدن به حقوق تحصیل شده هر یک از ملیت‌ها اجتناب گردد و قراردادهای استخدامی کارمندان خارجی که به پایان می‌رسید بلافاصله تجدید یا تمدید

شود. بالاخره حوادث و اتفاقات آن روز ایجاب می‌کرد که این افسر ارتش هندوستان قیافه عبوس خود را در مورد خارجی‌ان به فراموشی سپرده ظاهر آشتی پذیر شخصیت خود را بکار گیرد.

ولی چنین راه حل‌هایی بخصوص با در نظر گرفتن این امر که انگلیسها در مصر و در اروپا گرفتار در دسره‌های دیگری بودند که به ایشان مجال اندیشیدن به مستعمره ساختن ایران را در آن برهه از زمان نمی‌داد ولی این امر جنبه قطعی و دائمی نداشت؛ همینکه زمان مناسب برای اجرای این سیاست بر ایشان فراهم گردد موضوع را از همانجائی که رها کرده بودند دوباره از سر خواهند گرفت. هر کسی می‌توانست بفهمد که چشم‌پوشی ظاهری ایشان از منافع قانونی فقط وسیله تسکین ساده‌ای بود که افکار عمومی را موقتاً آرام می‌ساخت ولی هیچگونه تاثیر قطعی بر سیاست عمومی ایشان نمی‌گذاشت.

میهن‌پرستی غریزی خاص مردم ایران که بسیار شدید است ولی اغلب اوقات فقط به زبان گفته می‌شود و کمتر به مرحله عمل درمی‌آید، به هیچوجه آماده پذیرش یک تحت‌الحمایگی خارجی نبود. ایرانیها نمی‌خواستند همانند مصری‌ها مورد رفتار توهین‌آمیز عمال انگلیسی قرار بگیرند. اگر بپذیریم که "مجلس شورای که در هیچ‌جا پیدایش نبود" و تازه به‌زور سیل طلای انگلیسی و زیر فشار سخت دولتی انتخاب شده بود پس از تشکیل جلسه مواد متن قرارداد را تصویب می‌کرد، ولی افکار عمومی با اکثریت عظیمی مخالف سرسخت تصویب آن بود و انگلستان هم مجبور بود عقاید مردم را به حساب آورد.

در این مورد برای انگلیسها خطر حقیقی و واقعی موجود بود.

اگر در ایران، آلمانیها مورد ستایشند و فرانسویان مورد دوستی و محبت ولی آنها برعکس الهام‌بخش ترس و وحشتند و از محبت و علاقمندی بسیار کمی برخوردارند. سیاست سرپرسی کاکس ایشان را به حادثه‌جویی بسیار سخت و خطرناکی می‌کشانید. تشکیل ارتشی که بعدها بر علیه خود ایشان بکار برده خواهد شد برای انگلیسها چه فایده‌ای می‌توانست داشته باشد؟ آیا در اینجا هم از خلیج فارس تا کرانه‌های دریای خزر همان تجربه ناموفقی را که در مصر گریبانگیرشان شد تکرار خواهند کرد؟

با تشبیه ایرانیان، این مردم مغرور با تمدن باستانی، به شهروندان مستعمراتشان یا به اهالی کشورهای مشترک‌المنافع یا مردم ممالک تحت حمایتشان، که آنها را علناً "مردمی پست‌تر از سوپر انگلیسی‌ها به حساب می‌آورند، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند زیرا با این حس غرور و نخوت خود این مردم نجیب را عمیقاً "می‌رنجانیدند و خود را برای ناکامی‌های آتی آماده می‌ساختند. عدم موفقیت اخیر ایشان برای تشکیل پلیس جنوب ایران علی‌القاعده می‌بایستی چشم ایشان را باز کرده باشد.

شاید، قرارداد ایران و انگلیس در لحظه‌ای که امپراطوری ایران با ورشکستگی دست بگریبان بود اجتناب‌ناپذیر و ضروری می‌نمود. لازم بود برای تجدیدتشکیلات و تجهیزاتی به ایران که حفظ سرحدات هند را به عهده داشت کمک می‌شد ولی تا چه حد بر آبرو و اعتبار این قرارداد افزوده می‌شد اگر از همان ابتدا موضوع با کمال صداقت و روشنی به جامعه ملل ارجاع می‌گردید!

در اینصورت موضوع مطرح شده بود و می‌بایستی از نقطه نظر روش اجرا و تحکیم منافع صد ساله ما در ایران مورد شور و تصمیم‌گیری قرار می‌گرفت. روابطی بسیار مهم که نباید مورد بی‌اعتنائی یا مال‌الصلح قدرت مخصوصی قرار گیرد. مضافاً آنکه راه حل پذیرفته شده الزاماً "می‌بایستی مورد رضایت ملت ایران، دوست صمیمی فرانسه، قرار گیرد، ملت نجیبی که بدون شک در حال عبور از یک بحران رشد و تحول در حقیقت شایستگی حفظ استقلال خویش و شکوفائی آزاد موازین سیاسی و اجتماعی سرزمین خود را دارا بود.

سقوط وثوق الدوله

اولین اثرات شکست سیاست انگلیس در ایران

خلاصه مطالب این فصل :

آخرین روزهای کابینه وثوق الدوله در ایران - رئیس دولت نتیجه‌ی عدم وجاهت عمومی انگلیسها و تنفر مردم را از ایشان تحمل می‌نماید . - مراجعت احمدشاه - مردم تهران با اصرار خواستار مراجعت شاه و لعن و نفرین برخارجیها هستند . - مغضوب قرار گرفتن وثوق الدوله . - سرپرسی کاکس بنوبه خود تهران را برای رفتن به بین‌النهرین ترک می‌نماید . تشکیل دولت مشیرالدوله - ملیون به قدرت می‌رسند .

سیاست بریتانیا در ایران را که من ضمن فصل گذشته تشریح نمودم دارای نقاط ضعف و اشکالاتی بود که قهراً " نمی‌توانست مدت مدیدی در مقابل مخالفت یکپارچه افکار عمومی ایرانیان ادامه یابد . وانگهی حوادثی که در جریان اوت ۱۹۱۶ (مرداد ۱۲۹۵ شمسی) در ایران اتفاق افتاد برای این ادعا سابقه درخور تفکری را تشکیل می‌داد . در آن زمان سفرای روس و انگلیس به دولت ایران طرحی را پیشنهاد کردند که برحسب آن هر

یک از دو کشور مزبور قوای نظامی با تعداد یازده هزار نفر سرباز یکی برای شمال و دیگری برای جنوب ایران بوجود آوردند. به موجب این قرارداد نمایندگان این دو کشور، افسران و درجه‌داران روسی و انگلیسی را که برای تشکیلات و کادر نظامی چنین قوایی ضرورت داشت در اختیار دولت ایران می‌گذاشتند و خود عهده‌دار اداره و نگهداری آن می‌گردیدند. منظور از این امر تامین امنیت ایران از شمال و جنوب کشور بود بدون پرداخت مخارج سرسام‌آور آن که در آن موقع برای بودجه ایرانیان کمرشکن بنظر می‌رسید.

این پیشنهاد حاکمیت و استقلال ایران را محترم می‌شمرد و به هیچ وجه منابع مالی و تشکیلات اداری کشور را در اختیار خارجیان قرار نمی‌داد. این قرارداد به وسیله سپهسالار ۱ که در آن هنگام نخست‌وزیر ایران بود امضاء گردید، مع هذا کابینه او نتوانست پس از امضای این قرارداد دوام آورد و ساقط گردید. سپهسالار که متهم به سپردن کشور به دست خارجیه‌ها گردیده بود در مقابل اعتراض عمومی و شدید مردم مجبور به استعفا گردید.

عین همین سرنوشت هم می‌بایستی گریبانگیر وثوق‌الدوله می‌شد تنها اقماری انگلیسی که بدور نمایندگی بریتانیا می‌چرخیدند نمی‌خواستند اهمیت و عظمت سقوط او را درک نمایند.

در اولین روزهای ژوئن ۱۹۲۵ (خرداد ۱۲۹۹)، احمدشاه پس از یک اقامت طولانی در اروپا به کشور مراجعت می‌نمود. می‌شد چنین تعبیر کرد که او هم همانند همکارش لئوئی هیجدهم پادشاه فرانسه که از انگلستان وارد پاریس گردید با حمایت خارجی به پایتخت برمی‌گشت:

انگلیسی‌ها که در امر خوش خدمتی به سران کشورها تخصص کامل دارند در مدت اقامت شاه به بهانه هرچه راحت‌تر گردانیدن مسافرتش او را کاملاً "نمک‌گیر کرده بودند. در تهران عموم مردم خود را حسابی به خرج انداخته بودند تا از شاه جوان خود استقبالی درخور شئوناتش به عمل آورند. در تمام مسیری که موکب شاه عبور می‌کرد قالیهای قیمتی پهن شده بود قالیهای زیبایی که رنگ تند آنها نظرها را از شکافهای ایجاد شده در دیوارهای درحال فرو ریختن کاخهای سلطنتی و کاشی‌های شکسته و رنگ و رو رفته درهای ورودی آن منحرف می‌ساخت و خستگی و قدمت آنها را از دیده‌ها پنهان می‌نمود.

مردم ایران طبیعتاً "مردم توداری هستند ولی در این موقعیت که از باز یافتن شاه جوان خود خوشحالی فوق‌العاده‌ای احساس می‌نمودند، خویشتن‌داری طبیعی خود را رها کرده، در این روزهای بحرانی دغدغه‌برانگیز شادمانی خود را به حد اعلا نشان می‌دادند.

۱- سپهسالار تنکابنی، محمد ولی‌خان، نخست‌نصرا السلطنه و سپه‌دار اعظم و بعدها ملعب به سپهسالار اعظم شد شش‌بار رئیس‌الوزراء و در (۱۳۰۸ شمسی) خودکشی کرد. (فرهنگ معین- ۵)

همه بافتخار احمدشاه فریاد می‌کشیدند ولی در لحظه‌ای که او می‌خواست قدم بر آستان کاخ گلستان گذارد تظاهرات مردم جنبه ضدانگلیسی به خود گرفت. شاه متوجه خواسته مردم گردید و هنوز چهل و هشت ساعت از ورودش نگذشته بود که وثوق‌الدوله مورد بی‌مهری قرار گرفت.

هنوز یکسال کامل از تاریخ امضای قرارداد ایران و انگلیس نگذشته بود که عامل اصلی آن خود را مجبور به ترک قدرت می‌یافت و از راه همدان و بغداد راه تبعید را در پیش می‌گرفت. در همین زمان هم سرپرسی کاکس مجبور شد ایران، این سرزمین حق‌ناشناسی که او در نظر داشت نقش نایب السلطنه‌اش را بازی کند، ترک گفته و پستی را که در بین - النهرین به او واگذار شده بود تحویل گیرد.

با رفتن آنها، سیاست انگلیس موقتاً در محاق تاریکی قرار می‌گرفت. میسیونهای بریتانیایی که پشت سرهم، بدون تصویب پارلمانهای دو کشور ذینفع ایران و بریتانیا یا حتی تجویز جامعه ملل بر سر ایران فرود آمده بودند علی‌القاعده نمی‌بایستی به دنبال رفتن عاملان اصلی و معرکه‌گردانان واقعی آن، بتوانند دیگر در ایران باقی بمانند.

ما ملاحظه می‌کنیم که اینان هم یکی پس از دیگری به بهانه‌های مختلف از صفحه سیاست ایران محو می‌شوند. در ۲۰ اوت ۱۹۲۵ (۲۹ مرداد ۱۲۹۹) آقای هارت (Hart) از مقام بازرسی وزارت دارایی خود استعفا می‌دهد. چند روز بعد انگلیسها خراسان را تخلیه کرده، لوازم و تسلیحات جنگی خود را به معرض فروش می‌گذارند. روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۵ (۲۵ شهریور ۱۲۹۹) در مشهد فقط یک هندی و چند بربری، مسئول نگهداری کنسولگری انگلیس باقی می‌مانند. دو هفته بعد اولین گروه سربازان انگلیسی مقیم قزوین محل ماموریت خود را به مقصد بغداد ترک می‌نمایند و بقیه هم بایستی ظرف مدت کوتاهی به همقطاران خود به پیوندند. حداقل اینطور قول داده بودند.

از میسیون مفصل و متنوع نظامی ایشان، که قبلاً "تا آن حد در باره شجاعت و کارآئی‌شان، حداقل به زبان، داد سخن داده می‌شد فقط ژنرال دیکسون (Général Dickson) بدون ماموریت مشخصی به همراه چند سرباز نیروی دریایی باقی ماندند که اقامتشان در این برهه از زمان در ایران با هیچ منطق و دلیلی قابل استدلال نبود.

افسران گروه نظامی مشاهده می‌شدند که بدون هیچ‌گونه تاسفی ایران را ترک می‌نمودند زیرا ایشان فاقد هرگونه اعتبار و وجهه‌ای در نزد مقامات دولتی و مرزی بودند که به زحمت می‌توانستند رفتار متکبرانانه ایشان را تحمل نمایند. حادثه‌ای که روز ۹ مه ۱۹۲۵ (۱۹ اردیبهشت ۱۲۹۹) در میدان سابقه اسب‌دوانی تهران اتفاق افتاد نمونه‌ای از رفتار دور از نزاکت ایشان را می‌رساند. انگلیسی‌ها دستور داده بودند دسته موزیکی از قزوین به تهران آمده

در یک جشن ورزشی که افسران انگلیسی زیادی در آن شرکت کرده بودند، قطعات مختلفی را از مجموعه آهنگهای خود بنوازند. هنگامی که ولیعهد، وارث تاج و تخت، که در هنگام غیبت شاه جانشین او محسوب می‌گردد، وارد میدان ورزش شد دسته موزیک بروی خود نیاورد و حتی سرود ملی ایران رانخواست و برای روحیه مغرور ایرانیان هیچ توهینی نمی‌توانست دردناکتر از این بی‌اعتنائی عمدی باشد.

عزیمت وثوق‌الدوله و سر پرسی کاکس تقریباً "پایان سیاستی محسوب می‌گردید که درست برخلاف نظریات جامعه ملل در ایران اعمال می‌شد. این جامعه بخصوص توصیه می‌نماید که نباید صدای ملل کوچک را که کشورهای چون بلژیک یا سوئد در آن منافع قابل احترام و همپایه منافع انگلستان دارند در زیر فشار خاموش ساخت بلکه برعکس باید در راه توسعه و احیای اقتصادی آنان هرچه بیشتر سعی و اهتمام مبذول داشت.

و با این طرز تفکر بود که در ۲۷ ژوئن ۱۹۲۰ (۶ خرداد ۱۲۹۹) مشیرالدوله از طرف احمدشاه مامور تشکیل کابینه‌ای با گرایش به ملیون ایران گردید.

او مردی بود قدبلند و رشید با دیدگان نافذ و هوشمند، رئیس جدید دولت دارای خصوصیتی بود که برای یک نخست‌وزیر لازم و حتمی است. در میان جامعه دولتمردان سیاسی غالباً "فاسد ایران او تنها فردی است، که نه از راه مدهانه و مجاز بلکه براستی و حقیقت، به شرافت و درستکاری شهرت دارد.

او بسیاری از همکاران و وزرای آینده خود را در بین تبعید شدگان به کاشان انتخاب نمود و یکی از شروط اصلی قبول نخست‌وزیری را این شرط قرارداد که انگلستان رسماً "بپذیرد در شرائط بسیار مشهور عهدنامه ۱۹۱۹ تجدیدنظر بعمل آید و سپس از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد.

بدین طریق وارد عصر حکومت قانون می‌شویم.

افکار عمومی استقبال گرمی از این انتخاب شاه می‌نماید. در پنجم ژوئیه ۱۹۲۰ (۱۵ تیرماه ۱۲۹۹) روزنامه ایران در سرمقاله پر سر و صدائی انتظاراتی را که مردم از مشیرالدوله دارند و امیدهای را که به کابینه او بسته‌اند منتشر می‌سازد و آرزو می‌کند که این دولت "همان نقاط ضعف کابینه‌های قبلی را نداشته باشد که چون بطور انحصاری متکی بر حمایت خارجی یا یک دسته سیاسی خاص بودند مقبولیت عامه نداشتند و اغلب مجبور به تحمل حملات یک دسته یا دسته دیگر می‌گردیدند. "سپس می‌افزاید که برای تحقق بخشیدن به اصلاحات مالی که ضرورت و فوریت دارد تمام اقشار ملت بطور یکپارچه و یک رای او را از اعتماد و اطمینان خویش برخوردار سازند.

وزرای جدید، مردان فسادناپذیر و مورد احترام، به محض رسیدن به قدرت مصمانه اقدامات خود را شروع می‌نمایند.

وظیفه ایشان شاق و ناراحت‌کننده است زیرا تشکیلات ادارات دولتی عموماً "درهم ریخته است". هرج و مرج و بی‌نظمی در اغلب سرویس‌هایی که کارمندان را همان دست پرورده‌های اربابان قدیمی تشکیل می‌دهند، حکومت می‌نماید. فساد و رشوه‌خواری در کلیه دستگاهها و در همه جا به شدت رواج دارد. ایلهای جنوب کشور در مقابل خشونت انگلیسی‌ها و طرز رفتار موهن و دور از انسانیت شرکت لنینج دست به عصیان می‌زنند؛ مازندران بوسیله قوای بلشویک اشغال شده است گیلان در زیر یک حرکت انقلابی دست و پا می‌زند و صحنه تاخت و تاز قوای شوروی است که به تازگی در رشت مستقر گردیده است.

به واسطه تحریکات یک عده ماجراجوی ترک و روسی که از باکو آمده‌اند، گیلانیها مجبور می‌شوند بر قوای میرزا کوچک‌خان جنگلی که مشغول مبارزه است تکیه نمایند؛ بالاخره آذربایجان ایران نیز به نوبه خود تحت نام "سرزمین آزادی" اعلام استقلال نموده و تمام روابط خود را با دولت مرکزی قطع می‌کند.

سرچشمه این وضع آشفته بخوبی روشن و هویدا است: سیاست بریتانیا در این هنگام محاسبات خود را بر دو اصل متکی می‌سازد: حذف سیاست رقیب برای همیشه از افق سیاسی ایران از یک طرف و خواب خرگوشی و بی‌حسی مردم ایران از طرف دیگر و این محاسبه‌ای بود که باید گفت دو دفعه اشتباه از آب درآمد. این طرز عمل و رفتار نزد خود بلشویکها احساسات بخشم آمده‌ی طرفداری از روس را بیدار نمود و اما در مورد روح غیرقابل نفوذ ایرانیان ما تازه داریم معنای عجله و اهتمام ایشان را برای بیرون راندن خدمتگذاران خارجی و کوتاه کردن دست آنها را از سرزمین خودشان، درک می‌نمائیم.

اما انگلیسی‌ها که اشتباهات زیادشان حد و حصری نمی‌شناسد، بنظر می‌رسد که از طریق نظامی خود را قادر به دفاع و حفظ‌شکاری، که دهانشان را آب انداخته است در مقابل خطراتی که خود چنین نابخردانه آن را بوجود آورده‌اند، نمی‌یابند؛ روز ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ (۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹)، یک حزب بلشویکی قوی به بندر انزلی، عمده‌ترین بندر دریای خزر قدم می‌گذارد و شهر را به تصرف درمی‌آورد. دسته‌های ارتش بریتانیا، تحت فرماندهی ژنرال شامپین G. Champein که، از ماهها قبل سنگرهای در این بندر حفر کرده بودند و خود را بداخل آن کشیده بودند، بطرف رشت عقب‌نشینی می‌کنند آنهم بابه‌جا گذاشتن مقدار زیادی از لوازم جنگی خود بدون آنکه حتی یک گلوله شلیک نمایند.

سرخوردگی ایرانیها که تا آن هنگام گمان می‌کردند صرفنظر کردن از استقلال کشورشان حداقل برای آنها امنیت نسبی را در مقابل چنین حملات و دخالت‌های خارجی

به ارمغان می‌آورد و انگلیسها در این موقعیت از شهرهای ایران در مقابل هلاکویها دفاع خواهند نمود، بسیار بزرگ بود.

فردای این حوادث، روزنامه ایران یادداشتی را چاپ کرد که ظاهراً "الهام شده بنظر می‌رسید و اظهار می‌داشت که هیأت وزرای انگلستان در لندن تصمیم گرفته‌اند قوای خود را بهیچوجه از ایران تخلیه ننمایند و کلیه کمکهای لازم مادی و نظامی را که این کشور به آن احتیاج خواهد داشت در اختیارش بگذارند. ولی این موضوع با ناهابوری افکار عمومی مواجه گردید؛ هرگونه اطمینانی از بین رفته بود...

رویارویی با بلشویکها

خلاصه مطالب این فصل :

انگلیسها درمقابل بلشویکها که به انزلی حمله کرده‌اند عقب‌نشینی نموده، سعی می‌کنند باب مذاکره را با آنها بگشایند . - لشکرکشی قوای ایران به مازندران و گیلان . - سردار استاروسلسکی Sardar Starosselski . - عقب‌نشینی قوای بریتانیا تهران را بی‌دفاع رها می‌سازد . - جبهه‌ی جدید جنگ . - شهر رشت متعاقبا " به‌وسیله ایرانیان تسخیر و از دست داده می‌شود . - سپتامبر ۱۹۲۵ یا شهریور ۱۲۹۹ . - میرزا کوچک‌خان رئیس‌جمهوری مشروطه ایران . - مشکلات کابینه‌مشیرالدوله . - پخش کمک دربین پناهندگان . - احمدشاه . - رفتار بلشویکها بهنگام اشغال ایالات شمال .

انگلیسی‌ها پس از آنکه بیهوده سعی نمودند در دیلومتر ۱۴ جاده انزلی به تهران با بلشویکها به مذاکره پردازند، بدون دفاع از سرزمین تحت اشغال خود به منجیل عقب‌نشینی نمودند و در پناه سنگرگاههای طبیعی کوهستان که غیرقابل تسخیر و نفوذ

می‌نمود، به تقویت مواضع خویش پرداختند.

دولت ایران که از طرف شمال کشور خود را به واسطه حضور این دستجات نظامی و پشتیبانی‌ی قرارگاه کرج متشکل از چندین گروهان سواره نظام انگلیسی، توپخانه‌ی سنگین و برخورد از وسائل جنگی قابل ملاحظه، در امنیت کامل احساس می‌نماید تنها به اتکاء این ظواهر گول‌زننده تصمیم می‌گیرد یاغیان مناطق شرق و غرب کشور را سر جای خود بنشاند. به این منظور مشیرالدوله تمام قوایی را که تحت اختیار دارد از قبیل: قزاق‌ها که گارد مخصوص شاه را تسکین می‌دهند زاندارم‌ری دولتی، دسته‌های پیاده نظام، چندین آتشبار توپخانه صحرائی با ماهیت فرانسوی را گردآوری نموده فرماندهی این ارتش کوچک را به سرهنگ استاروسلسکی، افسر روسی در خدمت ایران، که به این مناسبت به دریافت عنوان سردار (همردیف مارشال) مفتخر می‌گردد، واگذار می‌نماید.

در جلسه هیئات دولت تصمیم گرفته می‌شود که قبل از هر چیز، اول مازندران را از تصرف بلشویک‌ها آزاد و پاکسازی نمایند. بلشویک‌های مزبور در بنادر بارفروش^۱، مشهدسر^۲، بندرگز پیاده شده، این استان را تصرف و ساری مرکز این استان را هم اشغال نموده‌اند. در اواسط ژوئیه ۱۹۲۵ (اواخر تیرماه ۱۲۹۹) سردار روسی ستاد عملیاتی خود را در قریه دماوند، دریای کوه دماوند، تشکیل می‌دهد. در چادرش، هنگامی که از یک گشت بازرسی جبهه برمی‌گردد، من بدیدن او می‌روم؛ او با خون‌سردی تمام اوضاع را مطابق میل تشخیص می‌دهد و بسیار مطمئن بنظر می‌رسد و با صراحت می‌افزاید: "اگر من از ضعف نقاط دیگر نگرانی نداشته باشم به سادگی از عهده دشمنانی که در مقابل من قرار دارند برخوام آمد." شاید در آن زمان فرمانده ارتش ایران از عهدشکنی دستجات ارتش انگلستان می‌ترسید.

در ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۵ (۲۵ تیرماه ۱۲۹۹) ارتش شاه شهر ساری را از بلشویک‌ها پس می‌گیرد؛ روز ۲۸ ژوئیه به مشهد سر می‌رسند در حالیکه بلشویک‌ها بطرف استرآباد (گرگان) و بنادر دیگر دریای خزر فرار می‌نمایند.

در لحظه‌ای که این اولین مرحله لشکرکشی با موفقیت پایان می‌پذیرد شاه به عنوان حق شناسی و اظهار رضایت یک قبضه شمشیر افتخار طلائی با نگین‌های الماس که متعلق به یکی از شاهان پیشین ایران بود به سرهنگ استاروسلسکی اهداء می‌نماید.

ولی در این هنگام در گیلان حوادث جدیدی پشت سرهم اتفاق می‌افتد: انگلیس‌ها

۱- نام قبلی شهر بابل فعلی

۲- نام قبلی شهر بابلسر

مواضع خود را در منجیل رها ساخته لانه‌های عقاب غیرقابل نفوذ خود را تخلیه و با عجله بطرف قزوین عقب‌نشینی می‌نمایند و با این عقب‌نشینی تهران را بی‌دفاع و در معرض خطر قرار می‌دهند.

در تاریخ ۲۲ ژوئیه (۳۱ تیرماه) اعلامیه‌ای از طرف آقای نورمان Norman سفیر جدید انگلستان که به تازگی وارد پایتخت شده است جهت چاپ در روزنامه‌ها صادر می‌گردد و به اطلاع عموم می‌رساند که وسائل نقلیه زرهی بریتانیا به وسیله یاغیان در فاصله منجیل به رشت مورد حمله قرار گرفته، مجبور گردیده‌اند عقب‌نشینی نمایند. در چهارم اوت (۱۳ مرداد) اعلامیه جدیدی به اطلاع مردم تهران می‌رساند که پس از چهار روز درگیری و مخاصمه که در طول آن طبق اعتراف خودشان انگلیسها متحمل کشته یا زخمی نشده‌اند، قوای بریتانیا مجبور به عقب‌نشینی گردیده‌اند. بعلاوه در اعلامیه عبارت دوپهل و تعقیدداری وجود دارد که مسلماً "برای آرامش افکار بکار برده نشده است." اما در مورد تغییراتی که در وضع ارتش بین منجیل و قزوین روی داده است، یک موضوع نظامی است که احتیاجی به شرح و تفسیر برای متخصصان و آشنایان به نکات نظامی‌گری نخواهد داشت و مسلماً "برای ایشان قابل فهم و درک خواهد بود."

بنابراین برای اشخاص آشنا به اصول فرماندهی و نظامی‌گری بسیار مشکل بود درک نمایند چگونه امکان دارد که دستجات منظم ارتشی، حتی سربازان هندی، توانسته بودند چنین پناهگاههای امنی را بدون درگیری جدی رها سازند و همین اشخاص مطلع نمی‌توانستند باور نمایند که چنین عقب‌نشینی مبتنی بر یک هدف عمدی و سیاسی نبوده باشد.

این نقشه خدعه‌آمیز اگر هم وجود داشت، خنثی گردید، ارتش ایران که در آن موقع در مازندران درگیر بود توانست از موقعیتی مناسب استفاده نماید تجهیزات خود را در مقابل یاغیان شمال به سرعت بازسازی کند سپس در ظرف چند هفته دسته‌های سرباز پس از عبور مجدد از ارتفاعات البرز در حالیکه اغلب سربازان بعلت کمبود حیوانات بارکش مجبور بودند توپها و مسلسل‌های سنگین خود را بر پشت سربازان حمل نمایند، بطرف منجیل و قزوین سرازیر گردند.

لشکرکشی گیلان بزودی تحت شرائط مناسب‌تری شروع خواهد گردید.

عده‌ی یاغیانی که به ایران حمله می‌کنند در حدود ۵۰۰۰ سرباز منظم است و تشکیل می‌شود از: ۱۵۰۰ نفر افراد محلی جنگل، ۴۰۰ ترک، ۶۰۰ بلشویک ایرانی که از باکو

۱- تعداد زیادی از سربازان قزاق به علت حمل قطعات توپ بر پشت در ناحیه شانه

دچار زخمهای عمیقی شده بودند (مolf)

آمده‌اند و جزو اعضای حزب عدالت باکو هستند، ۲۰۰۰ نفر از افراد چریک و گیلانی و بالاخره چند صد نفری از افراد نیمه یاغی نیمه سرگردنه بگیر، قاجاقچیان قفقاز و غیره... افسران آلمانی، روس و ترک فرماندهی این ارتش پنجهزار نفری را که دارای دو هواپیما، تعداد زیادی مسلسل و اتومبیل‌های زره‌پوش می‌باشد، برعهده دارند. بعلاوه واحد توپخانه سبک و توپهای با برد دور قابل شلیک از روی کشتی می‌باشند که به موقع خود، همانطور که خواهیم دید، وارد عمل خواهند شد.

تعداد سربازان شاهی بطور محسوسی زیاده‌تر است ولی وسائل جنگی ایشان بخصوص در مورد توپخانه سنگین خیلی کمتر از توپخانه مهاجمین است. اولین دسته‌ی سربازان که از سربازان گارد شاه تشکیل یافته است روز ۱۳ اوت در حدود منجیل با دشمن درگیر می‌شود و تعداد چندین نفر از مردان ایشان را کشته دو نفر از افسران آنها را زخمی می‌نمایند و پیش قراولان ارتش بلشویکها را مجبور می‌سازند به سرعت عقب‌نشینی نمایند.

دهکده (گوزاز Gouzaz) در تاریخ ۱۶ اوت تصرف می‌شود. منجیل به‌زودی سقوط می‌کند و سردار در میان تظاهرات شورانگیز و خوشحالی عمومی مردم که او را ناجی خود می‌خوانند و برایش یک گاو قربانی می‌کنند در منجیل اقامت می‌گزیند.

جنگ در یک منطقه جنگلی ادامه می‌یابد که پوشیده از خار و خاشاک و شاخ و برگ درختان بوده، برای راه‌بندان بسیار مناسب است بدین جهت ارتش ایران باکمال احتیاط پیش روی می‌کند و چند دهکده دیگر را از تصرف یاغیان که در این منطقه ۲۰۰ زندانی و مقدار زیادی تسلیحات خود را از دست می‌دهند، خارج می‌سازند.

در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۲۰ (۵ شهریور ۱۲۹۹) سربازان ایران به رشت می‌رسند و آن را به تصرف درمی‌آورند، درحالی‌که ۵۰۰ زندانی و تعداد ۱۰ توپ و ۵۰ مسلسل از یاغیان به غنیمت می‌گیرند. ساکنان بینوای این شهر که خود را برای همیشه از یوغ کمونیستها فارغ و رها شده می‌پندارند سربازان قزاق را روی شانه‌های خود حمل می‌کنند و استقبال شایان و پرشوری از ایشان بعمل می‌آورند.

ولی افسوس! سه روز بعد، دسته‌های سربازان ایران به منظور جلوگیری از بلشویکها در رسیدن به بندر انزلی و بارگیری غنائم سرقت شده‌شان بر روی کشتیها، باعجله و خیلی سریع به تعقیب ایشان می‌پردازند و هنگامی که به خمام در ساحل خزر می‌رسند شدیداً "زیر آتش توپهای صحرائی کمونیستها و توپهای دورزن کشتی‌های جنگیشان، نارنجک‌هایشان غافلگیر می‌شوند و در صفوف آنها اولین علائم درهم پاشیدگی و شکست پدید می‌آید بطوری که قوای سردار مجبور می‌شود ضمن مقاومت مردانه در برابر دشمن بطرف رشت و منجیل عقب‌نشینی نماید. در نبرد مزبور دو کشتی روسی غرق شد و رئیس یاغیان زخمی

گردید.

قوای بلشویکها، علی‌رغم موفقیتشان، از دوم سپتامبر (۱۱ شهریور) دوباره شهر رشت را که پس از عقب‌نشینی قوای سردار به‌تصرف درآورده بودند تخلیه‌نموده به‌طرف باکو عزیمت می‌نمایند و تنها بندر انزلی و سواحل اطراف آن را برای خود حفظ می‌کنند.

پس از این ناکامی سخت قوای ارتش ایران به یکدیگر می‌پیوندند و تجهیزات خود را به‌وسیله سلاحيهائی که از تهران برای ایشان ارسال شده بود تقویت می‌نمایند و در بین منجیل و رودبار موضع می‌گیرند. تعدادی از قبائل عصیان‌گر به ایشان رو آورده امان می‌طلبند از طرفی در ۱۶ سپتامبر (۲۵ شهریور) به قوای دولتی اطلاع می‌رسد که سربازان محلی حزب عدالت باکو در صدد ترک انزلی و بارگیری کشتیهایشان می‌باشند. اینک که در صفوف یاغیان از هم پاشیدگی مشهود است باید از موقعیت استفاده کرد. برای ایشان حمله و لشکرکشی به‌منظور دزدی و غارت به‌پایان رسیده است، بلشویکها در صدد متحدان خود را تا بهار آینده رها نموده به شهر خود مراجعت نمایند و این برای ارتش ایران لحظه مناسب جهت اقدام است.

در حقیقت سربازان شاهی دست‌پیش‌را می‌گیرند و در ۲۹ سپتامبر (هفتم مهرماه) مجدداً "رشت را به تصرف درمی‌آورند. بیش از ۶۰۰ زندانی به چنگ ایشان می‌افتد. کمی بعد سربازان ایران به محلی از ساحل دریا می‌رسند که آخرین کشتی‌های بلشویکها حامل محصول گیلان آن را ترک نموده از انتظار ناپدید گردیده است.

استقرار صلح در این استان بطور همزمان به‌وسیله قدرت اسلحه از یک‌طرف و مذاکرات سردار فاخر نماینده دولت تهران با میرزا کوچک‌خان که به‌تازگی خود را رئیس‌جمهور مشروطه ایران نامیده است از طرف دیگر، تأمین می‌گردد. از همان تاریخ چهارم اوت (۱۳ مرداد) که او تنفر خود را از روشهای رژیم بلشویکی^۱ و سرسپردگی خود را به دولت مشیرالدوله که وی اعضای آن را میهن‌پرست می‌دانست، اعلام کرده بود اعضای نهضت جنگل از متفقین سابق خود جدا شده جهت مبارزه بر علیه ایشان در فومن و اطراف آن پناه می‌گیرند، ضمناً "تبلیغات پر سر و صدای احسان‌الله خان درباره مکتب قدیمی کمونیست که اول بار، به عقیده او، به‌وسیله مزدک به ایرانیان عرضه گردیده بود، همچنین آزادی و استقلال زنان که او به بی‌حجابی تشویقشان می‌نمود، هیچ‌گونه موفقیتی را برای او در بر نداشت؛ وانگهی غارت مغازه‌های مردم و تحریک به تقسیم اموال دیگران ته‌مانده آبرویی هم که برای او باقی‌مانده بود از بین برد.

۱- در باره این موضوع علاقمندان می‌توانند گزارش مذاکرات را در شماره دهم اوت

۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) روزنامه ایران مطالعه نمایند (زیرنویس مولف)

عملیات دولت در آذربایجان هم قرین با موفقیت بسیار بود. همین که شرق کشور آرام شد، صداهاى تجزیه طلبی که ریشه و پایه محکمی در تبریز نداشت به خاموشی گرائید زیرا این حرکت در این شهر با کمک دموکراتها تحت ریاست خیابانی پا گرفته بود که روابط نزدیکش با قونسول انگلیس بر هیچکس پوشیده و پنهان نبود، این یاغی به قتل رسید و استاندار جدید این ایالت، مخبر السلطنه^۱، توانست پست خود را تحویل گیرد.

برقراری نظم و آرامش در کشور مخارج هنگفتی برای دولت به همراه داشت بخصوص و مشخصاً "درست در لحظاتی که انگلستان برای تحمیل اراده خویش دائماً دولت را به قطع ماهیانه‌ای تهدید می‌کرد که پرداخت آن در قرارداد ۱۹۱۹ پیش‌بینی و مقرر گردیده بود. علی‌رغم تمام این مشکلات دولت تمام ضروریات و کلیه احتیاجات را برآورده می‌سازد. ده هزار نفر را تجهیز نموده به مأموریت جهت کمک به پناهندگان و قربانیان ستم بلشویکها اعزام می‌دارد.

رفتار زشت و ناپسند مهاجمان بلشویک در ایران هم همانند جنایات ایشان در بقیه کشورها است و با آن تفاوتی ندارد، ریز جنایات و سیاهکاریهای ایشان لیست بسیار طولانی را تشکیل می‌دهد مثلاً: "غرامات و مالیاتهای خانمان برانداز که باید از همه مردم وصول شود، تنها برای شهر رشت این رقم بالغ بر بیست ملیون قران (ریال نقره خالص) می‌گردید؛ سربازگیری اجباری برای کلیه مردان بین ۱۸ تا ۴۰ سال؛ تقلیل جیره غذایی سربازان به میزان دوسیر برنج (۱۵۰ گرم) در هر روز برای هر سرباز. حذف کلی‌ی پخش مواد غذایی برای بقیه مردم عادی، سرقت اموال و مغازه‌های مردم در نهم اوت به وسیله احسان‌اله خان و جوجه کمونیستهای جوانش، قتل زندانیان اسیر جنگی؛ محکومیت به اعدام افسران قزاق هنگ شمال که در اثر هجوم ناگهانی غافلگیر شده بودند و تنها دخالت متهورانه میرزا - کوچک خان ایشان را از مرگ رهانید. غارت، آتش‌سوزی، قتل عام افراد بی‌سلاح، خراب کردن بازارها و یک مسجد، گرفتن پول از اهالی به زور سرنیزه و شکنجه، سرقت و انتقال تمام محصول برنج گیلان به باکو (در اول سپتامبر ۱۹۲۰ دهم شهریور ۱۲۹۹) با اضافه پنبه، غلات و پیله‌های کرم ابریشم و غیره.

شهر و انبارهای انزلی مرتباً "مورد غارت قرار می‌گیرد. بلشویکها نه‌میل و اثاثیه‌ای، نه مایحتاج زندگانی و نه مال‌التجاره ارزشمندی را در آن باقی می‌گذارند، ایشان پشت سر

۱- مخبر السلطنه لقب مهدیقلی خان هدایت فرزند علیقلی خان مخبرالدوله است که در سال ۱۳۳۴ شمسی وفات یافت یکی از دولتمردان خوشنام که بارها بوزارت و حتی نخست‌وزیری رسید و دارای تالیفاتی نیز می‌باشد. (از صفحه ۱۹۳۲ فرهنگ معین)

خود شهری مرده و خالی از همه‌چیز باقی می‌گذارند و هر چیزی را که بتواند کوچکترین رفع احتیاج شخص را بنماید بعنوان غنائم جنگی با خود می‌برند.

پناهندگان ایرانی از مقابل آهن و آتش می‌گریزند، بعضی‌ها راه همدان و عده‌ای دیگر راه زنجان را درپیش می‌گیرند. عده‌ای دیگر هم راه پایتخت را درپیش گرفته مجبور می‌شوند پای پیاده فاصله ۵۰۰ کیلومتری را در زیر حرارت شدید آفتاب به همراه زن و بچه‌های خود طی نمایند. ما آنها را دروضع بسیار اسفناکی دیدیم که واردتهران می‌شوند، بدون لباس، اغلب آنها از چندین روز به اینطرف چیزی برای خوردن نیافته بودند خدا می‌داند چه تعدادی از این بیچاره‌ها از فرط گرسنگی یا زیر حرارت آفتاب یا سرمای شب جان خود را از دست داده جسدشان در کناره جاده‌ها رها شده است؟

وقتی انسان فکر می‌کند که شش ماه بعد، همین مردم پایتخت، با چه شور و هیجان و علاقه‌ای نماینده‌ی همین بلشویک‌ها را که عامل چنین قتل و غارت و جنایاتی بودند و با چه آغوش بازی استقبال خواهند نمود آن وقت می‌توان به درجه انزجار مردم ایران از انگلیسها پی برد.

پناهندگان به وسیله یک کمیته نیکوکاری که تحت توجهات دولت و ریاست پرنس نصرت السلطنه اداره می‌شود مورد کمک و حمایت قرار می‌گیرند.

علیرغم آنهمه بدبختی‌ها و ناراحتی‌هایی که بر این کشور گذشت وضعیت مملکت از سه ماه قبل به اینطرف، آنهم به لطف کوششهای متهورانه و خستگی‌ناپذیر مشیرالدوله و همکارانش بطور محسوسی رو به بهبود بوده است.

وانگهی نمونه رفتار شایسته بوسیله خود پادشاه ایران در فردای مراجعت از مسافرتش نشان داده شده بود. احمدشاه در مقابل یکی از خطرناکترین اوضاع داخلی و خارجی قرار داشت. او با خونسردی کامل وضع را مورد مطالعه قرار داد و برای در دست گرفتن قدرت از دولتمردانی که شایسته‌ترین افراد ایران برای حل معضلات کشور بنظر او می‌رسیدند، دعوت بعمل آورد. او حتی در مقابل تقاضاهای بعضی مستشاران خارجی که او را تشویق به ترک ایران می‌نمودند، مقاومت به خرج داد. در پایتخت خویش باقی ماند و از نزدیک جریان امور و حوادث را زیر نظر گرفت.

افکار عمومی هیچگاه در پشتیبانی از کابینه کوتاهی و قصور نورزید زیرا بخوبی خطاها و اشتباهات گذشته و همچنین خطری را که دخالت خشن و بی‌رویه یک قدرت خارجی در امور داخلی ایران فراهم می‌آورد، درک می‌نمود.

یک مقاله که در شماره ۳۱ اوت ۱۹۲۵ (۹ شهریور ۱۲۹۹) روزنامه رهنما تحت عنوان "ماهمه گناهکاریم" درج شده بود، با کمال شهامت از اشتباهات گذشته پرده برمی‌داشت

و دولت را از تکرار احتمالی آن بر حذر می‌داشت .
مجلس شورای ملی عالماً "عامداً" از امور جاری ایران بکنار نگهداشته شده بود تا
مبادا کنترل خیلی پردردسری را بر پیشرفت امور اعمال نماید . مجلس جهت تشکیل
احضار شد ولی انتخابات آن که تحت زد و بندهای کابینه قبلی انجام گرفته بود بطور
یکجا ابطال نگردید . تنها انتخاباتی تجدید گردید که مورد اعتراض قرار گرفته بود . این
دغدغه قانونی بودن انتخابات ، این نشانه آزادی ، این علامت اعتماد به عقل سلیم و
میهن پرستی ایرانیان درخور ستایش ، تمجید و احترام است .



مشاور الممالك

انگلیسی‌ها و روس‌ها در ایران

در پایان سال ۱۹۲۰

خلاصه مطالب فصل :

بانک اعتبارات روس در تهران و مذاکرات مسکو . —
جنگ ۱۷ اکتبر ۱۹۲۰ (۲۵ مهر ۱۲۹۹) و تسخیر رشت بوسیله
بلشویکها . — انحلال بریگاد قزاق به درخواست انگلستان . —
عزیمت سردار استاروسلسکی . — آنچه را که باید از ادعای
خسارت برعلیه افسران روسی اندیشید . — "روز افتخار" ژنرال
دیکسون . — عملیات ژنرال آبیرون ساید برعلیه بلشویکها در
گیلان . — بازهم قرارداد انگلیس و ایران . — استعفای مشیر—
الدوله . — احتمال عزیمت نیروهای انگلیسی از ایران . —
موضوع معلمان خارجی .

قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (نهم شهریور ۱۲۸۶) گرچه در ظاهر استقلال اسمی ایران
را تضمین می‌کرد ولی درحقیقت این کشور را به دو منطقه نفوذ تقسیم نموده بود : منطقه
شمال که تحت نفوذ روسها قرار داشت و دیگری در جنوب که منتسب به انگلیسها بود ، در

این قرارداد به منظور خاتمه دادن به رقابتها و مخاصمات دو قدرت استعمارگر رقیب مواردی گنجانیده شده بود که یک بی‌عدالتی واقعی، برای ایران محسوب می‌گردید.

پس از انقلاب سال ۱۹۱۲ و برقراری رژیم کمونیستی برای حکومت ازهم پاشیده تزارها در روسیه، سیاست بریتانیا در ایران دائما "در حال ترقی و پیشرفت بود درحالیکه سیاست رقیبش که گرفتار اوضاع داخلی خود بود در این کشور رو به افول می‌رفت و انگلستان سعی می‌کرد این رقیب قدیمی و موی دماغ را به کلی از صحنه سیاست ایران حذف نماید. موفقیتی را که سیاست بریتانیا در اواخر ۱۹۲۵ به دست آورد چندان هم افتخارآمیز نبود چه آنکه انگلیسها با دردست داشتن کلبه‌ی قدرت پول سرشار و انتریکهائی که بر علیه سیاست یک رقیب موقتا از کار افتاده و ناتوان از آن برخوردار بودند تنها بهره‌شان از این معرکه: قرارداد انگلیس و ایران بود که یک قسمت از مبارزه را تشکیل می‌داد و انحلال برپگاد قزاق که جزء دیگر آن به حساب می‌آمد.

دولت سنت پترزبورگ نفوذ خود را در ایران بر پایه‌های بسیار مستحکم استوار ساخته بود: ساختن راه سوق الجیشی ارس به تبریز و احداث راه رشت به قزوین و به تهران با انشعابی به طرف شهر همدان، ایجاد بانک استقراضی شعبه‌ای از بانک دولت، تشکیل یک واحد نظامی قزاق ایرانی که تحت تعلیمات و فرماندهی افسران روسی قرار داشتند و یک هنگ دو هزار نفری سواره نظام را بوجود می‌آوردند که به چهار رژیمان تقسیم می‌شد و چندین دستگاه توپخانه سبک در اختیار داشت.

طولی نمی‌کشد که سیاست روس در ایران بطرف ضعف و نابودی می‌گراید: راههای شمال بدست انگلیسها می‌افتد که قبلا "راههای جنوب را هم در اختیار گرفته بودند. بانک استقراضی روس که سعی می‌کند دارائی خود را سرجمع نماید شروع به فروش دهکده‌هایی می‌کند که بعنوان تضمین پرداخت دیون وام گیرندگان نزد بانک روس گرو گذاشته شده بود، این بانک منحل شده به حالت تصفیه در می‌آید و عملیات پولی آن بکلی متوقف می‌گردد. در همین هنگام بانک شاهنشاهی^۱، رقیب نیرومندی که با سرمایه‌های انگلیسی تشکیل یافته است، جای آن را می‌گیرد و از یک انحصار واقعی در صحنه مالی ایران برخوردار می‌گردد.

گروه نمایندگان روس هم بنوبه خود به سرنوشت بانک روس دچار شده، از گروه نمایندگان خارجی در تهران محو می‌گردد. آخرین مهمانان سفارت روس در تهران پست‌های خود را رها کرده راه فرانسه را در پیش می‌گیرند. ایشان تهران را فقط در مقابل عظمت خطر بلشویکها رها کرده‌اند، امروز تنها یک کنسول در داخل باغها و عمارات باشکوه سفارت روسیه تزاری

۱- در متن فرانسه کتاب Bank of Persia چاپ شده است که مقصود همان

که تادیروز درخشش مهمانیهای پسر و صدای آن چشمها را خیره می‌کرد باقی مانده‌است و بزودی عوامل و ماموران حکومت کمونیستی شوروی آن را اشغال خواهند نمود. از آنهمه قدرت و نفوذ حکومت تزاری روسیه در تهران فقط هنگ قزاق‌ها و چند نفر افسر روسی آن باقی مانده است. بنظر می‌رسید که بعد از موفقیت‌های درخشان لشکرکشی تابستان ۱۹۲۰ واحد قزاق برعلیه بلشویکها در مازندران و گیلان باین زودیها این واحد نظامی اهمیت خود را ازدست نخواهد داد و تنها قدرت مجهز و متشکل نظامی ایران باقی خواهد ماند. سرهنگ استاروسلسکی از مراحم مخصوص شاهانه و حق‌شناسی عمومی مردم برخوردار شده بود. در روز ۱۳ اکتبر ۱۹۲۰ (۲۱ مهرماه ۱۲۹۹) وزیرجنگ بدنبال بازرسی که ازجبهه‌ها بعمل آورد ضمن اظهاررضایت و خورسندی کامل از وضع سربازان، بهنگام مراجعت به تهران همزمان با اهداء مدال به سربازان مجروح جنگهای اخیر یکی از پرارزش‌ترین نشان‌های افتخار را به سردار روسی اعطاء نمود.

معهدا کینه و بغض بریتانیائی‌ها هنوز ارضاء نشده بود: روزهای باقی‌مانده، هنگ قزاقها و فرمانده آن انگشت‌شمار بود و بزودی سرنوشت بقیه‌موسسات روسی را درپی داشت. روز هفدهم اکتبر ۱۹۲۰ بلشویکها که بوسیله یک توپخانه تقویت شده پشتیبانی می‌شدند در منطقه رشت، دست به حمله جدیدی علیه سربازان هنگ قزاق زدند. اینان پس از آنکه دروهله اول دشمن را به عقب راندند ولی بالاخره مجبور شدند در اثر تهاجم فشرده بلشویکها و توپخانه ایشان عقب‌نشینی نموده شهر رشت را که سکنه و مردم بدبخت آن پیاده بطرف قزوین می‌گریختند، به دشمن تسلیم نمایند. حمله ارتش سرخ همزمان بود با ورود دو کشتی از بلشویکها به انزلی که به‌منظور غارت و بارگیری بقیه مایحتاج زندگی جهت تامین غذای بلشویکهای باکو، به این شهر حمله کرده بودند. با این حملات مآشاهد برگشت بدوره دزدان دریائی قرون گذشته در ایران بودیم.

بریگاد قزاق که در این زد و خوردها چهار افسر کشته و تعداد زیادی مجروح داده بود به‌سرعت عقب‌نشینی نمود و در منجیل جهت رویارویی مجدد با یاغیان متمرکز شد، یاغیانی که در این ضمن تجهیزات توپخانه جدید دریافت کرده، قوای محلی اهالی بینوا را که در شهر مانده بودند تجهیز و به‌حرکت درآورده بودند.

طی این مدت حوادث سیاسی جدیدی در تهران پشت‌سرهم اتفاق می‌افتاد. کابینه مشیرالدوله در شرف استعفا بود و سرهنگ استاروسلسکی به‌فوریت به تهران احضار گردیده بود. او در نتیجه تحریکات انگلیسها خود را مجبور به استعفا و ترک ایران می‌یافت.

روزنامه رهنما در شماره ۲۸ اکتبر ۱۹۲۰ (۲۶ آبان‌ماه ۱۲۹۹) خود ضمن یک یادداشت ظاهراً "رسمی جریان امر را چنین بیان و تفسیر می‌نماید: ارتش گیلان به لطف وامی که

دولت انگلستان با بهره ۷ تا ۹ درصد تصویب نموده بود توانست تشکیل گردد. سردار تا امروز ۱/۱۰۰/۰۰۰ تومان معادل بیش از یازده میلیون فرانک فرانسه برای تجهیز و نگهداری ارتش خود دریافت داشته‌است ولی پس از شکست اخیر سربازانش انگلیسها دیگر نمی‌توانند اعتمادی به سردار و سربازان ارتش او داشته باشند، بدین جهت از پرداخت هرگونه وجه دیگری به کلنل استاروسلسکی خودداری خواهد شد مگر آنکه دستجات این ارتش نوسازی و فرمانده و کلیه افسران روسی آن از خدمت اخراج گردند. در اینصورت ارتش بریتانیا سهم موثری در بازگردانیدن صلح و آرامش به گیلان برعهده خواهد گرفت.

سیاست وزارت امور خارجه انگلستان که مانند همیشه فعال باقیمانده بود از اولین عدم موفقیت سربازان بریگاد قزاق در شمال استفاده نمود و دولت ایران را تحت فشار قرار داد تا دستور انحلال آن را صادر نماید.

وانگهی از همان لحظه کاملاً "مشهود بود که طرفداران این سیاست چه دلائلی را برای متقاعد ساختن افکار عمومی به مردم ارائه خواهند نمود: سوء نظارت و خرج بی‌رویه پول‌هایی که جهت نگهداری این هنگ قزاق در اختیار افسران روسی قرار می‌گرفت، عدم اعتماد به کاردانی و روحیه نظامی‌گری دسته‌های این بریگاد. بدین طریق و با این اتهامات رقیب از دو نقطه نظر هدف کینه‌توزی خصم قرار می‌گرفت: هم تخصص و ارزشهای نظامیش و هم درستکاری و شرف اخلاقیش زیر سؤال قرار می‌گرفت.

متأسفانه هیچگونه توجهی نه به اعتراضات قنصل روس که بیهوده مفاد قرارداد ۱۹۰۷ (۱۲۸۸ شمسی) را مستمسک قرار می‌داد و نه به ادعای شرفی که افسران توهین شده روسی بر علیه اتهامات وارده بخود نموده بودند، بعمل نیامد و به آن واقعی نهاده نشد. حتی به آنها اجازه داده نشد که در مقابل این توهین‌های وقیحانه از خود دفاع نمایند، یا اقلاً "دلیل و مدرک مستندی برای سوءاستفاده‌های عنوان شده ارائه گردد.

انگلیسی‌ها، همین که نتیجه‌ای را که از اقدامات خود انتظار داشتند بدست آوردند و روسها برای همیشه از ارتش ایران رانده شدند، دستجات کوچکی از سربازان خود را به شمال اعزام داشتند تا جای قزاقهای روسی را اشغال نمایند. ایشان پایگاه قزوین خود را تقویت و همینکه اداره عملیات را به دست گرفتند همان روشهای همیشگی و معمول خود را بکار بستند. ایشان که در لندن با بلشویکها مشغول مذاکره بودند در انتظار نتیجه مذاکرات، اوضاع ایران را به دفع الوقت می‌گذرانیدند و سعی می‌نمودند در فلات قاره ایران کمتر با روسها درگیر شده به نبرد پردازند.

در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۲۰ (۱۳ آبان ماه ۱۲۹۹) سفارت بریتانیا در تهران اطلاعیه‌ای در روزنامه‌های تهران انتشار داد که برحسب آن سربازان بریتانیا بدون مواجه شدن با

هیچگونه مقاومتی از طرف یاغیان که تعدادشان فقط بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر با چهارواحد توپخانه تخمین زده می‌شد، بطرف رشت پیشروی می‌نماید و بدنبال این پیشروی ستاد ژنرال ایرون ساید (Général Ironside) که اوضاع را تحت اختیار خود می‌پنداشت، در روزنامه ایران روز ۱۳ آبان‌ماه فوق‌الاطلاع داد که: "او حتی بدون کمک ارتش ایران دشمن را از خاک ایران بیرون خواهد راند"

در همین زمان که او سعی می‌کرد افکار عمومی را که سخت از این اقدامات تکان‌خورده بود، اطمینان خاطر بخشد، انگلیسها در صدد تشکیل مجدد هنگ قزاق برآمدند. اخباری که از لندن می‌رسید زیاد رضایتبخش نبود. مذاکرات با نمایندگان دولت شوروی هرچه بیشتر و بدون اخذ نتیجه طولانی‌تر می‌شد. هیچ اطمینانی وجود نداشت که موضوع اختلاف با مسالمت حل شود و پارلمان انگلستان با نگهداری ساز و برگ زیاد در خاورمیانه سخت مخالفت می‌نمود.

ضرورت تشکیل مجدد هنگ قزاق و جلوگیری از متفرق شدن سربازان قدیمی استا - روسلسکی فوریت داشت، زیرا آنها علیرغم کلیه شایعات امتحان خود را داده بودند؛ شاید هم در همان موقع فکر می‌کردند بتوانند از وجود آنها برای انجام یک کودتا در ایران استفاده نمایند و این تنها وسیله‌ای بود که آبروی انگلیسها را نجات می‌داد و بی‌طرفی ظاهری ایشان را حفظ می‌نمود.

ولی چگونه باید آنها را تشکیلات داد؟ بهیچوجه نمی‌بایست یک افسر انگلیسی که بهمان اندازه‌ی روسها مورد تنفر بود، در راس فرماندهی آن قرار گیرد! پس باید یک فرمانده پوشالی و دست‌نشانده برای آن یافت. از اینرو در بین سرسپردگان هیچکس بهتر از سردار همایو نبود که قرعه فال بنام او اصابت کرد و از او برای تشکیل این هنگ استفاده شد.

در ۸ نوامبر ۱۹۲۵ (۱۷ آبان ماه ۱۲۹۹) ضمن پخش مبلغ یکصد هزار تومان پول و مقدار زیادی گندم و جو در بین سربازان، ژنرال دیکسون (G. Dickson) فرمانده جدید را به ایشان معرفی نمود و با لحن هیجان‌انگیزی خطاب به آنان اظهار داشت: "برای قزاقها امروز روز افتخار است زیرا باید بسیار مفتخر و خوشحال باشند" از اینکه از چنگ سیاست دربار تزاری فرار کرده‌اند "با سرپنجه بیدادگری که از چهل سال قبل آنها را زیر یوغ خود گرفته بود. اینک دیگر نه روسها و نه انگلیسها برایشان فرماندهی نخواهد کرد زیرا فرماندهی ایرانی در راس خود دارند.

و این تنها اشاره‌ای بود که هیچکس گول کلمات فریبده آن را نخورد. آنها درک

نمودند که تنها ارباب عوض شده است والا معنی حقیقی فرمانده ایرانی جز عنوانی پوشالی چیز دیگری نیست .

اما در باره عملیات نظامی بزرگی که طرح‌ریزی شده بود تا تحت فرماندهی رؤسای جدیدی که برای واحدهای نظامی انگلیسی می‌رسید ، انجام شود . باید مدتها انتظار کشید ، معبدا این نیروها که از حیث نفرات ، توپخانه و حتی هواپیما تقویت شده بود ، بدون روبرو شدن با مقاومتی تا اطراف امام‌زاده هاشم پیشروی کرده در آنجا موضع گرفته بودند . این هواپیماها گاهگاهی جهت بمباران انبارهای مهمات بندرانزلی پرواز خواهند نمود و موجب سختگیری زیاده از حد بلشویکها برای ساکنان بی‌گناه این شهر و چند شهر دیگر ایران خواهند شد . یک روز انگلیسی‌ها خبر دادند که کناره و پلهای بارگیری کشتی‌ها در بندر-انزلی منهدم و غیرقابل استفاده گردیده است (روزنامه رعد ۲۶ نوامبر ۱۹۲۰ مطابق ۱۱ آذر ۱۲۹۹) آذرماه ۱۲۹۹) چندروز بعد درهمین روزنامه (رعد ۲ دسامبر ۱۹۲۰ مطابق ۱۱ آذر ۱۲۹۹) ایشان تصدیق کردند که بلشویکها مشغول بارگیری و ترک بندرانزلی به مقصد باکو هستند . بدین‌طریق ملاحظه می‌شود که حوادث نظامی همانقدر نامشخص و نامعین است که تصمیمات و نظریات اداره‌کنندگان آن .

تمام این اقدامات ، مانورهای سیاسی و سرصداها نتوانست افکار عمومی ایرانیان را گول بزند . مردم از عزیمت روسها ، این اربابان قدیمی که خشونت متکبرانه نفرت‌انگیزشان ، سالیان متمادی غرور ملی و عزت نفس ایرانیان را تا اعماق روحشان تحقیر و جریحه‌دار ساخته بود بسیار خوشحال بودند . اما افکار عمومی درک می‌کرد که انگلیسها دلشان می‌خواست در مقابل هند و برای دفاع از آن ، منطقه‌ای استحفاظی بوجود آورند که ایرانیان گوشت دم توپ و قربانیان بی‌مزد و مواجب آنها شده ، به تنهایی مجبور به دفاع از آن گردند و این دورنما بود که ایشان را عصیان زده می‌ساخت .

برای محاکمه افسران روسی که متهم به قصور در انجام وظیفه بودند بایستی منتظر تحقیقاتی شد که خود ایشان تقاضای آن را نموده بودند در حالیکه از نبودن سرهنگ استاروسلسکی که به او اجازه داده نشده بود برای دفاع از خود در ایران باقی بماند ، مردم تاسف عمیق خود را اظهار می‌داشتند .

دلائل نظامی که موجب ازهم‌پاشیدگی قزاقها شده بود یکی یکی داشت از پرده بیرون می‌افتاد . روزنامه رعد مورخه ۱۵ نوامبر ۱۹۲۰ (۲۴ آبان‌ماه ۱۲۹۹ شمسی) موضوع را بدین‌طریق ارائه می‌نماید : سرخوردگی سربازان علی‌القاعده از آنجا ناشی می‌شده است که سردار دسته‌های منظم و قزاقهای اصفهان و اردبیل را در جاهائی مستقر می‌داشت که در معرض دید و تیررس دشمن بودند بدون آنکه آنها را با سربازان دیگر تعویض نماید در حالیکه

سربازان بریگاد قزاق تهران در همین هنگام استراحت داشتند و می‌توانستند جای آنها را بگیرند.

اتهامات عنوان شده بوسیله افسرانی تکذیب شد که در این نبرد شرکت داشتند و تعداد زیادی ازدوستان و همکاران خود را در صحنه‌های جنگ گیلان از دست داده بودند. ولی عامل دیگر خرابی روحیه و نومیدی سربازان که قابل قبول تر بنظر می‌رسید آن است که ادعا شده بود: «یاغیان سنگرهای عمیق و راحتی را اشغال کرده بودند که مجهز به همه‌گونه وسائل دفاع بود؛ همان سنگرهایی که شش ماه قبل مورد استفاده ۳۰۰۰ نفر سربازان انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال شامپین (G. Champein) که بعداً "از فرماندهی آن برداشته شد، قرار گرفته بود ولی با اولین موج حمله بلشویکها به انزلی بدون هیچگونه درگیری جنگی آن را رها کرده بودند؛ در صورتیکه دسته‌های سربازان ایرانی، تقریباً "گرسنه، حتی بدون لباس گرم و با همان اونیفورم تابستانی خود در سنگرهایی که از آب موج می‌زد مجبور بودند با دشمن بجنگند.

از افسران روسی ایراد گرفته می‌شود که در حملات شرکت نکرده بودند، در حالی که ایشان عکس آن را ادعا می‌نمایند. بر فرض هم که قبول کنیم آنها نقش تماشاگر مبارزه را ایفا می‌کرده‌اند، در این صورت آیا رفتارشان کاملاً "منطبق با مسئولیتشان به عنوان آموزش دهنده فنون نظامی نبوده است که وظیفه‌شان با شروع عملیات رزمی به پایان می‌رسد؟

بالاخره نویسنده نوک‌تیز حمله را متوجه سرهنگ استاروسلسکی می‌نماید و او را متهم می‌کند که بدون دلیل موجهی دستور عقب‌نشینی و تخلیه داده است و دلیل اصلی آن را هم تعداد کم تلفات هنگ قزاق که در این عملیات تحمل کرده بود، می‌داند.

ما واقعاً "نمی‌دانیم آیا تهدید توپخانه سنگین بلشویکها تا آن حد جدی و سخت بوده است که یک چنین عقب‌نشینی فوری را ایجاب می‌نموده است و یا آنکه جداسازی نیروها و فاصله گرفتن ماهرانه از دشمن، وسیله مردانی انجام شده است که قبلاً آن را در ستاد خود کاملاً "مورد بحث و اخذ تصمیم مقتضی قرار داده بودند.

بدون آنکه هیچگونه طرفداری از هیچکدام از طرفین منازعه نشان دهیم، نمی‌توانیم فراموش کنیم که همین قزاقهایی که امروز تا این حد مورد ایرادگیری و تحقیر قرار گرفته‌اند، توانستند مدت شش ماه از مه تا اکتبر ۱۹۲۰ (اردیبهشت تا مهر ۱۲۹۹) تهران را در مقابل بلشویکها که در آن موقع بنحو دیگری تهدید می‌شد، هرچند نه بطور کامل ولی بهر حال حفظ نمایند. معذراً ما با یک نوع ناهواری انتظار شروع عملیات پراوازه‌ای را می‌کشیم که تاکنون چندین مرتبه وسیله دوستان انگلیسی‌مان اجرای آن وعده داده شده ولی همواره به تعویق افتاده است. احتمال کلی دارد که این لشکرکشی هیچگاه صورت نگیرد و ناگهان یک دیپلمات

ورزیده جای آن را بگیرد .

در آخرین هفته‌های سال ۱۹۲۰ میلادی انگلستان با تمام وسائل راه آشتی و تحبیب را جستجو می‌نمود. آقای نورمن (M. Norman) نماینده‌ی جدیدش در ایران نه آن ظاهر مستبدانه و نه آن صدا و لحن آمرانه آقای سرپرسی کاکس را داشت. او معه‌ذا نقش یک پارسی‌گم شده در دامنه البرز، کسی که از خود می‌پرسید به این کشور به چه کار آمده است را بازی می‌کرد. با آمدن او مقرتابستانی سفارت انگلیس در قلهک و سالونهای ساختمان خیابان علاءالدوله محل سفارت انگلیس، جوش و خروش و رفت و آمد سنتی سابق خود را از سر گرفت و مهمانیهای مفصل و باشکوه مجدداً شروع گردید .

هدف از این بی‌تفاوتی عمدی و ریاکارانه، ولو ظاهری، ترمیم لطمه شدیدی بود که رفتار خشن نماینده قبلی به شهرت و محبوبیت نمایندگان بریتانیا در ایران وارد ساخته بود. ولی در حقیقت نظریات سلطه‌جویی و امپریالیستی بریتانیا هیچگاه خلع سلاح نمی‌شود و هرگز هم نمی‌بخشد تو گوئی عفو در قاموش وجود ندارد .

چند روز قبل از سقوط دولتش، مشیرالدوله گمان کرده بود به راه حل مناسبی که مرضی‌الطرفین باشد، دست یافته است. بدینجهت او پیشنهاد کرد که از یک میسیون نظامی بی‌طرف بلژیک یا سوئد کمک خواسته شود. در مورد افسران فرانسوی که اصولاً صحبتش رانمی‌شود کرد چه‌آنکه موقعیت مشابهی در سابق دشمنی و مخالفت سخت انگلیسها را در مورد یک‌چنین راه حلی ظاهر ساخته بود .

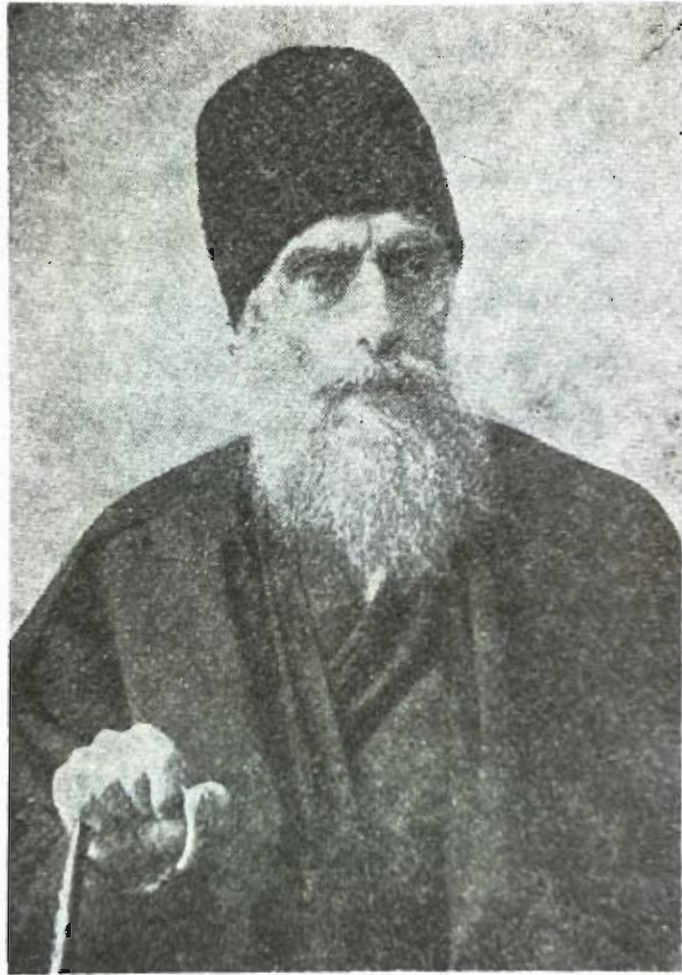
بنا بر این انگلیسی‌ها نپذیرفتند که نه یک متفق سابق، نه یک کشور بی‌طرف در راس ارتش ایران قرار بگیرد. حالا که به خدمت افسران روسی مامور آموزش سربازان ایرانی، خاتمه داده شده بود یا باید بوسیله بریتانیا جایگزین شوند یا هیچکس دیگر و این امر سرخوردگی یا بهتراست بگوئیم دماغ سوختگی‌ی بزرگی برای آقای ریموند (M. Raymond)، وزیر مختار دوست داشتنی کشور بلژیک در تهران، به بار آورد .

اگر حرکت خدمتگزاران دربار تزارها از ایران تاسف چندانی در میان ایرانیان بوجود نیاورد برگشتن بلشویکها به باکو خیلی کمتر موجب تاسف طرفدارانشان در ایران گردید . این بیچارگان نمی‌دانستند که استقرار مجدد اعتباری که دربار سابق تزاری در ایران از آن برخوردار بود با غارت اموال شهر رشت نهب و کشتار بیرحمانه قربانیان بی‌گناه، سرقت محصولات برنج و غلات، خراب کردن مساجد برایشان امکان‌پذیر نبود .

و من در ژانویه ۱۹۲۱ (بهمن ۱۲۹۹) نوشتم: "معهدا چنین طرز عمل و رفتار زننده‌ای ویژه موقعیتهای زمانی خاص می‌باشد که دائمی نیست. از همین حالا بنظر می‌رسد که ضمن مذاکرات جاری در مسکو دولت شوروی حاضر باشد امتیازات وسیعی را برای دولت

ایران قائل شود که حتی می‌تواند تا پرداخت غرامت برای ترمیم زیان‌هایی که بوسیله کمونیستها به مردم ایران وارد شده است پیش برود .

قدرت مطلق انگلیسها هم می‌تواند همانند خواب خرگوشی روسها زودگذر و بی‌دوام باشد، و این موضوعی است ، که به قول ایرانیها ، "دیرو زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد ." .



عبدالملك

لرد کورزون (Lord Curzon) از ایران حرف می‌زند...

خلاصه آنچه در این فصل خواهید خواند :

یادداشت نمایندگی انگلستان به دولت تهران و نطق
لرد کورزون در مجلس اعیان . — "این براستی از طرف ایرانیان
نشانه‌ی پرمدعائی و سیاستی جنون‌آمیز خواهد بود اگر رار —
دادی را که بریتانیای کبیر به آنها پیشنهاد می‌کند نپذیرند " . —
بحران وزارتى . — سپهدار اعظم مامور تشکیل یک کابینه جدید
می‌گردد . — جلسه مجمع عالی ایران در کاخ گلستان . —
اولتیماتوم بلشویک و مذاکرات مسکو . — تهدید سپهدار به
کناره‌گیری از کار .

نطقی را که لرد کورزون در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۵ (۲۶ آبان ۱۲۹۹) — در مجلس
اعیان انگلستان ایراد نمود و آژانس خبرگزاری رویتر متن کامل آن را به ایران مخابره کرد

تأثیر خاصی بوجود آورد و موضوع بحث تمام محافل مطلع قرار گرفت .
 در این نطق لرد کورزن اذعان می‌کند که سیاست انگلیس در ایران مورد انتقاد خیلی از هموطنانش واقع گردیده است؛ حتی عده زیادی از ایشان ادعا می‌کنند که این یک سیاست جنون‌آمیز (Act of dementia) بوده است و اکثریت ایرانیان نیز دوران چنین قضاوتی نیستند؛ رفتار خشن سرپرسی کاکس، بی‌احترامی بعضی از ماموران انگلیسی که حتی در زیاده‌روی خود بحدی پیش رفته‌اند که مقام شاه را هم‌ردیف یک مهاراجه ساده پنداشته‌اند، حضور قوای بریتانیا که بنظر می‌رسد پس از جلب بلشویکها به این کشور وظیفه دفاع از آن را از خود سلب کرده‌اند؛ فشارها و آشتی‌ها که لاینقطع و بطور متناوب وجود داشته‌است، ورود و عزیمت مامورانی با حدود اختیارات کم و بیش مشخص ولی همیشه با حقوق و مزایای عالی. تمام این عوامل گویای تناقض غیرمنطقی است که در طول زمان افکار عمومی ایرانیان را به عصیان وامی‌دارد.

بدین طریق افکار عمومی ایران بسیار خوشوقت گردید که بالاخره توانست فکر دولت انگلیس را در باره موضوعی که برایش حیاتی است بشناسد.

از همان ابتدای سخنرانی، لرد کورزن هم مانند وزرای خارجه‌ی ماسبقش آقایان سالزبوری (Salisbury)، لانزدون (Lansdowne) و گری (Gray) این عقیده بحدی در نظر او مسلم و حتمی است که او حتی درباره آن بحث را هم لازم نمی‌داند و در نطق خود می‌افزاید: "حتی دو دقیقه هم نباید وقت برای دفاع از این پیشنهاد صرف شود."

اگر واقعا "چنین است"، اگر ایران برای بریتانیا تا آن حد اهمیت دارد که لرد کورزن آن را سنگ بنیادی بنا^۱ و عامل استحکام سیاست بریتانیا می‌نامد پس ادعای عدم علاقمندی و بی‌نظری به امور ایران را که نمایندگان انگلیسی در تهران و در همه جا و بر سر هر کوجه و بازار فریاد می‌زنند و اظهار می‌دارند که بزودی و بدون تأسف این مملکت نمک‌ناشناس را که اجازه نمی‌دهد آنها خوشبختیش را بنا کنند، ترک خواهند کرد، چه معنائی می‌دهد؟ اما به بزرگ جلوه دادن خطر حمله بلشویکها به تهران و تهدید ایرانیان به عقب کشیدن قوای خود از مقابل بلشویکها، تهدید به عزیمت احتمالی کلیه ماموران انگلیسی از ایران و مهاجرت خانواده‌های انگلیسی و تشویق بقیه خارجیان به ترک ایران جز یک مانور ماهرانه سیاسی بمنظور ترسانیدن ایرانیان و وادار کردن ایشان به پذیرش بی‌چون و چرای قرارداد

۱- اصطلاح Corners Stone یا بفرانسه Pierres Angulaires سنگ

گوشه بنا است که موجب استحکام ساختمان می‌باشد.

۱۹۱۹ نام دیگری نمی‌توان داد .

لرد کورزون نمی‌تواند تصور کند که ممکنست دولت ایران عهدنامه‌ای را که دودستی تقدیم او می‌کنند رد نماید و می‌افزاید: "این عدم پذیرش که نشان پرمدعائی (Pedantic) و سیاستی مسخره (foolish Policy) از طرف دولت ایران می‌باشد بحدی عجیب و دور از ذهن بنظر می‌رسد که نمی‌توان چنین رفتار نابخردانه‌ای را از طرف ایرانیان محتمل دانست . . . " . مع هذا اگر ایران هدایائی را که به او پیشنهاد شده و مواهب غیرمنتظره‌ای را که شیرپیر سیاست بزرگمنشانه به او هدیه نموده است نمی‌پذیرفت در آن صورت انگلیسی‌ها پای خود را عقب می‌کشیدند و ایران را با سرنوشت دردناکش تنها می‌گذاشتند . و این آقای وزیر امور خارجه در نطق خویش چندین بار به همین نکته اشاره نموده ، بر این تصمیم اصرار می‌ورزد ، تصمیمی که بقول او ، غیرقابل تغییر بوده ، بوسیله هیات دولت بریتانیا اتخاذ گردیده است !

انگلیسی‌های تهران به پیروی از مفاد این سخنرانی و دستورات کلی‌ای این سیاست بریتانیا ، هنگامی که مشاهده می‌کنند دولت ایران به بهانه عدم آمادگی افکار عمومی و تظاهرات مکرری که به مخالفت با این قرارداد جریان دارد برای تشکیل مجلس شورا و تصویب قرارداد عجله‌ای از خود بخرج نمی‌دهد تاریخ عزیمت قطعی و نهائی خود را برای بهار آینده به اطلاع دولت ایران می‌رسانند . از همان تاریخ بانک اف پرشیا^۱ یا همان بانک

۱ - در متن فرانسه کتاب بانک اف پرشیا مکرراً " وسیله مولف مورد استفاده قرار گرفته است که مقصود همان بانک شاهنشاهی ایران است . زیرا با تمام کوششی که در این مورد بعمل آمد اثری از چنین بانکی که به این نام خوانده شود بدست نیامد .

در تاریخهای موردنظر مولف بانکی از طرف انگلیسها تحت نام "بانک شاهنشاهی ایران" در سال ۱۸۸۹ میلادی با سرمایه دو ملیون لیره استرلینگ در ایران تشکیل شد که برای مدت ۶۰ سال امتیاز نشر اسکناس را هم به عهده داشت ولی در ۱۳ مه ۱۹۳۰ این حق به بانک ملی ایران واگذار شد فقط حق الامتیازی به میزان ۵/۵۶ سود خالص از نشر اسکناس دریافت می‌نمود . این امتیاز در دهم بهمن ماه ۱۳۲۷ شمسی منقضی گردید و از آن پس بنام بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه مانند یک موسسه تجارتي عادی فعالیت داشت و بالاخره در مرداد ۱۳۳۱ بعد از ۶۳ سال منحل گردید (از فرهنگ معین) گویا این بانک در انگلستان و کشورهای خارجی بنام بانک اوف پرشیا شناخته می‌شده است (مترجم)

شاهنشاهی ایران عملیات بانکی خود را محدود می‌نماید و تصمیم می‌گیرد شعبه خود را به بوشهر انتقال دهد.

ولی طبق اظهار لرد کورزون، اگر مجلس، که بالاخره تشکیل می‌شد، فقط اصول قرارداد را مورد تصویب قرار می‌داد، "در اینصورت وزارت امور خارجه انگلستان نشانه‌های بارزی از یک آشتی و تجدید دوستی کامله‌الوداد را با ایران به ثبوت می‌رسانید و اضافه می‌کند و می‌گوید: "متن کامل مورد تجدیدنظر کامل قرار می‌گرفت تا حق حاکمیت و استقلال شاهنشاهی ایران محفوظ بماند، بعضی از مواد قرارداد که در اثر رفتار مستبدانه سرپرستی کاکس بدبینی و عدم اعتماد ایرانیان را برانگیخته است ساده‌تر می‌گردید، و بالاخره قرارداد را برای تصویب تقدیم جامعه ملل می‌نمودند که تصویبش هیچگونه جای شک و تردیدی باقی نمی‌گذاشت زیرا در اینصورت موافقتنامه با موافقت طرفین بوسیله مجلسین ایران و بریتانیا تصویب و به توشیح سلاطین دو کشور رسیده بود."

ضمن اتمام سخنرانی مفصل خود، لرد کورزون، از مردم ایران مصرا "خواهش می‌کند تا منافع حقیقی‌ی خویش را بخوبی تشخیص دهد و کمک بریتانیا را بپذیرد و اضافه می‌کند: اگر ایران این قرارداد را نپذیرد و به آن رضا ندهد، انگلستان حاضر نخواهد بود به کمکهای خود به این کشور از راه نوع پرستی محض (Mere altruism) ادامه دهد. و این نکته‌ای است که هیچکس هیچوقت صحت آن را مورد شک و تردید قرار نداده است.

در اواخر اکتبر ۱۹۲۰ آقای نورمان وزیر مختار انگلیس در ایران یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد که درباره چندین نکته آن اصرار فوق‌العاده‌ای بخرج داده بود و این

۱- جمله انگلیسی به‌کار برده شده در سخنرانی لرد کورزون جمله Mere altruism را که در زبان انگلیسی "فقط و فقط و از راه نوع دوستی صرف" معنی می‌دهد آقای لوسوئور از نطق لرد کورزون انتخاب کرده است و آن را کاملاً با حروف بزرگ بطور برجسته نقل نموده است تا منتهای وقاحت و پرروئی ناطق را در قلب حقیقت به‌خواننده منتقل نماید.

(مترجم)

همان نکاتی بود که چند روز بعد آقای لرد کورزون آن را در مقابل تریبون مجلس اعیان بریتانیا بطور مشروح بیان نمود. در این یادداشت آقای نورمان بخصوص اصرار می‌ورزید که: مجلس هرچه زودتر تشکیل گردد و موافقتنامه جهت تصویب به آن تقدیم شود. بریگاد قزاق منحل و بجای آن یک نیروی نظامی ایرانی تشکیل شود که برایش از لندن کادر آموزشی اسلحه و مهمات ارسال خواهد گردید. "و بالاخره در آخرین قسمت نامه‌اش وزیر بریتانیا موکداً "تهدید می‌کرد در صورتیکه ایران نظریات او را نپذیرد و از همکاری کامل با او کوتاهی نماید انگلستان بکلی از او قطع امید نموده در کلیه امور مربوط به آن بی‌تفاوتی کامل نشان خواهد داد.

این دستورالعمل آمرانه چنانکه دیدیم موجب انحلال بریگاد قزاق گردید؛ بعلاوه موجب خواهد شد بزودی کابینه ملی مشیرالدوله ساقط شود (۲۶ اکتبر ۱۹۲۵ مطابق ۲۴ تان ماه ۱۲۹۹) و یک کابینه دموکرات آزاد، پس از مذاکرات مفصل و جدی، به نخست‌وزیری سپهدار اعظم بر روی کار آید.

در مقابل هیجان افکار عمومی نخست‌وزیر جدید با عجله هر چه تمامتر اظهار می‌دارد که او هیچ اقدامی برای به جریان انداختن قرارداد انگلیس و ایران بکار نخواهد برد و اطمینان داد که همان سیاست ماسبق خود را ادامه خواهد داد (روزنامه ایران ۱۸ نوامبر ۱۹۲۵ مطابق ۲۷ تانماه ۱۲۹۹).

دولتمردی که سرنوشت ایران در این روزهای بحرانی به دست او سپرده شده است، پیرمردی است که گذشت سالها عکس‌العملهای او را تحت تاثیر قرار داده قدری سنگین ساخته است. او اهل رشت است و در آن جا املاک و مستغلات بسیار زیادی را مالک است. در آن منطقه از نفوذ و شخصیت خاصی برخوردار است و تصور می‌شود که بتواند از آن برای بازگردانیدن صلح‌آمیز این استان زرخیز به دامن مام میهن استفاده نماید.

مسلمان "سپهدار که در پشت سر خود از سابقه‌ی سیاسی طولانی برخوردار است از حیث اداره‌ی عملی امور و تجربه کافی چیزی کم ندارد. او که دیروز دوست روسها بوده است امروز باید در خدمت انگلیسها قرار گیرد او از صمیم قلب آرزو دارد بتواند منافعی تا این حد متضاد را با هم توافق و آشتی دهد و بخصوص صلح و فراوانی را به میهن بیچاره‌اش بازگرداند.

نباید تصور نمود که او حاضر است از پیش تمام پرمدها و هیهای بریتانیا را بپذیرد. استعفای جدیدش از سمت وزیر جنگ در کابینه‌ی وثوق‌الدوله، استقلال رای او را به اثبات

رسانید .

ولی آنچه او احتیاج دارد انرژی و قدرت بدنی است که اغلب و بطور معمول فاقد آنست و همین ضعف است که دوستانش را نگران می‌سازد که مبادا او مرد میدان این موقعیت بحرانی نباشد . اولین اقدام سپهدار اعظم مطالعه یادداشت انگلیسیها بود .

به تشویق او احمد شاه تصمیم گرفت موضوع را در غیاب مجلس شورای ملی به مجمع عالی که از وزراء شاهزادگان خانواده سلطنتی ، اعیان و متشخصین و وکلای منتخب مجلس حاضر در تهران تشکیل شده بود ، احاله نماید .

بعد از تشکیل حکومت مشروطه این سومین مجمع عالی بود که در ایران تشکیل می‌شد . اولین مجمع بوسیله علاء السلطنه در ۱۹۱۲ بمنظور تاخیر انداختن انتخابات مجلس شورای ملی و دومین آن در ۱۹۱۷ بوسیله وثوق الدوله بمنظور تعویض قانون انتخابات تشکیل شده بود . دو مجمع اول و دوم بدون اخذ تصمیم مقتضی منحل گردید و سومین آن هم بهمین سرنوشت دچار شد .

اجتماع مجمع عالی در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۰ (۲۶ آذر ۱۲۹۹) در کاخ گلستان تشکیل گردید ، روحانیون در مقابل درب ورودی اقامتگاه شاهانه ایستاده بودند و کلیه شخصیت‌های را که احضار شده بودند به کلام الله مجید سوگند می‌دادند که به منافع میهن خود خیانت ننمایند . این تظاهرات یکی از آخرین جلسات تاثر انگیز کابینه‌ی مشیرالدوله را بخاطر می‌آورد که در جریان آن مشیرالدوله ناگهان قرآنی از جیب خود خارج نمود و از همه همکاران خود خواست سوگند یاد کنند که به میهن خیانت ننمایند .

احمد شاه جلسه را افتتاح می‌کند و بوسیله رئیس تشریفات خود اظهار می‌دارد که این مجلس برحسب پیشنهاد دولت تشکیل گردیده است چه آنکه ، در غیاب مجلس شورای ملی ، خود را قادر به حل مسائل مشکلی که به او احاله گردیده است نمی‌بیند .

در این موقع رئیس دولت به اختصار وضع را جهت نمایندگان تشریح می‌نماید و می‌گوید : " خطر بلشویکی می‌تواند از گیلان به دیگر ایالات شمالی کشور توسعه یابد ، دولت فعلی که مانند دولتهای ماسبق خود هیچگونه کمک مالی خارجی دریافت نمی‌دارد نمی‌تواند قوای دیگری غیر از قوای ژاندارم جهت مقابله با بلشویکها تجهیز نماید . بریگاد قزاق هم که بعلت سرخوردگی از دو دفعه شکست از هم پاشیده ، دیگر قابل استفاده نیست . آنگاه سپهدار می‌افزاید : " این عدم توانائی درست مصادف می‌شود با تسلیم یادداشت سفیر انگلستان که جهت آقایان قرائت شد .

در این موقع مذاکرات و مباحثات آغاز می‌گردد . یکی از روحانیون طوماری از جیب خارج می‌کند که هزاران امضا دارد و می‌خواهد که کشور بیطرفی خود را حفظ نماید " حداقل

تا وقتی که نتایج مذاکرات مسکو که هیچ چیز از آن نمی‌دانیم بر ما روشن گردد "؛ حاجی آقای شیرازی بنام وکلای منتخب حاضر در مجمع ثابت می‌کند که مجمع مغایر با قانون اساسی است و اظهار می‌دارد که تمام بدبختی از آن ناشی است که احضار و تشکیل مجلس شورای ملی به تاخیر افتاده است.

بدینسان مباحثات نامفهوم و مجمع بدون اخذ نتیجه متفرق می‌گردد.

فردای روزی که جلسه مجمع عالی بدون اخذ نتیجه با عدم موفقیت روبرو شد کابینه سپهدار اعظم در مقابل مشکل جدیدی قرار می‌گیرد به این معنی که بلشویکها بنوبه خود به جنب و جوش درآمده، اولتیماتومی به دولت ایران می‌فرستند. در یادداشتی که چی‌چرین بوسیله مشاور الممالک به دولت ایران تسلیم می‌دارد و ضمن آن شرائطی را برای تخلیه انزلی و سواحل دیگر دریای خزر از قوای شوروی پیشنهاد می‌کند؛ اولین شرط آن عقب - نشینی فوری قوای بریتانیایی است.

رئیس دولت که باز دوباره بین سندان انگلیس و چکش روس قرار گرفته است عده‌ای از معمرین و سرشناسان تهران را برای اول ژانویه ۱۹۲۱ (۱۱ دیماه ۱۲۹۹) دعوت می‌نماید، موضوع را با آنها مورد مشورت قرار می‌دهد و ۲۶ ماده یادداشت شورویها را به اطلاع ایشان می‌رساند. دعوت‌شدگان در این جلسه با توافق رای می‌دهند که: مجلس تشکیل و شرائط یادداشت شوروی و پیشنهادات یادداشت انگلستان بطور همزمان به مجلس تقدیم گردد. این مجمع در اصل با پذیرش تقریبا "کلیه شرائط بلشویکها روی خوش نشان می‌دهد زیرا این پیشنهادات در حقیقت استقلال ایران را تضمین می‌نماید و منافع مادی و سرشاری را برای این کشور در نظر می‌گیرد؛ ولی معمرین و اعضای سرشناس این مجمع با این ادعای شورویها که از دولت ایران می‌خواهند تبلیغات سوسیالیستی در کشور آزاد باشد سخت مخالفت می‌ورزند.

در محافل سیاسی تهران اهمیت مخصوصی برای این گردهم‌آیی که تصمیمات آن بنظر می‌رسد، منعکس‌کننده افکار عمومی ایرانیان باشد، قائل هستند. بعضی‌ها عقیده دارند که شاه ترجیح می‌دهد موافقتنامه‌ای با مسکو و قراردادی با انگلستان منعقد گردد تا اگر وضع بدتر از این شد شاه از مهمانداری سخاوتمندانه‌ای در انگلستان برخوردار باشد ولی ایرانیان علاقمندند شاه تاجدار خود را، در این اوضاع متشنج، در بین خودشان نگهدارند.

این اختلاف نظر بین شاه و هیأت دولت، نخست‌وزیر را بر آن می‌دارد که در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۵ دیماه ۱۲۹۹) استعفای خود را تقدیم دارد ولی با در نظر گرفتن مشکلات عمده و فراوانی که رئیس دولت بعدی برای تشکیل کابینه خود با آن مواجه می‌شد، لازم

گردید خیلی از او خواهش و تمنا شود تا فسخ عزیمت نموده از تصمیم خود به استعفا صرف‌نظر نماید.

این مرد با قیافه کودکانه و معصوم خود که درصدد است همه را با هم آشتی دهد نمونه بارز سیاست ایرانی در این زمان است. سیاستی که دائم در حال تغییر (به هر طرف که باد بوزد) و فرصت‌طلب (برای یافتن لحظه مناسب) می‌باشد، چنین سیاستی می‌تواند کشور را به خطرناکترین مخاطرات بکشانند.

در تهران همه در انتظار باز شدن مجلس هستند. وکلای منتخب در پی دعوت و احضار دولت از شهرهای دور افتاده در سراسر کشور به تدریج به تهران می‌رسند. هنگامی که اکثریت حاصل شد و تعداد نمایندگان حاضر به هفتاد نفر رسید جلسه مجلس تشکیل خواهد شد.

این مجلس، در مقابل وضع حاضر که هم جدی و خطرناک است و هم مبهم و تاریک، گرفتار بین افکار عمومی که کینه‌اش نسبت به انگلیس‌ها شدیدتر است تا به روس‌ها و بالاخره لزوم مقابله با خطر حمله بلشویک‌ها، فقط یک راه حل را جستجو خواهد نمود: یا آزیکی از ملل اروپائی کمک خواهد خواست و یا با روس‌ها به مذاکره خواهد پرداخت و راه دیگری وجود ندارد و این چیزی است که دولت استنباط کرده است و منتظر باز شدن مجلس جهت مذاکره با نمایندگان روسیه شوروی نگردیده است.

جالب است بدانیم در این کشوری که قانون اساسی حکم یک الهه را دارد، در مملکتی که نمایندگان منتخب هیچگونه کنترل دائمی بر سیاست خارجی کشور ندارند، افکار عمومی هر چند بطور ناقص بوسیله مطبوعات در جریان اوضاع قرار می‌گیرد ولی صدای خود را به آسانی بگوش هیأت دولتهای مختلف می‌رساند و عقاید خود را خواه از ترس یک حرکت مردمی، خواه بواسطه ترس از امنیت خودشان بر آنها تحمیل می‌نماید. وزراء جرات نمی‌کنند در اختلاف دائمی با افکار عمومی باقی بمانند و بطور معمول تظاهرات مردم در تصمیمات و طرز رفتار وزراء بسیار موثر است و از آن کاملاً حساب می‌برند.

در حالی که بنظر می‌رسد دولت ایران برای پیروی از خواسته مردم سعی در محدود کردن همکاریش با دولت انگلستان بخرج می‌دهد، مذاکرات را هر چه بیشتر با مسکودت می‌بخشد. نمایندگی دولت ایران در روسیه بر عهده‌ی مشاور الممالک است که برای سهولت و سرعت بخشیدن به مبادلات خبری اخیراً "در یکی از شهرهای سرحدی روسیه اقامت گزیده است و با دولت در ارتباط دائمی می‌باشد.

بلشویک‌ها افسرانی را به رشت اعزام داشته‌اند تا اسلحه، مهمات و کادر آموزشی را، حتی از یانگیان پس گرفته به روسیه عودت دهند، این یانگیان، محروم از اسلحه و کمک

خارجی مجبور می‌باشند از قوانین و دولت ایران اطاعت نمایند. خلع سلاح ایشان مصادف با عبور آخرین دسته‌های ارتش بریتانیا از همدان بمنظور عقب‌نشینی به بغداد می‌گردد. بعضی را عقیده بر آنست همینکه این قوا دور شوند، ارتش سرخ خواهند خواست جای آنها را بگیرند و بنوبه خود شمال ایران را تصرف خواهند نمود، انگلیسی‌ها هم همینطور فکر می‌کنند ولی ایشان تا حالا بارها در این امر اشتباه کرده‌اند، عقیده ایشان نه در بین مردم محلی و ایرانیان خریداری دارد و نه در بین نمایندگی‌های اروپائی انعکاسی.

هیچ چیز موجب این توهم نمی‌گردد که بلشویکها با تضمین استقلال سرزمین ایران بخواهند حتی بطور اسمی و ظاهری جای خالی انگلیسی‌ها را تصرف نمایند یا بخواهند با نفوذ تبلیغات سوسیالیستی در میان مردم همسایه ایران درصدد تغییر رژیم سیاسی آن برآیند. حتی اگر عمل ایشان چنین فکری را القا کند، این عمل بطور ناگهانی و شدید اتفاق نخواهد افتاد و هیچ تغییر رژیم فوری را بوجود نخواهد آورد. دین اسلام و بخصوص مذهب شیعه که مردم بسیار به آن معتقد بوده، تحت نفوذ کامل روحانیون قرار دارد بزرگترین مانع در راه تحقق این هدف مارکسیستهای جدید بکار می‌رود و کلیه اقدامات و تمهیدات ایشان را خنثی خواهد نمود. فتح و تسخیر محافل شیعه به این زودیها برای بلشویکها میسر نخواهد بود.

وانگهی اگر خوب بررسی کنیم بلشویکها در حال حاضر از تصرف و اشغال این مناطق که بعدها از نقطه نظر تجارتي بر روی ایشان باز خواهد بود چه نفعی می‌برند. مناطقی که بعلت عدم وجود راههای ارتباطی و وسعت صحاری بزرگترین و مطمئن ترین مناطق دفاعی را بر علیه تصرف کننده بوجود خواهد آورد؟

آیا دولت شوروی ترجیح خواهد داد که با محترم شمردن امضای خود و بمورد عمل درآوردن شرافتمندانه‌ی مفاد قرارداد، ثابت نماید که دولتی لایق این عنوان و نام می‌باشد؟

اما اگر فکر کنیم هدفشان دسترسی به هندوستان باشد، آیا هنوز هم به آن فکر می‌کنند؟ و در صورت مثبت آیا راه ساده تر ولی موثرتری از راه لشکرکشی در اختیار خواهند داشت؟

آینده در این شرائط برای ایرانیان کمتر از امروز تاریک و حتی روشن تر بنظر می‌رسد. اگر در میان ایشان مردان سیاست پیشه‌ی شریف درستکار و بی‌اعتنا به ثروت، مصمم به نظم بخشیدن به امور مالی کشور خود و تزکیه دستگاه اداری شان وجود داشته باشد ایران می‌تواند با بالهای خود بدون کمک خارجی پرواز نماید. این بهترین و منطقی ترین راه حل مسئله و مشکل ایران خواهد بود حال آقای لرد کورزون هر چه دلش می‌خواهد بگوید!



زیر نویس تصویر صفحہ ۷۴ :

ابوالقاسم خان ناصر الملک (نایب السلطنہ) درجوانی

آیا باید مجلس را تشکیل داد؟

خلاصه مطالب این فصل:

احمدشاه: اولین پادشاه مشروطه ایران. - تعلیم و تربیت پرنس و نیابت سلطنت ناصرالملک. - سه مجلس شورای ایران، ترکیب و کارهایشان. - انتخابات اخیر برای چهارمین مجلس شورا. - کاخ مجلس و یادگارهای انقلاب مشروطه. - صورت صفحه شطرنج سیاسی. - بحران جدید کابینه. - مجلس و افکار عمومی.

دیدن شاه جوان ۲۵ ساله‌ای درگیر با سختترین مشکلات داخلی و خارجی ده تاکنون امپراطوری ایران هرگز بخود ندیده است منظره‌ای بس تاثیرانگیز و دردناک است. موقعیت اوضاع کشور او را بر سر دوراهی دردناکی قرار داده است: از یکطرف ملتی مغرور باتعصب فوق‌العاده برای استقلال خویش ملتی که از دورنمای تحت‌الحمایگی خارجی بر خود می‌لرزد و از آن نفرت دارد و او هم با غرور قاجاریش با ملت خویش هم صدا است.

از طرف دیگر منافع خودش و ملتش که در صورت حذف کمک قدرتهای حامی بمعنای

فقر، ورشکستگی و ادامه اجحافات همیشگی در دستگاه فاسد اداری است. این ملتی که بقول مشهور، در خود قدرت جهش لازم برای ساختن و تأمین آینده خویش را نمی‌یابد، ملتی که برای ترقی و توسعه و گشودن درهای تمدن بروی خویش خود را نیازمند قیم می‌پندارد. آیا چنین ملتی شایسته نیست که نسبت به او دلسوزی و علاقمندی نشان دهیم؛ او هنوز قادر به اداره سرنوشت خویش نیست او هنوز صغیر است.

فراموش نکنیم در اینجا پای یک ملت شرقی در بحبوحه یک بحران رشد و نمو در میان است که نباید او را با عینک اروپائیمان بنگریم. ملتی است که از یک قرن پیش تاکنون بین خودخواهی و رقیب‌طماع قرار گرفته است که اغلب ایده بی‌ارزش و نادرستی از تمدن کهن ما به او داده‌اند. آیا چنین ملتی حق برخورداری بیشتری از حسن نیت ما ندارد؟ پادشاهش، احمدشاه، در نوجوانیش با لحظات غم‌انگیز و پست و بلند زندگی آشنا گردید. او فقط ۱۳ سال داشت هنگامی که پدرش محمدعلی (پسر و جانشین مظفرالدین‌شاه که آخرین اقدام سیاسیش اهداء مشروطه بملت ایران بود) بوسیله انقلابیون از سلطنت برکنار گردید. در گوشه‌های نوباوگیش فریاد یک مشت آزادیخواه تحریک شده بوسیله درباریانی که فریاد می‌زدند: "ما مشروطه نمی‌خواهیم!" طنین‌انداز گردید، و سپس بمباران و به توپ بستن مجلس بوسیله دسته قزاق طرفدار شاه پیش آمد.

در این هنگام بود که حرکت وسیع توده‌های مردم از تبریز بطرف تهران براه افتاد و در بین راه به هر شهری که رسید آن را دربرگرفت؛ حتی روستاهای دوردست هم به ندای انقلاب جواب دادند و همه با هم پایه‌های سریری را که او بزودی باید بر آن به سلطنت بنشیند به تکان آوردند. بالاخره نوبت فرار محمدعلی رسید که در سفارت روسیه پناهنده شد و بدین طریق از سلطنت کناره گرفت.

همین که پدرش از تخت بزیر کشیده شد احمدشاه تاج سنگین کیانیان را که تا زمان بلوغ خود نمی‌توانست بر سر نهد در یافت داشت.

از آن پس زندگیش بطوریکه نواخت در میان شکوه و عظمت شرقی کاخ خوابگاه در تهران جریان داشت، این اندرون سراسر لطف زیبایی خوابگاه کاخ تربانون خودمان را بیاد می‌آورد تنها با این تفاوت که این یکی را دیوارهای قطور و سنگینی از دنیای خارج جدا می‌سازد.

او، فصل گرما را گاهی در کاخ صاحبقرانیه در پای کوه البرز می‌گذرانید که در مقابل حرارت شدید تابستان خوب بنا نشده بود ولی اقامت در سلطنت آباد را ترجیح می‌داد. او بخصوص قدم‌زدن زیر سقف سبز زیبایی را دوست داشت که از سر بهم نهادن درختان قطور، دو طرف خیابانهای باغ بوجود آمده است و باغی که زمزمه جویبارهای زلالش کناره‌های

پراز گل و بوته آن را غرق زیبایی و طراوت می‌سازد .

پس از کناره‌گیری محمدعلی ، مجلس نیابت سلطنت را در دوران صفارت احمدشاه ، نخست به عضدالملک و سپس به ناصرالملک سپرد . شخص اخیرالذکر تحصیلات خود را در دانشگاه اکسفورد انگلستان بسر آورده بود . و ضمن تحصیل با لرد کورزون و سر ادوارد گری آشنائی پیدا کرده بود . بعد از مراجعت به ایران همواره عهده‌دار مشاغل مهم دولتی بود . رقابتهای روس و انگلیس در ایران همواره وظیفه نایب السلطنه را بسیار مشکل می‌گردانید و چندین دفعه مجبور شد برای رفع و رجوع آن به اروپا مسافرت نماید و هنگامی که سن شاه به پانزده سالگی رسید اداره‌ی آموزش او را بعهدہ گرفت .

یک کلاس مخصوص برای تحصیل شاه جوان ، ولیعهد و برادر همخونشان ، اعتضاد - السلطنه ، تشکیل شد و تدریس آن به شایسته‌ترین علمای متبحر در علوم اسلامی و همچنین به دو نفر فرانسوی آقای د مورینی M. Demorgny استاد حقوق و آقای کت M. Cotte استاد زبان فرانسه و علم اخلاق واگذار گردید . یکی از افسران ستاد روسیه تمرینات اسب - سواری شاه آینده را برعهده گرفت .

شاگردان این کلاس امتحان جدی و سختی را باید می‌گذرانیدند . سوالات امتحانی در روزهای معینی در مورد کلیه‌ی مواد تدریس شده پشت سر هم مطرح و مورد آزمایش قرار می‌گرفت . بدین طریق در ژوئن ۱۹۱۳ (خرداد ۱۲۹۲) چند هفته قبل از جلوس احمد شاه بر تخت سلطنت آقای د مورینی استاد حقوقش از او درباره رژیم مشروطه و لزوم مشاوره و کنکاش قبل از عمل و اقدام سوالی مطرح ساخت . همچنین مترجم همایون از او تقاضا کرد صلاحیت و اختیارات مجلس شورای ایران و نقش آن را در اداره کشور شرح دهد . طرح این سوال از فرزند محمدعلی که دستور داده بود مجلس را به توپ ببندند خالی از نیش و گزندگی نبود .

کمی بعد احمدشاه بنوبه خود وارد تاریخ می‌شد .

پارلمان ایران همانند مجالس قانونگذاری در اروپا ، دائمی و همیشگی نیست ؛ مجلس با احضار و دعوت قوه مجریه تشکیل می‌شود و بوظائف خود ادامه می‌دهد تا هنگامی که مجدداً " از طرف دولت منحل گردد . ایران پس از برخورداری اسمی از حکومت مشروطه تاکنون سه مجلس به خود دیده است .

اولین مجلس در فردای انقلاب تحت نخست‌وزیری مشیرالدوله تشکیل گردید و توانین اساسی کشور را تصویب کرد ، شرائط و حقوق انتخاب نمودن و شرائط انتخاب شدن

شهروندان ایرانی را مشخص نمود و بوضع مقررات داخلی مجلس پرداخت. وضع قانون شهرداریها و انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز از دستاوردهای این مجلس است.

سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) شاهد تشکیل مجلس دوم بود که متأسفانه عمرش بوضع تأثیرباری در زیر خمپاره‌ها و گلوله‌های توپخانه قزاقها بفرمان محمدعلی به پایان رسید. سپهدار اعظم که در آن هنگام نخست‌وزیر بود مجلس را احضار کرد و تحت اداره و ریاست دو دولتمرد بزرگ و سرشناس موتمن‌الملک و ذکاء‌الملک بکار ادامه داد.

فعالیت این مجلس و دستاوردهای آن علیرغم سرنوشت شومش بسیار پربار و قابل ملاحظه بود که نباید از خاطره‌ها فراموش شود. در زمینه امور مالی مقررات بودجه‌ای را وضع کرد و با رای به دریافت مالیات از نمک و تریاک برای خزانه‌ی کشور منابع درآمد جالبی بوجود آورد. این مجلس به امر آموزش همگانی توجه مخصوصی نشان داد، به ایجاد مدارس ابتدائی و استخدام معلمان فرانسوی جهت تدریس در دبیرستانها و دانشکده‌ها پرداخت. مقرراتی راجع به حرفه پزشکی وضع نمود امر واکسیناسیون را اجباری اعلام نمود؛ تصمیم به چاپ و انتشار یک روزنامه رسمی اتخاذ شد و غیره... چرا باید مقدار زیادی از این قوانین و مقررات خردمندانه عقیم و اجرا نشده فقط بصورت کاغذ سیاه شده در بایگانی مجلس باقی بماند؟

سومین مجلس در ۱۹۱۴ (۱۲۹۳) یعنی چند هفته پس از اعلان جنگ بوسیله مستوفی-الممالک در هنگامی که او ریاست دولت را برعهده داشت تشکیل گردید. باز هم ریاست مجلس را بعهدہ موتمن‌الملک محول نمودند.

قوانین پست، تشکیلات وزارت دارائی و تحدید اختیارات مستشاران بلژیکی که معاونت آن را بعهدہ داشتند در این دوره قانونگذاری به تصویب رسید.

چهارمین مجلس که بزودی افتتاح خواهد شد نتیجه انتخاباتی است که در ۱۹۱۸ در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله شروع شده بود. این دوره بایستی قرارداد انگلیس و ایران را تصویب نماید و آن را بلافاصله او بمرحله اجرا درآورد. اگر بگوئیم انگلیسیها که در آن موقع در اوج قدرت بودند، از هیچ چیز برای آنکه انتخاب‌شوندگان جوابگوی انتظاراتشان باشند کوتاهی ننمودند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

در ایران، مانند کشورهای اروپائی، انتخابات در یک تاریخ معین در تمام حوزه‌های رای‌گیری انجام نمی‌شود، بلکه برای هر شهر یا حوزه در تاریخ از پیش تعیین شده‌ای بوسیله دولت رای‌گیری انجام می‌گردد و بهمین ترتیب در شهرستانها و دهات تا اتمام کامل تمام حوزه‌ها، ادامه خواهد داشت. رای‌گیری در مراکز شهری بسرعت عملی است ولی در دهات

که فاقد وسائل ارتباطی کافی است وضع بدین منوال نیست. همینطور در میان ایلات و قبایل چادر نشین که حتی شخصیتش معرفی نمی‌گردد.

قوانین انتخاباتی شرائط اشخاصی که حق رای دادن و انتخاب کردن را دارند، مشخص نموده است: رای دهنده باید ایرانی باشد، مسلمان باشد، حداقل ۲۰ سال داشته باشد، از شش ماه قبل تا روز رای گیری در حوزه مربوطه سکونت داشته باشد، ممنوع الانتخاب نباشد یعنی نظامی یا ژاندارم، یا متکدی، یا متهم سیاسی، یا محکوم به مجازات نباشد از طرف مذهب شیعه به حد و تعزیر محکوم نشده باشد.

برای آنکه شخص بتواند بعنوان عضو مجلس قانونگزاری انتخاب شود باید خواندن و نوشتن بداند، کمتر از ۳۰ و بیشتر از ۷۰ سال نداشته باشد، مشهور به تقوی و پاکدامنی باشد، جزو مستثنیات قانون انتخاب شوندگان نباشد: جزو شاهزادگان خون درباری نباشد فرماندار یا استاندار حوزه انتخابی خود نباشد، کارمند دولت شاغل در حوزه انتخابی نباشد.

در آخرین انتخابات، مبارزات انتخاباتی غیر از تهران، خراسان و آذربایجان در حوزه‌های دیگر وجود نداشت. کاندیداهائی که تحت چتر حمایت و ثوق الدوله و یا انگلیسیها قرار داشتند بدون رقیب انتخاب شدند و اینها عبارتند از: وزراء، فرمانروایان و حکمرانان استانهای همسایه، مالکین بزرگ که دارای دهات و آبادیهای زیادی هستند و بعضی از دولتمردان که نقشی در انقلاب مشروطیت به عهده داشتند.

در ایران حزب سیاسی وجود ندارد؛ مردم به شخص رای می‌دهند و نه به نفع عقیده‌ای که او نمایند و مبلغ آن است و انتخاب کننده عموماً "یا غالباً" قادر به فهم و درک عقیده و مرام او نمی‌باشد و نمی‌داند او پیرو چه مکتب و عقیده‌ای است. موضوع اصول و عقاید هیچ نقشی را در این انتخابات بازی نمی‌کند. مردم آقای ایکس را انتخاب می‌کنند چون کاندیدای دولت است، یا چون مالک زمینی است که شخص روی آن کارو زندگی می‌کند. بعضی کاندیداها رای یک حوزه انتخاباتی را بدست آورده بعنوان نماینده آن به مجلس رفتند بدون آنکه هیچوقت قدم در آن گذاشته باشند. وجه تسمیه‌ی عناوینی چون، میان‌رو، دموکرات، اتحاد و ترقی، سوسیالیست‌ها، بهیچوجه معنای خاصی نداشته یا بهتر است بگوئیم کاملاً بی‌معنا است. این کلمات بیشتر بیان کننده‌ی عقاید شخصی و فردی افراد است که با احتیاط بوسیله روزنامه‌ای شایع شده است و نه مکتب عقیدتی یک حزب سیاسی که طبق ضوابط حزبی تشکیلات داده شده باشد.

در حال حاضر همه خود را دموکرات می‌خوانند؛ ولی این برچسب که در ضمن سالهای اخیر عمومیت یافته است نظریه‌های عقیدتی مختلفی را در بر می‌گیرد: مثلاً "بعضی ناسیو-

نالیست یا ملی‌گرا هستند و بهیچوجه مداخله یک‌کشور خارجی را در امور مملکت نمی‌پذیرند؛ برخی دیگر محافظه‌کارند و برحسب موقعیت پشتیبانی روس یا انگلیس را می‌پسندند، سابقاً" خیلی از اینها از اظهار علاقه علنی به آلمان خودداری نمی‌کردند؛ عادت کلی آنها که فقط دوست دارند به ملل ثروتمند و غنی نزدیک شوند در حال حاضر آنها را از این ملت که فعلاً "قدرت و ثروت چندانی ندارد دور ساخته است. اینها فرصت طلب یا اپورتونیست نامیده می‌شوند.

گشودن مجلس برای تاریخ ثابتی که از قبل تعیین شده باشد، انجام نمی‌گیرد. در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ (۲۶ آبان‌ماه ۱۲۹۹) سپهدار اعظم، که در آن‌موقع نخست‌وزیر بود، بخشنامه‌ای برای استانداران و فرمانداران تمام ایران فرستاد که وکلای منتخب را باید به تهران اعزام دارند.

وکلای پس‌از دیگری به پایتخت رسیدند. بعضی از آنها مجبور شده بودند در حدود ۲۰۰۰ کیلومتر فاصله محل انتخاب خود تا تهران را از میان جاده‌های کوهستانی و فاقد هرگونه وسیله ارتباطی به‌پیمایند.

از آن تاریخ به بعد چندین جلسه رسمی با شرکت وکلای حاضر در تهران در کاخ مجلس شورایملی واقع در میدان مجلس (۱) تشکیل گردیده است. این ساختمان مثل مسجد جنب آن قبلاً "به سپهسالار تعلق داشت که اقامتگاه زمستانی او محسوب می‌گردید. یک باغ بزرگ، در جلو نمای عمارت بزرگی با ستونهای سفید و استیل معماری مخصوص ایران قرار گرفته است که در آن حوضچه‌های آب در اینجا و آنجا صفای خاصی می‌بخشد؛ در طرف راست در ورودی توپهایی را که مردم از قزاقهای محمدعلی شاه به زور گرفته بودند قرار داده‌اند. این توپها که بوسیله چندین نفر از مجتهدین و روحانیون به آن محل حمل شده است آخرین شاهدان و نشانه‌هایی است که از انقلاب مشروطیت و بتوپ بستن مجلس باقیمانده است زیرا بقیه خرابیها و آثار حملات قزاقها مرمت و تعمیر گردیده است.

ما از طریق پله‌های مختوم به یک رختکن وارد سالن مجلس قانونگزاری می‌شویم. جایگاههای مخصوص وکلا روی نیمکتهایی است که بطور نیم‌دایره چیده شده است. هر نیمکتی دارای سه جای نشستن است. تریبون رئیس مجلس مشرف بر تریبون سخنرانان است. یک گچ‌بری زیبا بر روی دیوار نمایانگر ژست قهرمانانه ایرانیان باستان است. کف سالن با قالیهای گرانقیمت پوشیده شده است. دو جایگاه یکی برای نمایندگان سیاسی

خارجی و دیگری برای مردم عادی تماشاچی نگهداری و ذخیره شده است . هنگامی که شاه برای افتتاح مجلس می‌آید سرداری سیاه خود را بر تن دارد که با گرانتترین دانه‌های الماس خزانه امپراطوری تزئین شده است ، بر روی کلاهش جقه سلطنتی نصب شده است ، به کمرش شمشیری حمایل است که برق دانه‌های جواهر آن چشم را خیره می‌کند و روی صندلی از طلای ناب می‌نشیند که در پشت تریبون رئیس مجلس قرار داده شده است . خود رئیس مجلس یک طبقه پائین‌تر در پشت تریبون سخنرانان قرار می‌گیرد . تمام وکلا لباس مشکی می‌پوشند ، آنهایی که سید هستند و تعدادشان در ایران زیاد است چون از اعقاب پیغمبر اسلام می‌باشند دارای احترام خاصی بوده ، بعنوان علامت مشخصه کمر بند سبز بر کمر می‌بندند و بالاخره روحانیون ایران عمامه سفید یا سیاه بر سر دارند .

این هیئت ، این لباسها و این ظواهر به مجلس ایران قیافه‌ای قدیمی و ملوک‌الطوایفی می‌بخشد که بهیچوجه نمی‌شود آن را ندیده گرفت : این ملت هنوز اصول دموکراسی را نیاموخته است و تمام این مظاهر تمدن چون روکار جدیدی است که بر ساختمانی کهنه و قدیمی کشیده باشند .

برای افتتاح مجلس باید اکثریت هفتاد نفری از وکلای انتخاب شده حاضر باشند . این اکثریت در ابتدای ژانویه ۱۹۲۵ (دیماه ۱۲۹۹) حاصل گردید بنابراین بنظر می‌رسید که دیگر هیچگونه عاملی نخواهد توانست تشکیل پارلمان را به تعویق اندازد .

معهدا ماهها یکی پس از دیگری سپری شد ، وزراء یکی پس از دیگری آمدند و رفتند ولی جلسه مجلس تشکیل نگردید . و این از آنجهت بود که مجلس ، تنها تکیه‌گاه آرزو و آرمان ملت برای ادامه دموکراسی و مشروطیت این مرتبه از علاقمندی و اطمینان مردم مانند دورانهای گذشته برخوردار نبود . افکار عمومی مردم از آن بیم دارد که این مجلس بمحض تشکیل قرارداد ایران و انگلیس را به تصویب رساند . عناصر ملی‌گرا و روحانیون درجنب و جوشند ؛ یک نوع عدم اعتماد و اطمینان خاص نسبت به این مجلس جدید ، حتی قبل از آنکه نظریه خود را نسبت به این قرارداد دلهره‌انگیز نشان دهد ، از طرف مردم استنباط می‌شود . برای خیلی از ایرانیها همین موضوع که آقای لرد کورزون وزیر امور خارجه و آقای نورمان سفیربریتانیا در ایران دائما "تقاضا و اصرار دارند که مجلس افتتاح شود کافی است که آن را دامی گسترده بر سر راه خود احساس نمایند .

شاه میل دارد هر چه زودتر وارد مشروعیت قانونی گردد و به دولت اصرار می‌ورزد

که مجلس را احضار نماید ولی دولت با مخالفت خاموش محافل مردمی مواجه می‌گردد.

سپهدار اعظم پس از آنکه در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۵ دیماه ۱۲۹۹) استعفای خود را تقدیم داشت مجبور گردید چند روز بعد آن را پس بگیرد. او که در صدد است کابینه‌مورد اعتمادی تشکیل دهد، از چندین نفر دولتمردان سیاسی که قبلاً "به کاشان تبعید شده بودند دعوت می‌کند و با حساب کردن روی طرفداری ملت از ایشان در نظر دارد دولت خود را بر پایه‌های محکمی که از طرفداری عامه برخوردار باشد استوار سازد، ولی دعوت-شدگان اخیر به نمایندگانی که تحت نفوذ شکنجه‌گر سابقشان وثوق‌الدوله، انتخاب شده‌اند هیچگونه اعتمادی ندارند و بهیچوجه حاضر نمی‌شوند با چنین مجلسی همکاری نمایند.

روزنامه آسایش در شماره فوریه ۱۹۲۱ (بهمن ۱۲۹۹) در مقاله جالبی وضع سیاسی روز را مشخص می‌سازد و می‌نویسد: "تاکنون از اجلاس مجلس آینده خیلی صحبت شده است روزنامه ایران ادعا می‌کند اشخاصی که مخالف گشودن مجلسند مرتجعین هستند؛ این ادعا عاری از حقیقت است؛ شخصیت‌های سیاسی که نمی‌خواهند بشنوند کسی از گشودن مجلس صحبت کند همانهایی هستند که در هیات دولت قبلی صدا را بلند کرده خواستار انتخابات جدید گردیدند.

"ملی‌گراها مخالف تشکیل جلسه مجلس هستند. مخالف کدام مجلس؟ مخالف مجلسی هستند که عده زیادی از نمایندگان آن به منظور تصویب قرارداد انگلیس و ایران و تحت فشار نخست‌وزیر آن زمان انتخاب شده‌اند؛

"ملت این مجلس را نمی‌خواهد زیرا خارجی‌ها به این مجلس اعتماد دارند و برای افتتاح آن اصرار می‌ورزند."

بدین طریق موضوع با کمال وضوح و روشنی تحت سوال قرار گرفت، ولی بهیچوجه ثابت نشده است که در وضع و زمان حال حتی در قلب همین مجلسی که تحت نفوذ وثوق-الدوله انتخابات آن انجام گرفته است اکثریتی از وکلای آن یافت شود که حاضر باشند قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۱۹ را به تصویب رسانند!

تهران ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ (۶ اسفند ۱۲۹۹)

بخش دوم

دست آوردهای فرانسویان
مورد تهدید قرار می گیرد



احمد شاه و محمد حسن میرزا

خلاصه آنچه در این فصل خواهید خواند :

۷۵ سال کوشش و موفقیت . - مدارس لازاریستها ، آلیانس
اسرائیلی ها ، آلیانس فرانسه . - دانشکده حقوق ، تشکیلاتش ،
تعلیماتش آینده اش . - رقابت آلمانیها انگلیسها و امریکائیها . -
اخلاق تند سرپرسی کاکس . - وزرای ایرانی طرفدار انگلیسها
با موسسات آموزشی ما مخالفند . - حذف آموزش زبان فرانسه
در دهستانها که تا آن موقع اجباری بود .

مدارس ما

هنگامی که برای اولین بار در سال ۱۸۲۹ (۱۲۱۸ شمسی) ، اولین مدرسه فرانسوی
ایران در تبریز تشکیل شد پرنس کامران میرزا ده نفر شاگرد برای آن فرستاد .
از آن زمان به بعد دست آورد آموزشی فرانسویان در ایران بسیار پیشرفت نموده است
و تعداد موسسات آموزشی ، امروز عبارتند از : میسیون لازاریستها^۱ و خواهران دینی قریب

۱- Les Lazaristes - نامی که به اعضای جامعه‌ی کشیشان میسیون داده
شده که در ۱۶۲۵ میلادی بوسیله سن و نسان دوپل در پاریس تشکیل یافت .

۴۰۰ نفر از نوجوانان ایران را در ۷۶ موسسه آموزشی خود تعلیم می‌دهند که اغلب آنها در تهران، سلماس، ارومیه، اصفهان و تبریز بکار ادامه می‌دهند و صمیمیت بی‌شائبه‌ایشان مافوق هرگونه ستایشی قرار دارد.

آلیانس اسرائیلی‌ها که موسسه صرفاً "فرانسوی است در همین حدود شاگرد تحت آموزش دارد. بعضی از مدارسش مثلاً "مدرسه‌ی تهرانش که ۸۰۰ شاگرد دارد در نوع خود نمونه است.

موسسه آلیانس فرانسه که سی سال قبل در ایران افتتاح شد و من بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ (۱۲۹۸ - ۱۳۰۰) افتخار معاونت آن را داشتم دبیرستانی در پایتخت بنیاد نهاده است که ۴۰۰ نفر جوانان ایرانی در آن دروس دوره دبیرستان را فرامی‌گیرند و پس از پایان تحصیلات گواهینامه‌ای دریافت می‌دارند که راه ورود ایشان را به ادارات دولتی هموار می‌سازد.

آقای ر.پ. شاتوله (R.P. Chatelet) مدیر دبیرستان سن لوی تهران، ضمن کنفرانسی در اول دسامبر ۱۹۲۱ (۱۵ آذر ۱۳۰۰) در آلیانس فرانسه، هدف از ادامه تحصیلات را چنین بیان داشت: "شاگردان عزیز ما در برخورد با ادبیات چنین می‌آموزند که اگر فکر بشر بد هدایت شود او را به اسارت و بندگی می‌کشاند برعکس فکر متعادل او را به آزادی رهنمون می‌گردد، از مطالعه‌ی تاریخ ما می‌آموزند که چگونه ملتی قوی می‌گردد، حتی اگر بر لبه پرتگاه قرار گرفته باشد چگونه با شهادت از پرت شدن در آن احتراز و با همبستگی و عشق به میهن راهش را بسوی زندگی متعالی می‌کشد."

در کنار موسسات آموزشی ما یک مدرسه‌ی ایرانی در خورستایش وجود دارد و آن مدرسه لقمانیه است. این مدرسه در سال ۱۸۹۹ (۱۲۷۸) در تبریز بوسیله دکتر لقمان‌الملک که در آن موقع پزشک مخصوص ولیعهد بود بنیان گذارده شد.

این دانشمند تحصیلات خود را در پاریس بانجام رسانیده بود و به کشور ما و فرهنگ ما عشق می‌ورزید. هنگامی به جرگه اطرافیان شاه راه یافت و بزرگترین مناصب دربار به او واگذار شد وی نفوذ خود را در راه توسعه فرهنگ فرانسه بکار برد.

بر روی دیوارهای مدرسه لقمانیه انسان می‌توانست این عبارت را مشاهده نماید که از فرمایشات امام علی (ع) داماد پیامبر اسلام اقتباس شده بود: "وجود من در جهان تنها به علم بسته است و برای علم زنده‌ام هیچ چیز بالاتر از علم نیست. انسانها همه می‌میرند ولی علم هرگز نمی‌میرد." و در جایی دیگر: "چرا تو به این روبان طلائی که شاه به تو اعطا کرده است بیهوده فخر می‌فروشی؟ علم بهترین نشان افتخار است."

به لطف کوششهای دکتر لقمان‌الملک که چهارپسرش سنتهای عالی او را ادامه می‌دهند

و به لطف صمیمیت بی‌شائبه آقای هانری رونا Henri Renard این مدرسه رو به ترقی و آبادانی گذاشت؛ شاگردان با عشق و علاقه به آموختن، گروه گروه به آن هجوم آوردند و بزودی کلیه نیمکتهای کلاسهای آن پر از شاگرد شد. این مدرسه مرکز پرورش و رشد قلمه‌ها و جوانه‌هایی شد که نهال‌های برومند و دموکرات آن پانزده سال پیش برای تحصیل آزادی مشروطه مبارزات سختی را انجام دادند. اخیراً "دوستم دکتر لقمان‌الملک برادرزاده بنیانگذار این موسسه علمی به من نوشت: هیچ بذری هرگز چنین حاصل سرشاری را ببار نیاورده است!"

در حقیقت ایران آزاد و نوین و قسمت بزرگی از مردان آزاده‌اش در میان چهار - دیواری مدرسه لقمانیه تبریز دیده به جهان گشودند.

دانشکده حقوق

سعی و کوشش ما تنها به ایجاد و توسعه مراکز آموزش ابتدائی محصور نگردیده است. از بیست سال قبل معلمین فرانسوی در مدرسه دارالفنون که در آن دانشجویان به دریافت دیپلم دبیرستان نائل می‌شوند، تدریس می‌نمایند. همچنین در دانشکده پزشکی که کرسیهای اصلی و اساسی آن بوسیله هم‌میهنان فرانسوی من احراز گردیده است استادان فرانسوی وظیفه آموزشی مهمی را بعهده داشته‌اند.

از سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) به بعد است که برتری و تفوق فرهنگ فرانسه مورد تأیید قرار می‌گیرد. از این تاریخ است که حرکتی روشنفکرانه در روابط فرهنگی دو کشور در دو جهت آغاز می‌شود: از یکطرف همه‌ساله تعداد بیشتری دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های ما به تحصیل اشتغال می‌ورزند و از طرف دیگر تعداد بیشتری استاد و متخصص فرانسوی برای تدریس در موسسات آموزشی ایران از طرف دولت ایران استخدام می‌شوند. در ۱۹۰۵ فرانسویان معدودی در تهران اقامت داشتند که در بین آنها می‌توان از طبیب مخصوص شاه ایران نام برد ولی پس از جنگ بین‌الملل تعداد هیئات فرانسوی تنها در تهران بالغ بر هشتاد نفر شده است که چندین نفرشان پستهای چشمگیری را در اختیار دارند.

ما نایستی کوششهای خستگی‌ناپذیر عالیجناب صمدخان سفیر کبیر ایران را که در راه توسعه این روابط بسیار موثر بوده است از نظر دور بداریم.

بالاخره ما در حال حاضر یک دانشکده حقوق داریم که آینده‌ی درخشانی را در پیش دارد. افکار عمومی ایرانیان استقبال شایانی از این موسسه جدید بعمل آورده است. در فردای روز افتتاح کلاسهای این دانشکده سردبیر روزنامه (گل زرد) نشریه ادبی پایتخت

نوشت: "وقتی فکر می‌کنیم که ما در حال حاضر دارای مرکز جدید مطالعاتی شده‌ایم و در مقابل صرف و تبذیر آنهمه بودجه‌های هنگفت که خزانه کشور را تحت فشار قرار داده‌است مبلغ ناچیزی هم صرف ایجاد و توسعه این مراکز علمی گردیده است تسکینی بربدبختیهای بی‌شمار خود می‌یابیم."

در ابتدا مخالفت‌هایی از طرف طبقه خاصی که تدریس انحصاری خود را مورد تهدید احساس می‌کردند، اظهار شد ولی بزودی متوجه شدند که آموزش دروس مذهبی جوانان کمافی‌السابق بطور انحصاری در اختیار ایشان خواهد بود و استادان فرانسوی صلاحیت تدریس در این زمینه حساس را بهیچوجه دارا نمی‌باشند، بدین جهت خیلی زود از ادعای غیرعادلانه و غیرمنطقی خود دست کشیدند.

اما درباره دانشجویان باید بگویم که ایشان هیچوقت هیچگونه کوتاهی در راه‌ارضای کامل استادانشان از خود نشان نداده‌اند، آیا هیچوقت خواهم توانست خاطره عباسقلی‌خان مترجم‌الممالک یکی از مدیران وزارت امور خارجه را فراموش نمایم که هر روز چند ساعتی پست مدیریت خود را در وزارتخانه ترک می‌کرد و می‌آمد در روی نیمکتهای ناراحت‌دانشکده ما به تحصیل حقوق ادامه می‌داد؟ الان در فکر خود گروه کارمندان دولتی را می‌بینم که با کمال جدیت در کلاسهای درس ما حضور می‌یافتند و مواد درسی را با کمال پشتکار می‌آموختند مانند: مشاورالممالک از خزانه‌داری عمومی، نصیرالملک و انتظام‌السلطنه از وزارت امور خارجه، آقا جمال اخوی از دادگستری، مشرف‌الدوله از دارائی، سعید نفیسی از کشاورزی، مترجم باوفای ما، جواد عامری و خیلی‌های دیگر همه جوانانی با شعور، جدی و باهوش که امیدهای آینده‌ی میهنشان را تشکیل می‌دهند.

در بین نامه‌های محبت‌آمیز و بسیار دلگرم‌کننده‌ای که دانشجویانم مرتباً "به من می‌نویسند من این چند سطر را از نامه‌ای که حسن توران در اول ژانویه ۱۹۲۱ (۱۱ دیماه ۱۳۰۰) به من نوشته است جدا نموده به نظرتان می‌رسانم: "من، برای جبران خوبیهای که شما و همکارانتان درباره ما ایرانیان تا به امروز مبذول داشته‌اید جز دعای خیر و آرزوی سلامت چیز دیگری ندارم.

"ولی استاد عزیز تصور نکنید که من دانشجوی ساده‌ای باشم که فقط به یادداشت برداری و نوشتن آن در دفاتر خود برای بازخوانی و آماده شدن برای امتحانات اکتفا می‌نمایم. خیر هدف من خیلی والاتر از آن است: من به آنچه شما به ما می‌آموزید، می‌اندیشم؛ بر روی درسهای شما ساعتهای متمادی به تفکر می‌پردازم و سعی می‌نمایم افکار شما را جذب نموده در فکر و روح خود آن را نفوذ دهم."

دانشکده حقوق به ابتکار آقای بون (M. Bonin) سفیر فرانسه در ایران و آقای

پرنی (Mr Perney) قاضی فرانسوی مامور بوجود آوردن تشکیلات وزارت دادگستری، در نوامبر ۱۹۱۹ (آبان ماه ۱۲۹۸) در دوره نخست‌وزیری وثوق‌الدوله گشایش یافت .
این دانشکده در نظر موسسینش، به این منظور احداث گردید که کانون پرورش و آماده‌سازی قضات آینده ایران گردد . قضاتی که وظیفه اجرای قوانین را در دادگاههای ایران بعهده خواهند داشت که از سال ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ شمسی) وضع گردیده است و ملهم از قوانین فرانسه می‌باشد^۱

دانشکده در ساختمان زیبایی در خیابان لاله‌زار تهران تشکیل گردید سالن‌های بزرگی جهت برگزاری کلاسهای درس ترتیب داده شد؛ و اطاقهای لازم جهت تاسیس کتابخانه دانشکده در نظر گرفته شد تا پس از عادی‌شدن وضع ارتباطات کتب حقوقی فرانسه بوسیله دولت ایران از پاریس تهیه و در آن جمع‌آوری گردد .

باغی که درختهای چنار تنومند و شاخه‌های زیبا در اطراف استخرهای آب‌با حاشیه‌های گلکاری شده و چمن‌های گل سرخ آن را زینت می‌دهد هشت ماه از سال غرق در گل است و سایه درختان تنومند آن گردشگاه دانشجویان در ساعات فراغت ایشان است .

تدریس به زبانهای فارسی و فرانسه انجام می‌گیرد برحسب آنکه استاد ایرانی یا فرانسوی باشد . این موضوع که آیا دانشجویان ما قادر به درک درس استادان فرانسوی هستند یا خیر؟ باید دانست که فقط در تهران ده هزار نفر بطور کامل به این زبان صحبت می‌نمایند و زبان فرانسه زبان خارجی رسمی کشور شده است .

روش زیر با موفقیت مورد استفاده قرار گرفته است: در بدو شروع درس خود، استاد، خلاصه‌ای از درس را دیکته می‌کند و سپس در مورد آن به توضیح شفاهی می‌پردازد ولی از سال سوم به بعد دانشجویان باکمال راحتی، عیناً " بمانند دانشجویان فرانسوی در فرانسه شخصاً " از درس استاد یادداشت‌برداری می‌نمایند .

تدریس مواد حقوق شیعه، اقامه دعاوی و حقوق مشروطه ایران به مشهورترین قضات ایران که هر یک در رشته خود تخصص دارند مانند: منصورالسلطنه معاون وزیر دادگستری دانشجوی سابق دانشکده حقوق پاریس، حاجی سید نصرالله دادستان کل دیوان تمیز، ذکاءالملک یکی از نمایندگان ایران در کنفرانس صلح و سپس در جامعه بین‌المللی، واگذار گردیده است .

۱- سطوری که پس از این می‌آید در مقاله‌ای به امضای نویسنده در شماره ۳۰ آوریل ۱۹۲۱ (دهم اردیبهشت ۱۳۰۰) در مجله بازتاب صدای الجزیره چاپ گردیده است (زیرنویس مولف)

قضات فرانسوی تدریس موارد زیر را برعهده دارند: آقای پرنی Perney که قبلاً "قائم مقام دادستان جمهوری فرانسه در دادگاههای حوزه‌ی سن بوده است با قدرت هر چه تمامتر حقوق جنائی را تدریس می‌نماید؛ آقای دوفوسا Dufoussat مشاور سابق دیوان منطقه‌ی اکس Aix فرانسه ضمن تدریس رشته قوانین مدنی خود، چون چندین سال مقیم تونس بوده است و با قوانین اسلامی آشنائی کامل دارد، می‌تواند نزدیکی‌های قوانین فرانسه را با قوانین اسلامی در این زمینه مقایسه نماید. آقای مرل (Merle) استاد حقوق بین‌الملل و تاریخ سیاسی تمام مسائل مهم و پیچیده امروزی را که موضوع روز است مورد مطالعه قرار می‌دهد مثل مسئله شرق، معاهده ورسای، جامعه ملل و غیره.

و بالاخره در تدریس رشته اقتصاد سیاسی که برعهده من است، من کوشیده‌ام تعلیماتی را که می‌توان از تجزیه و تحلیل جنگ بین‌المللی استنتاج نمود برای دانشجویان روشن سازم. من این کرسی را پس از عزیمت همکار گرانقدرم آقای لونکل دوفورویل Loncle de Forville که بعد از اقامت کوتاهی در بین ما به فرانسه برگشت برعهده گرفته‌ام. نتایج آخرین امتحانات بسیار راضی‌کننده بود. نود درصد دانشجویان بدون آنکه احتیاج داشته باشند استادان کمترین ارفاقی در حق آنها بنمایند توانستند امتحانات را با نتایج بسیار خوب بگذرانند. ده نفر از دانشجویان با نمرات خیلی خوب قبول شدند که دو تای آنها با رتبه عالی و تبریكات هیئت ژوری امتحانات را به پایان رسانیدند. در گزارش سالیانه‌ای که من در سال ۱۹۲۰ برای وزارت دادگستری ارسال داشتم متذکر شدم: "کلیه استادان متفقاً" اذعان دارند که دانشجویان باکمال علاقمندی و پشتکار دروس خود را یاد گرفته، با کمال آمادگی در امتحانات شرکت نموده‌اند، نکته‌ای را باید در مورد چند دانشجویی تذکر داد که بعدی در نشان دادن علاقه و پشتکار پیش‌رفته‌اند که تمام خلاصه مطالب را از حفظ نموده‌اند، امری که بیشتر به حافظه مربوط است تا به هوش و استعداد."

دانشکده حقوق به جوانان مستعد ایرانی که شور و شوق آموختن دارند ولی منابع مالی‌شان برای ادامه‌ی تحصیلاتشان در کشورهای اروپائی کفایت نمی‌کند، اجازه آشنائی با تعلیم و تدریس علوم قضائی به سبک دانشکده‌های اروپائی را در کشور خودشان خواهد داد "بعلاوه بطور فوق‌العاده موثری به توسعه و نشر زبان فرانسه در کشور شیر و خورشید کمک خواهد نمود.

ولی اگر موکداً از نقطه‌نظر و دید ایرانیان به موضوع بنگریم متقاعد خواهیم شد که نه تنها از نظر تعلیماتی بلکه نتایج کلی آنهم بسیار راضی‌کننده است؛ به لطف این موسسه ایران نه تنها دارای یک کادر قضائی لایق و درخور وظایف خطیر قضاوت خواهد شد بلکه

طبقه متوسط روشنفکر و آزاده‌ای بوجود خواهد آمد که در آینده‌ی کشور نقش مهمی را در رهبری و اداره دولت برعهده خواهد گرفت.

ما و رقبای ما

اگر موسسات آموزشی و مدارس ما در ایران به این سرعت توسعه یافته است به این جهت است که زمینه پذیرش آن از قبل آماده شده بود. بدیهی است ما از زحمات و کوششهای طاقت‌فرسا و ابداعات آن فرانسویان شجاع و شریفی برخوردار شده‌ایم که از قرن هیجدهم به بعد با کمال شهامت کوشیدند کشور ما را به ایرانیان به‌شناسانند و دوستی و علاقمندی ایشان را به کشور ما جلب نمایند.

ایرانیان ما را با گرمی و صمیمیت مورد استقبال قرار دادند زیرا می‌دانستند که ما منافعی در ایران و چشمی به آب‌و‌خاک و استقلال ایشان نداریم. هم‌میهنان ما خواه‌قاضی باشند خواه استاد دانشکده حقوق نه در پی تحصیل امتیاز استخراج معادن و بهره‌برداری از منابع طبیعی ایرانند، نه در جستجوی امتیازات بازرگانی و نه هم در پی بدست‌آوردن مناصب بی‌محتوا جهت دریافت حقوق بدون انجام کار. صمیمیت و زحمات خستگی‌ناپذیرشان بزودی به بار خواهد نشست و ما که جزو آخرین نفرات گروه استادان و آموزگاران هستیم غیر از برداشت محصول پربرکتی که بذران را معلمین پیش از ما، گاهی حتی با به خطر انداختن زندگیشان، در این مرز و بوم پاشیده‌اند وظیفه شاق دیگری برعهده نداریم.

اما چنین موفقیتی بدون مبارزه حاصل نگردیده است، همانطور که قبلاً" گفتم، زمینه از طرف ایرانیان کاملاً" آماده و موافق بوده است؛ مخالفت با ادامه فعالیت ما از طرفی می‌آید که ما حتی گمان آن را هم نمی‌بردیم، حضور ما هیچگونه ناراحتی و نگرانی در نزد روسها ایجاد نمی‌کند زیرا در حال حاضر سرگرم گرفتاریهای کشورشان هستند و حتی در حین گرفتاریهایشان از اینکه گاهی آنها را تقویت روحی می‌نمودیم خیلی هم خوشوقت می‌شدند. آلمانیها هم با احتیاط خود را مخفی می‌کردند و کمتر آفتابی می‌شدند و سعی می‌کردند شکست خود را از اذهان ایرانیان بزدایند، موقعیت درخشان ایشان سپری شده بود.

قبل از جنگ آنها بزرگترین رقبای ما در امور آموزشی به حساب می‌آمدند. مدارس ایشان در تهران به‌نحو جالبی تاسیس شده بود و در بهترین نقطه شهر پارک زیبائی را انتخاب کرده بودند که چندین ساختمان را در بر می‌گرفت مدرسه آلمانیها در سال مبلغ دوازده هزار تومان از دولت ایران کمک هزینه دریافت می‌داشت در حالیکه مدارس سن‌لوئی و

آلیانس فرانسه‌ی ما حتی یک‌دهم این مبلغ را هم کمک خرج دریافت نمی‌داشتند. این موفقیت چشم‌گیر مدرسه‌شان برای آلمانیها مستلزم هیچگونه فداکاری خارق‌العاده‌ای نبود. چون نمی‌توانستند دروس را به زبان آلمانی که ایرانیان خیلی کم به آن تسلط و آشنائی دارند، تدریس نمایند الزاما "از زبان فرانسه برای تدریس مواد درسی خود استفاده می‌نمودند که دانشجویان بیشتری با آن آشنائی داشتند.

در حال حاضر مدرسه آلمانیها بسته است معذک رقابت وجود دارد، بدین معنی که انگلیسی‌ها و آمریکائیها در تهران کالج‌هایی که خیلی خرج آن کرده‌اند و به طرز مدرن و امروزی تشکیلات داده شده است، تاسیس نموده‌اند. ورزش در این کالجها گل سر سبد درسها است و به آن خیلی اهمیت داده می‌شود بدین منظور میدانهای ورزشی آبرومند در خارج از محل‌های مسکونی شهری ایجاد گردیده است. بعلاوه با اختصاص دادن مزیت‌های چشمگیری در همه زمینه‌ها برای شاگردان آن درصدد جلب هرچه بیشتر ایشان به موسسات آموزشی خود برآمده‌اند: مجانی بودن کلاسها برای پاره‌ای از دانشجویان پخش کتب و لوازم التحریر مجانی در بین شاگردان پست‌های استخدام اداری مهیا و آماده برای فارغ‌التحصیلان به محض اتمام دوره‌ی تحصیل‌شان آن هم در بانکها، ادارات مختلف و ارتش و غیره...

امریکائی‌ها اخیرا "در نظر دارند دانشکده‌ای امریکائی برحسب الگوی دانشگاه بیروت در تهران افتتاح نمایند بالاخره انگلیسیها علاوه بر مدارس معمولیشان در این شهر دست به تشکیل دوره کنفرانسهای برحسب مدل کنفرانسهای آلیانس فرانسه، از ابداعات آقای بونن M. Bonin که چنان موفقیت شایانی را به لطف از خودگذشتگیهای سروان دوک روک Capitaine Ducrocq کسب نمود، زده‌اند.

تا اینجا همه این موارد رقابت‌های شرافتمندانه و قانونی است از طرف کشورهای خارجی در راه ترقی و اعتلای سطح فرهنگ کشور میزبان و جای هیچگونه گله و بحثی نیست ولی در مقابل توسعه‌ی موفقیت‌آمیز تاسیسات روشنفکرانه‌ی ما طرز عمل و برخوردهای دیگری از طرف متفقین دیروزما/ تقریبا " صورت می‌گرفت که بزحمت و سختی می‌شود آن را از طرف یک دولت هم سنگر دیروز پذیرفت.

فرانسویها، اعم از قاضی یا استاد و آموزگار که به منظور خدمت به ادامه‌ی نفوذ چند صد ساله کشور خود در خاورمیانه، به ایران می‌آیند با دشمنی و کینه‌توزی ریاکارانه یا حتی آشکار بعضی انگلیسیها برخورد می‌نمایند. هر عاملی که در راه تثبیت موقعیت مادی یا اخلاقی بریتانیا در ایران بکار نرود در نظر بسیاری از انگلیسیها مخالف و دشمن ایشان بحساب می‌آید. این طرز تفکر انحصارطلبانه و تنگ‌نظرانه عموما " از اختصاصات

اخلاقی کارمندان انگلیسی، مأمور خدمت در مستعمره هندوستان است. دانشکده حقوق در میان موسسات آموزشی ما علی‌القاعده می‌بایستی شاخص‌ترین موسسه‌ای باشد که خشم انگلیسیها را برمی‌انگیزاند. ایشان هیچ موسسه مشابهی در ایران ندارند که بتوانند در مقابل آن گزارش دهند و بدون دلیل از نفوذ به حقی که مسلماً "اساتید فرانسوی بر روی طبقه جوان و روشنفکر این کشور بدست خواهند آورد بیمناک هستند. بدین طریق دیری نپایید تا هموطنان من احساس نمایند که از طرف بسیاری از انگلیسیهای مقیم ایران نه تنها به چشم یک مزاحم بلکه بعنوان رقبای خطرناک با ایشان برخورد می‌شود.

هنگامی که در نوامبر ۱۹۱۹ (آذر ۱۲۹۸) چند روز پس از ورودشان به پایتخت ایران قضات فرانسوی برحسب معمول دسته‌جمعی بدیدن آقای سر پرسی کاکس سفیر انگلیس در ایران رفتند (همانطور که بدیدن بسیاری دیگر از نمایندگان خارجی متفق ما می‌روند) مشارالیه تنها کسی بود که یک بحران تب و لرز را بهانه نمود حاضر نشد با ایشان دیدار نماید و از آشنائی با ایشان خودداری کرد. حتی این ظرافت و انسانیت را هم بخرج‌نداد که از آنها بازدید کند یا اقلاً "هنگامی که مطمئن بود ایشان در سر کارهایشان مشغولند با گذاشتن کارت ویزیتش وظیفه‌ای را که اخلاق و ادب حکم می‌کند به انجام رساند یا اقلاً "بوسیله یکی از چند صد مستخدمی که در خدمت داشت، کارت خود را به منزل ایشان ارسال دارد. آیا از این بهتر می‌توانست مراتب نارضائی و خشم خود را اظهار دارد؟ - بهمین دلیل بود که وقتی ما مشاهده می‌کردیم وزرای دادگستری مختلف که بطرفداری از انگلستان مشهور بودند هیچگونه دغدغه‌ای برای تامین وسائل آموزشی کلاسها از قبیل میز و نیمکت و غیره بخود راه نمی‌دهند و موضوع را به دفع‌الوقت می‌گذرانند بهیچوجه تعجب نمی‌کردیم.

برحسب وظیفه‌ای که بعنوان معاون دانشکده حقوق برعهده داشتم مجبور شدم چندین مرتبه به شخصیت‌هایی که پشت سر هم عهده‌دار پست وزارت دادگستری می‌شدند مراجعه نمایم و باید اعتراف کنم که هیچکدام از ایشان از حسن نظر آقایان ناصرالملک^۱ یا ممتاز-

۱ - ناصرالملک شهرت میرزا ابوالقاسم قراگوزلوی همدانی از رجال اواخر دوره قاجار که در ۱۳۰۶ شمسی وفات یافت. وی از صفر ۱۳۲۵ قمری بارها در کابینه‌های مختلف به وزارت منصوب گردید در ۱۳۲۷ قمری (۱۲۸۷ شمسی) به نیابت سلطنت رسید و پس از آنکه احمد شاه به سن قانونی رسید به اروپا عزیمت نمود. در دوره رضاشاه به ایران برگشت. (فرهنگ معین)

الملک برخوردار نبودند. من بوضوح زیر پرده‌ای از ادب و تواضع تصنعی که این آقایان از خود نشان می‌دادند، به عدم همکاری واضح و روشنی برخورد می‌کردم که ابتدا "نمی‌توانستم آن را تحمل نمایم ولی از طرفی مجبور بودم به هر چه آنها می‌دهند خود را قانع سازم: یک روز موفق می‌شدم تنها چند عدد نیمکت بدست آورم، یکماه بعد چند تا میز و یکی دو تا تریبون معلم و غیره و یکسال کامل طول کشید تا دانشکده صاحب وسائل آموزشی لازم گردید.

ولی آنچه را که این دوستان و طرفداران متعصب انگلیس‌ها نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند این بود که دانشجویان ترجیح می‌دادند طبق مرسوم مکتب‌خانه‌های مملکتشان روی زمین به‌نشینند و در جلسه درس حضور داشته باشند تا به‌علت کمبود میز و نیمکت از درس استاد غیبت نمایند.

آیا می‌توان رابطه مستقیمی را که بین تصمیم ممنوع گردانیدن کارمندان دادگستری از حضور در سر کلاسهای دانشکده حقوق بوسیله بعضی از وزرای دادگستری و احساسات انگلیسی‌پرستی آنها وجود داشت انکار کرد؟

بعضی از ایشان بحدی در این زمینه پیش رفتند که کارمندان خود را مختار به‌پذیرش خاتمه خدمت از شغل دادگستری و یا شرکت در کلاسهای درس حقوق نمودند؛ معذرا ما دقت می‌کردیم تا جایی که ممکن است کلاسهای درس را در ساعاتی بگذاریم که با حضور ایشان در سر پستهای اداریشان مابینتی نداشته باشد.

چه کسی فراموش کرده است که یکی از آخرین اقدامات وثوق‌الدوله که در آن موقع کاملاً "جزو تیول انگلیس‌ها قرار گرفته بود، حذف زبان فرانسه از برنامه‌های تعلیمات ابتدائی بود که تا آنوقت آموزش آن در کلیه مدارس ابتدائی کشور جنبه اجباری داشت؟ از آن تاریخ به بعد وی مجبور شد به تلون مزاج دوستان قدیمی خود اعتراف نماید. هدف از اجرای این تصمیم کاملاً "روشن بود: نماینده انگلستان نتوانسته بود با شروع کلاسهای حقوق مخالفت نماید، حالا حداقل راهی را پیدا کرده بود تا آماده‌سازی داوطلبان ورود و تحصیل در این دانشکده را از سرچشمه مختل سازد.

سفیر فرانسه آقای بونن با همان انرژی و شدت همیشگی که در اوسراغ داریم بر علیه این تصمیم غیرمنطقی و ناحق به دولت ایران اعتراض نمود. تصمیمی که می‌توانست فوق‌العاده به ما خسارت وارد آورد.

چند روز بعد از این جریان برای من موقعیتی پیش آمد که با آقای ایپکیان سردبیر روزنامه رعد که ارتباطاتش با سفارت بریتانیا بر هیچکس مخفی و پوشیده نیست ملاقاتی داشته باشم. او به من گفت: "بچه‌های ایرانی برای یاد گرفتن زبان مادری خودشان

دچار اشکالات فراوان هستند تا بتوانند آن را بخوبی بنویسند و صحبت کنند. پس نباید آنها را وادار به کوشش فوق‌طابقتی نمائیم که احتمالا " به تعلیمات ابتدائی آنها هم صدمه خواهد زد. " چون علیرغم شواهد و نمونه‌هایی از نسل جدید جوانان ایرانی که زبان ما را در کمال راحتی به خوبی زبان مادریشان آموخته بودند. مخاطب من حاضر به قبول این واقعیت بود خواستم از نقطه ضعف ایرانیها یعنی غرور ملی ایشان برای متقاعد کردن او استفاده کنم و گفتم: "ما در الجزایر در مدارس ابتدائی مثل دبیرستانها کلیه مواد درسی را به فرانسه و عربی تدریس می‌نمائیم و بچه‌های الجزایری هر دو زبان را بخوبی و بطور کامل می‌آموزند آیا شما تصور می‌کنید بچه‌های ایرانی از حیث استعداد فکری و هوش به پایه اعراب نمی‌رسند؟"

دلائل من عقیده این آقای روزنامه‌نگار تبلیغاتچی را که اخیرا " به سمت مدیر کل بازرسی آموزشی و سپس به سمت رئیس دفتر سید ضیاءالدین نخست‌وزیر کودتاجی ایران ارتقاء یافت، بهیچوجه تغییر نداد حتی در کابینه سید ضیاء تصمیماتی را که بر علیه پیشرفت زبان فرانسه در ایران اتخاذ شده بود به مرحله اجرا درآورد.

هنگامی که بدنبال کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی) سید قدرت را بدست گرفت ما این خدمتگزار حلقه بگوش انگلیس را خواهیم دید که درصدد مایوس ساختن اساتید فرانسوی برآمده آنها را وادار می‌کند ایران را ترک نمایند؛ حتی برخلاف نص صریح قرارداد استخدای نامبردگان از احضار ایشان به هیئات وزرا خودداری نمود، بدون حضور آنها و برخلاف منافعشان در تشکیلات قضائی کشور تغییراتی بوجود می‌آورد و با یک ضربه نیش قلم تمام قوانین و مقررات مصوبه تحت ریاست ایشان را حذف می‌نماید. دستور می‌دهد تمام آگهی‌ها و اعلاناتی را که مفاد آن به دو زبان فرانسه و فارسی نوشته شده است جمع‌آوری و یا بکلی از همه جا و در تمام شهرهای بزرگ ایران از در و دیوار و ادارات پاکسازی نمایند. بالاخره کلیه متون فرانسه را حذف نمود دستور می‌دهد اجبارا " همه متون در مکاتبات اداری حتی در وزارت امور خارجه، پست و گمرک که بعلت حضور مستشاران بلژیکی زبان فرانسه مورد استفاده روزمره بود فقط به زبان فارسی مورد استفاده قرار گیرد.



صمد خان

انحصار حفاری و کاوشهای باستان‌شناسی ی ما

خلاصه موضوعاتی که در این فصل خواهید خواند:

بر روی خرابه‌های راجس^۱ - هیئات باستان‌شناسی
فرانسه در ایران: آقایان دیولافوا Dieulafoy، دو -
مورگان de Morgan، دومکم Mecquenem
آماده‌سازی وسائل عملیات حفاری - دشمنان باستان‌شناسان
فرانسوی: توطئه‌چینی‌های آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها، تاجر بازیهای
معامله‌گران یهودی، تعصبات مذهبی ایرانیان، عدم توانایی
دولتی. - نتایج حفاریها. - آیا باید موافقت‌نامه ۱۹۰۰ مورد
تجدید نظر قرار گیرد؟ آیا باید از انحصار خودمان علیرغم
حسادت حسودان بهره‌برداری کنیم: موصل و شوش

بهار ایران با تمام زیبایی و عظمتش دشت و دمن را در آن روز ماه مارس ۱۹۲۱
(فروردین ۱۳۰۰) دربر گرفته است در میان صحاری سرسبز، باغاتی که بوی گل سرخ فضای آن
را معطر ساخته است و کشتزارهایی که غرق‌گل‌های سفید کوکار است من پای پیاده در

خرابه‌های راجس^۱ قدم می‌زنم .

خاطره داستانهای تورات بطور طبیعی از فکر می‌گذرد ولی امروز دیگر نمی‌توان در این حدود اثری از خرابه‌های منزلی پیدا کرد که گابلوس (Gabélus)^۲ در آن زندگی می‌کرد، همانجائی که پسر جوانش توبی (Tobie)^۳ به او پیوست، هر چند راهنماهای جوانم روی تپه‌ی جدا افتاده‌ای را نشان می‌دهند و داستانهای زیادی در باره آن برایم شرح می‌دهند که این همان جایگاه اقامت آنان است ولی نباید زیاد پای‌بند صحبت‌های ایشان شد و آن را قبول کرد .

بر روی جایگاه باستانی راجس که در تاریخ ملت یهود شهرت بسیار دارد امروز

۱- Rhagés شهری از ایران باستان (ماد شرقی) که خرابه‌های آن در نزدیک شهری قرار دارد. این شهر که در اوائل قرن هفتم هجری بوسیله سپاهیان مغول منهدم گردید مرکز کاشی و سرامیک‌سازی معتبری بوده است بین قرون چهارم تا ششم هجری چینی‌هایی از قبیل ظروف، بطری، جام، آجرهای پوششی منقش به نقوش تصویری ایستاده یا نشسته با لباسهای گشاد برنگهای طلائی مایل به زیتونی بر روی زمینه‌ی سفید شیری رنگ می‌ساخته است . (فرهنگ دهخدا و دائرةالمعارف لاروس) مترجم

۲ و ۳- برحسب روایات کتاب تورات در ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در طایفه نفتالی از یهودیان شخصی بنام توبی زندگی می‌کرد که بوسیله پرنس یالمانا سر بعنوان اسیر به نیتوا آورده شد. او گرچه اعتماد این شاهزاده را بخود جلب کرد ولی بوسیله سناشریب تمام دارائی او ضبط شد و خودش محکوم به مرگ گردید توبی که مجبور شد مخفی شود همواره در پی تسکین آلام یهودیان بود و پس از مرگ سناشریب اموالش به او مسترد گردید. در ۵۶ سالگی بینائی خود را ازدست داد و چون خود را نزدیک به مرگ احساس می‌کرد پسرش را به شهر راجس فرستاد تا از یکی از اقوامش بنام گابلوس مبلغ ۱۰ تالان (قریب ۱۸۵ کیلوگرام) نقره‌ای را که به او قرض داده بود باز ستاند. توبی جوان که بوسیله مردی بنام آزاراس راهنمائی می‌شد به اکباتان (همدان) رسید و با سارا دختر یکی از اقوام خود ازدواج نمود. ضمن اینکه او سرگرم جشنهای ازدواج بود آزارپاس به راجس رفت و گابلوس دوست پدر او را همراه آورد. گابلوس بدهی خود را به پسر دوستش پرداخت کرد. توبی جوان همراه با همسرش و آزارپاس به نیتوا رفت و همینکه به نزد پدرش رسید برحسب دستور آزارپاس او نابینائی پدرش را شفا داد. آزارپاس هیچ هدیه‌ای نپذیرفت و معلوم شد که او رافائل یکی از فرشتگان مقرب خداوند بوده است .

(دائرةالمعارف لاروس مترجم)

شهر ری بنا شده است که سالیان دراز پایتخت ایران بوده است. حتی زمانی که این شهر آبادترین و پرجمعیت‌ترین شهر آسیا به حساب می‌آمد. در ابتدای قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) که در اثر حمله چنگیزخان مغول از پای درآمد دارای یک میلیون جمعیت بود. دو تا از برجهای قدیمی هنوز سرپا باقیمانده است. یکی از آنها بدستور ناصرالدین شاه مورد تعمیر و مرمت قرار گرفت که تا به امروز علیرغم خرابیهای آب و هوا و انقلابات هنوز مقاومت کرده است. این برج از آجر پخته ساخته شده است دیوارهای خارجی آن دارای سوراخهایی است که به آن شکل یک کندوی زنبور عسل با حفره‌های متعددی را می‌دهد. سقفهای کوچکی که بر روی هم قرار گرفته است بر سر آن تاج زیبایی را بوجود می‌آورد. هر روز بیل باغبانان یا تیغه گاوها زار عین گنجینه‌های پربهایی را از زیرزمین خارج می‌سازد. آجرهای لعاب‌داده شده، ظروف گلی پخته با سایه روشن فلزی، تعدادی سکه مربوط به قرون مختلف.

راجس! شوش! پرسپولیس! بازارگاد! اکباتان! ملکه‌های ازتخت بزیرافتاده‌ای که من سرزمین مقدستان را زیر پا لگدمال کرده‌ام! در این عصر زیبای بهاری، به این دکور زیبا که بین سقف مسجد زیبای شاه عبدالعظیم و برج خاموشی کشیده شده است من به شما می‌اندیشم. در همین جایی که پارسیان دلیر بدن از پا درآمده همقطاران هم‌رم خود را به حرارت خورشید و اشتیهای سیری‌ناپذیر پرندگان شکاری رها می‌سازند تا آب زلال جویبارها را آلوده نسازند!

شهرهای آباد و پر نعمت دیروز همگی امروز تبدیل به کشتزارها شده است و زیرکشت مزارع تریاک در سر تا سر ایران با کفن گل‌های سفید خشخاش افتخارات از بین رفته‌ی شما را می‌پوشاند. بنظر می‌رسد تریاکی که از کوکنارهای سبز خاکستری به بیرون می‌تراود سعی دارد حتی تا خاطره‌ی وجود شما را از مغز و فکر ایرانیان بکلی بیرون براند.

خرابه‌های این شهرها را هیچ قدرت بشری در صدد بازسازی و مرمت برنیامده است زیرا دست‌هایی که آن را به خرابی کشانید از چنان مهارتی برخوردار بود که فکر را خواهی نخواهی بسوی سخنان سولپیسوس (Sulpicius) ژورست کنسول روم که خطاب به سیسرون (Ciceron) سخن‌پرداز نابغه و مرد سیاسی دربار روم، در فردای مرگ دختر عزیزش ایراد داشت سوق می‌دهد: "من باید برای شما تفکری که مرا تسکین داده است بازگو نمایم شاید بر قلب دردناک شما هم تسکینی باشد. ضمن بازگشت از آسیا بهنگامی که از این Eginه بطرف مگار Mēpare^۲ بادبان برافراشته بودم به سرزمینی که مرا در

۱- Eginه جزیره کوچک یونان در دریای اژه که در قرن هفتم میلاد خیلی آباد بود

۲- Mēgare یکی از شهرهای آباد یونان در قرن هفتم قبل از میلاد

برگرفته بود نظر دوخته بودم. مگار در جلو من واژین در پشت سرم پیره Pirée^۳ در طرف راستم و کورینت Corinthe^۴ در سمت چپم قرار داشت.

"اینها همه در سابق، شهرهای آباد و پر نعمتی بودند ولی حالا جز خرابه و ویرانه‌های پراکنده بر خاک چیز دیگری نیستند. من با دیدن این منظره بخود گفتم: ما که بشر ضعیفی هستیم، ما که طبیعت دوران زندگیمان را چنین کوتاه ساخته است وقتی با یک نظر پیکره و ویرانه اینهمه شهرهای آباد را که بر روی خاک زوزه می‌کشند می‌بینیم چگونه جرات می‌کنیم بر مرگ یکی از عزیزانمان چنین باسوز بنالیم."

هیئات‌های باستانشناسی ما

این درسی که سولپسیوس از مشاهده ویرانه شهرها گرفت ما آن را بی‌بهره از دست ندادیم:

مردان شجاعی آمدند، از ماهها زندگی در زیر چادر علی‌رغم آب و هوای نامناسب، تب، بیماریهای مسری و همه‌گیر نهراسیدند، کارشکنی‌های دزدان، حقه‌بازیهای عتیقه‌فروشان، بی‌حالی و بی‌تفاوتی ماموران اداری برای حمایت از خود را ناچیز شمرده با آن مبارزه کردند، فائق آمدن بر مشکلات رو به تزايد رقابتهای علمی و سیاسی را به همت والای خود از سر راه برداشتند تا بتوانند یک به یک رازهای غبار گرفته تاریخ و تمدنها را از درون این سنگها و از دل این ویرانه‌ها بیرون کشند و گذشته فراموش شده را روشن سازند. قبل از ما هم در طی قرون ۱۷ و ۱۸ مسافران اروپائی از صحرای افریقا و عربستان عبور نموده برای دیدن ویرانه‌های پرسپولیس و شوش راه ایران را در پیش گرفته بودند. صد سال بعد دونفر انگلیسی به نامهای لوفتوس (Loftus) و سرهنگ ویلیامز (Williams) راه آنها را ادامه دادند و افتخار کشف تالار تاجگذاری شاهان بعد از داریوش و تعیین محل صحیح کاخ آپادانا را نصیب خود ساختند، این دانشمندان گزارش نتیجه کشفیات و زحمات خود را در خاطراتی انتشار دادند که فوق‌العاده دقیق و برای آن عصر کاملاً جدید و بی‌سابقه بود. ولی این تحقیقات همانند جستجوها و مطالعات راولینسون (Rawlinson) تکسیه (Texier) و فلاندرن (Flandin) قهرا "کاملاً" سطحی و نظری بود زیرا قبلاً "مطالعاتی در این زمینه انجام نگرفته بود و انگهی نامبردگان فاقد وسائل و لوازم تحقیقاتی لازم بودند."

۳- Pirée از شهرهای یونان (بندر آتن)

۴- Corinthe بندر یونان در خلیج کورنت

کشف راز متون سنگ نبشته‌های میخی‌نینوا به این کشفیات اولیه ارزش علمی و خبری زیادی بخشید از آن تاریخ به بعد شوش بعنوان پایتخت یکی از بزرگترین سرزمینها یعنی ایلام شناخته شد که متفق بابل برعلیه رقیب قدرتمندش به حساب می‌آمد .

در اوایل سال ۱۸۸۵ (۱۲۶۴ شمسی) اولین اقدام برای کشف علمی خرابه‌های شوش بعمل آمد و مهندس دیولافوی فرانسوی (Dieulafoy) بموجب فرمان شاهانه اجازه یافت حفاریهایی در مناطق عربی زبان در اطراف شوشتر و دزفول که چند کیلومتر آن را از شهر ایلامی جدا می‌ساخت ، انجام دهد .

عملیات حفاری و باستانشناسی هیئات فرانسوی دیولافوا که همسرش و دودانشمند جوان فرانسوی جزو آن بودند چندین سال ادامه یافت و نتایجی که از آن بدست آمد در ماورای تصور حتی خوشبین‌ترین کارشناسان از حیث ارزش تاریخی و معنوی قرار گرفت .

فرمان مزبور به هم میهنان ما اجازه می‌داد که نیمی از اشیاء مکشوفه را جهت خود نگهداری یا به کشور خود انتقال دهند و نیم دیگر را به دولت ایران تسلیم دارند . وارد کردن این ماده در قرارداد انحصاری از مواد موافقتنامه‌های شبیه آن در ترکیه اتخاذ و بوسیله افرادی به شاه القاء گردیده بود که درنظر داشتند احتمالاً " سهم ایران را از اشیاء مکشوفه به کشورهای خارجی دیگری که شائق خرید آن باشند بفروشند .

ناصرالدین‌شاه همواره علاقه بسیار شدیدی نسبت به فرانسه و فرانسویان اظهار می‌داشت . او در آنجا مورد استقبال گرمی قرار گرفته بود و هیچوقت بازدید را که در زیر نور مشعلها از گالریهای موزه لوور به عمل آورده بود فراموش نمی‌کرد . از اینرو هیچکس تعجب ننمود که او تصمیم گرفت کلیه اشیاء عتیقه کشف شده در شوش را در اختیار کشور ما بگذارد .

و این بطوری که خواهیم دید یک هدیه براستی شاهانه برای فرانسه بود .

هیئات نمایندگی در ایران

برحسب یک موافقتنامه سیاسی که در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۹۵ (۲۱ اسفند ۱۲۷۴ شمسی) بین آقای دوبالو M, de Balloy سفیر مادر ایران و نمایندگان ناصرالدین شاه به امضا رسید امتیاز حفاریات باستانشناسی را در سر تا سر قلمرو کشور ایران بطور انحصاری به کشور فرانسه واگذار می‌نماید . دو سال بعد در ۱۸ آوریل ۱۸۹۷ (۲۹ فروردین ماه ۱۲۷۶) دولت پاریس برحسب رای و توصیه کمیته ماموریت‌های علمی و ادبی آقای دومورگان (M, de Morgan) مدیر سابق عتیقه‌جات مصری را مامور انجام حفاریهای باستانشناسی در ایران می‌نماید .

این دانشمند برای بانجام رسانیدن این وظیفه مهم بسیار مناسب بود. در دونوبت سرزمین تحت حکومت قاجارها را در تمام جهات آن زیرپا گذاشت و هر بار مجموعه‌های ارزشمندی از آثار باستانی بعنوان هدیه مسافرت و کوششهای خود به پاریس به همراه آورد و در ایران دوستان بسیاری پیدا کرد.

در تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۰۰ (۲۰ مرداد ۱۲۷۹ شمسی) قراردادی که بهنگام اقامت مظفرالدین‌شاه در پاریس به امضاء رسید مفاد قرارداد ۱۸۹۵ را تأیید و تکمیل نمود. برحسب موافقتنامه جدید قرار شد که نیمی از اشیاء مکشوفه در حفاریهای سرتاسر ایران غیر از شوش به دولت ایران تحویل گردد. در مورد شوش کلیه آثار کشف شده به دولت فرانسه تعلق داشت.

بدون لحظه‌ای تأخیر، آقای دومرگان هیئات همراه خود را که این بار کمک مالی به میزان ۱۳۰/۰۰۰ فرانک در سال از دولت فرانسه دریافت می‌داشت تشکیل داده راه ایران را درپیش گرفت.

رئیس هیئات نه دراکباتان (همدان) توقفی نمود و نه هم درپرسپولیس (تخت جمشید) زیرا دورانهای ساسانیان، پارتها سلوکیدها و هخامنشیان برایش در لحظه حال جالب نبودند، تاریخ دورانهای ایشان بوسیله چندین نویسنده تدوین و منتشر گردیده بود بخصوص سنگ‌نبشته‌هایشان که اخیراً "خوانده شده بود بقدر کافی دوره‌های ایشان را روشن می‌ساخت. همچنین او به شهرهای لرستان، پشت کوه و شهرهای همسایگی ترکیه که متعلق به دوران کلدی و ایلام بود توجهی نداشت این تنها سوزیان^۱ ایلامی یا خوزستان امروزی بود که درابتدا تمام توجه او را بطرف خود معطوف می‌داشت زیرا در آنجا بود که او بهتر می‌توانست "این دنیای ابتدائی و اولیه‌ای که شاهد اختراع خط، استعمال فلزات، و شروع هنر" بود، مورد مطالعه قرار دهد.

پس از آن آقای دومرگان فعالیت خود را فقط به شوش و حول و حوش آن محدود ساخت. از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۸ هر سال یک سفر مطالعاتی به ایران انجام داد و شخصاً حفاریها را سرپرستی و سپس به پاریس مراجعت نمود او یک اقامت طولانی از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱ در این کشور داشت که ضمن آن هیئاتی به اردبیل و نواحی آن اعزام داشت. باوجود وضع مزاجیش که روبه ضعف نهاده بود درطول سالیان متعادی شخصاً "بر موضع باستانشناسی کشور ما در ایران سرپرستی و نظارت دقیق داشت. او در این ماموریت‌ها بوسیله آقایان لامپر Lampre، ژکیه Jéquier، گوتیه Gautier، واتلن Watelin و آندره André،

۱- La Susiane! شهر ایلامی ایران باستان که امروز خوزستان خوانده می‌شود.

دست‌آوردهای فرانسویان مورد تهدید قرار می‌گیرد

توسکان Toscanne، پی‌یه Pillet و بخصوص آقای پ. شیل P, Scheil مطلع‌ترین متخصص در امور باستانی مربوط به دوران آشوریها کمک و همراهی می‌شد.

هنگامی که بالاخره قوای جسمانی در اثر کار طاقت‌فرسا به خستگی گرائید و او را مجبور ساخت که از کار کناره‌گیری کند و به استراحت پردازد فرانسویان دیگری به جای او آمدند که کم و بیش در کار خود توفیق یافتند ولی همگی با صمیمیت و از صمیم قلب به انجام وظیفه ادامه می‌دادند. آقای دومکنم de Mecquenem عضو هیئت جای او را گرفت و لیاقت و شایستگی فراوانی در اداره‌ی حفاریات شوش از خود نشان داد. آقایان بوندو (M. Bondoux) و پزار Pézard به حفاریات راجس نزدیک شهر ری پرداختند (۱۹۰۰ میلادی) آقای گیفری (Guiffrey) وابسته‌ی موزه لوور و آقای هانری ویوله (Henri Viollet) هم از سال (۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲) در این امر شرکت داشتند. آقای فوسی Fossey استاد کوللژ دو فرانس در شهر اکباتان (همدان) به حفاری پرداخت و در نظر داشت باقیمانده قبور استرومردخای را کشف نماید (Esther et Mardochée) کمی قبل از شروع جنگ جهانی این دانشمند شخصا "عملیات حفاری‌ی کارگاه فیروزآباد در راجس نزدیک شهر ری را راهنمایی می‌کرد. و بالاخره کاوشهای امانزاده ذوالفقار در خارک در ۱۹۱۹ انجام پذیرفت.

چه‌کسی می‌تواند منکر جسارت و پشتکار این پیشگامان باستانشناسی و علم‌گردد.

انحصارات فرانسه

فرمان شاهی مورخه ۱۱ اوت ۱۹۰۰ "انحصار دائمی و همگانی انجام کاوشها و خارج ساختن اشیای هنری و باستانشناسی را در سر تا سر کشور ایران" به فرانسه واگذار می‌نماید. این امتیاز شامل کاوش در کلیه زمینهایی که در داخل محدوده مالکیت خصوصی یا املاک دولتی قرار گرفته است، بدون مشخص ساختن حدودی بر آن، می‌گردد و هیچگونه حفاری، جستجو یا عملیات دیگری در هیچ منطقه‌ای بدون اجازه‌ی دولت فرانسه نباید انجام گردد.

معهدا تنها کلمه امتیاز انحصاری کافی بود که دیرپا زود مجلات و روزنامه‌های خارجی را بر آن دارد که هیئت باستانشناسی ما را به اتهام کم کاری و تعلل در انجام کاوشها و عدم بهره‌برداری کامل هم‌میهنان ما از امتیازشان مورد حمله قرار داده، از ایشان انتقاد نمایند.

در ژوئن ۱۹۰۵ (خرداد ۱۲۸۴ شمسی) یک دانشمند جوان آلمانی که از بغداد از

طریق پشت کوه به دزفول مسافرت می‌کند از مقابل کارگاههای حفاری فرانسه در شوش عبور می‌نماید بدون اینکه آنها را مورد بازدید قرار دهد. هنگامی که به چند نفر از اهالی ایلات آن منطقه برخورد می‌نماید از ابراز احساسات غیردوستانه نسبت به هم‌میهنان فرانسوی، عضو هیئات باستانشناسی‌ما کوتاهی نمی‌ورزد. او بحدی در این امر زیاده‌روی می‌کند که مردم محلی که با فرانسویان رابطه خوبی داشته‌اند حاضر نمی‌شوند او را اسکورت و راهنمایی نمایند در نتیجه جوان آلمانی بوسیله سارقین مورد دستبرد قرار می‌گیرد بطوریکه غیر از لباسهای تنش هرچه داشته است دزدان از او می‌گیرند.

او گناه همه بدبختیهایش را به گردن هم‌میهنان فرانسوی‌ما می‌اندازد که در منتهای بی‌احتیاطی نخواستند است از آنها طلب کمک و همراهی نماید و با ادعاهایش در صدد برآمد افکار عمومی کشورش را بر علیه فرانسویان و هیئات باستانشناسی‌ما برانگیزاند.

هنوز آتش هیجانات این حادثه کاملاً خاموش نشده بود که تبلیغاتچی‌های ماورای رود رن^۱ حمله تبلیغاتی دیگری را که در نوع خود ناجوانمردانه‌تر از اولی بود با هدف کم‌ارزش جلوه دادن تحقیقات علمی‌ما شروع نمودند.

یکی از مجلات باستانشناسی آلمانی بنام اوربانتالیشه لیتراتورزیتس—*Orientalische Litteratur Zeitung* خود را بلندگوی تبلیغات مفرضانه جدیدی ساخت که نشریه تاگلش روندشو *Taegliche Rundschau* بر علیه ما آغاز کرده بود. مجله باستانشناسی مزبور در شماره ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ خود اظهار می‌داشت: "ایران در آینده نزدیکی بر روی حفاریهای کاوشگران آثار باستانی باز خواهد بود. وزیر فعلی آموزش و پرورش مخبر السلطنه^۲ بخوبی لزوم و اهمیت جستجوهای علمی را درک می‌نماید. وی تصمیم گرفته است برای تسهیل آموزش تاریخ دوره‌های گذشته، قانونی را در زمینه حفاریات باستانشناسی از تصویب مجلس بگذراند."

زمان این حمله تبلیغاتی در لحظه‌ای بسیار مناسب برای بتوپ بستن انحصارات باستانشناسی فرانسویان انتخاب شده بود. در فردای به‌ثمر رسیدن انقلاب مشروطه که شهروندان جدید سرمست از باده پیروزی و غرور ملی شعار دلنشین: "ایران برای ایرانی‌ها است" سرداده بودند و موجب می‌گردید بعضی از میهن‌پرستان تحریک شده کمکها و همدردیهای صمیمانه‌ای فرزندزاده‌های انقلابیون ۱۷۸۹ فرانسه را در دوران انقلاب و شادی و شادکامی ایشان را از به‌ثمر رسیدن انقلاب به‌دست فراموشی سپرده امتیازات

۱- اصطلاح فرانسویها برای اشاره به آلمانیها و اطریشیها

۲- در حال حاضر استاندار آذربایجان است "زیرنویس مولف"

حفاریهای ایشان راهم درکنار بقیه امتیازات انحصاری غارتگرانه‌ی نفت و غیره قراردادده تصمیم به لغو آن گیرند.

درمیان امتیازاتی که واگذاری آن ازطرف شاهان مستبد به کشورهای خارجی موردایراد قرار می‌گرفت انحصار کاوشهای باستانشناسی که "از یک دیکتاتور در قبال خوشیهای سفر پاریس" اخذ شده بود بچشم می‌خورد دست آلمانیها در پناه همی این توطئه‌ها به راحتی آشکار بود. وزیر جدید آموزش و پرورش، سهام الدوله با آنها صمیمی و مجری توطئه‌های آنها بود.

روز ۱۲ ژوئن ۱۹۱۱ (۲۲ خرداد ۱۲۹۰ شمسی) یک طرح قانونی که کلیه‌ی تضمینهای موجود در قبال امتیازات حفاری ما را به هیچ می‌شمرد تقدیم مجلس شد. این طرح کلیه جستجوهای باستانشناسی را در سرتا سر خاک ایران بدون اجازه قبلی دولت ایران ممنوع می‌ساخت و دولت از ۲۰ تا ۴۰ درصد آثار یافت شده را دریافت می‌داشت.

علل اظهار شده برای تصویب چنین قانونی دارای جنبه‌های اخلاقی و سیاسی بود؛ قانونگذار می‌خواست با تصویب این قانون از طرفی از سرقت اشیاء عتیقه که غالباً "اتفاق می‌افتاد جلوگیری نماید و از طرف دیگر کاوش در این زمینها را مطابق با شرع اسلام سازد که برحسب آن زمین و گنجینه مدفون در آن زمین به صاحب آن تعلق دارد و لاغیر.

هیئات علمی ما در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۳ (۲۷ مهر ۱۲۹۲ شمسی) به این قانون اعتراض کرد و آقای لوکونت M. Lecomte سفیر ما در ایران بدنبال دخالت سرسختانه‌ای موجب شد این طرح قانونی حتی برای بحث و تصویب به مجلس شورای ملی هم برده نشود.

حفاریهای ما تا ۱۹۱۴ بلاانقطاع ادامه داشت. در این سال که جنگ بین فرانسه و آلمان شروع شده بود دانشمندان فرانسوی کارگاههای حفاری را برای عزیمت به فرانسه و خدمت به میهن ترک نمودند ولی دولت جمهوری فرانسه سعی نمود حقوق مسلم خود را حفظ نماید از اینرو در دسامبر ۱۹۱۴ تصمیم گرفته شد که آقایان شیل Scheil و مکم Necquenem تا پایان دوره جنگ به عنوان مدیریت اسمی کارگاهها در ایران باقی بمانند.

تشکیلات و وسائل کار عملیات حفاری

اگر بخواهیم جستجوهای باستانشناسی به نتیجه مطلوب برسد لازم است که یک طرح منطقی به مرحله عمل درآید. دانشمند باستانشناس، بمحض آنکه روی زمین محل کاوش

رسید، باید درصدد تهیه محل استقرار برای خود و همراهانش برآید که حتی‌الامکان راحت‌تر باشد قبل از هر اقدامی کارمندان و وسائل کارش را در پناهگاه امنی جای می‌دهد، محل‌هایی که در آن باید اکتشاف صورت پذیرد و همچنین تقدم و تاخر و نظم را که عملیات باید به‌ترتیب در آن اجرا گردد مشخص می‌سازد. در این انتخاب سهم عمده‌ای به‌شانس بستگی دارد که آیا در اولین حفاری به آثاری برخورد گردد یا خیر؟ سپس رئیس هیئات طرز ترکیب کارگاه‌ها، سمت و جهت ردیف‌هایی که باید حفر گردد معلوم می‌سازد. پس از این مقدمات درصدد استخدام دستجات کارگر از بین اهالی ایل یا منطقه‌ای که عملیات در آن صورت می‌پذیرد، برمی‌آید، بالاخره دستور پخش و تقسیم لوازم حفاری را در بین ایشان صادر نموده عملیات را شروع می‌نماید.

در شوش آقای دومرگان ابتدا به آکروپول حمله می‌کند که در آنجا نائل به کشف غنائم باستانشناسی بسیار گرانبهایی می‌گردد.^۱ او ۱۲۰۰ کارگر محلی استخدام می‌کند که تحت نظارت سرکارگرهای فرانسوی و رؤسای کارگاه محلی انجام وظیفه می‌نمایند. دسته‌های خاکبرداری از ۶۰ کارگر تشکیل یافته است: ۲۰ نفر کلنگ‌زن و ۴۰ نفر بیل‌زن، ۱۰ نفر چرخ‌بر و دو نفر مامور خالی کردن واگن‌های دستی دکوویل^۱ که از خاک پر شده‌است خواهند بود. چون این ساز و برگ کفایت عملیات را نمی‌کند دسته‌های دیگری با سبدهای حصیری کار می‌کنند زیرا چرخ دستی در این نواحی وجود ندارد.

گودها معمولاً ۲۰ متر عمق در ۱۵ متر عرض حفاری می‌شود، یک دسته عمده که دارای واگن است معمولاً روزی ۴۰ متر مکعب خاکبرداری می‌کند و این روش علمی و اساس حفاری است که معمولاً "بوسیله متخصصان حفاری مورد عمل قرار می‌گیرد. معامله‌گران ایرانی یا یهودیان که بطور قاچاق به حفاری می‌پردازند چون وقت کافی برای حفر گودهای وسیع را نداشته عجله دارند هرچه زودتر عملیات خود را پایان بخشند از اینرو سوراخهای متعدد و عمیقی در زمین حفر می‌نمایند و هر چیزی را که برحسب اتفاق بدست آنها می‌افتد به آن قناعت می‌ورزند. خاک‌هایی که به این طریق زیر و رو شده است مانند زمین‌های راجس نزدیک شهرری - دیگر از نقطه نظر علمی برای کاوشهای بعدی غیرقابل استفاده می‌گردد.

حمل و نقل آثار مکشوفه زحمتش بمراتب بیشتر از نگهداری و حفاظت آنها است که

۱- Wagons Décauville اطاقکهای کوچک بارگیری ۴۰ سانتیمتر در ۶۰ سانتیمتر

که روی خط آهنهای قابل حمل برای بارگیری در کارگاهها مورد استفاده قرار می‌گیرد و بنام سازنده اش شارل دکوویل صنعتکار فرانسوی معروف نامیده می‌شود (م)

از روز اول در کاخ شوش نگهداری می‌شود، این کاخ که بر تمام دشت اطراف خود کاملاً مسلط است، بوسیله موسیو دومورگان به اینکار اختصاص یافت تا بتواند آثار بدست آمده را در آن نگهداری و جهت ارسال آن در شرائط مطمئن به فرانسه بسته‌بندی و آماده نماید. قبل از او آقای دیولافوا مجبور شد از باقیمانده‌ی چوبهائی که در اطراف یافته بود، بدهد جعبه‌هائی بسازند سپس آنها را بوسیله گاریهائی که با وسائل موقتی ساخته بود به اولین بندر خلیج فارس منتقل و از آنجا به فرانسه ارسال دارد.

با استفاده از این تجربه آقای دومورگان ۳۰۰ صندوق قابل پیاده و سوار کردن مجدد در پاریس تهیه و به‌مراه خود آورده بود بطوریکه هر یک از آنها در یک لنگه بار شتر قابل بارگیری و حمل بود. بد لطف این پیش‌بینی و تمهیدات اشیاء اکتشافی در شوش بدون کوچکترین صدمه‌ای به پاریس واصل گردید.

دشمنان باستانشناسها

اصولاً "آب و هوای خوزستان برای اروپائیان ضعیف‌کننده است. درجه حرارت بطور معمول در آفتاب به ۶۰ درجه سانتیگراد و در سایه به ۳۵ درجه می‌رسد، هر بی‌احتیاطی در شوش خطرناک است و احتمال ابتلای به یک حمله تب بعلاوه امراض واگیردار همه‌گیر چون وبا، تیفوس که بوسیله ایلاتیهای در حرکت به آسانی قابل انتقال و اشاعه است در کمین باستانشناسی که در وضعیت بهداشتی بدی زندگی می‌کند، نشسته است.

ولی این تنها خطرات و محذورات یک اقامت نسبتاً طولانی در این نقطه از سرزمین ایران نیست. رسیدن فرانسویان که با خود مقدار معتدله‌ی اثاثیه و لوازم نامانوس جهت اهالی آن مناطق به‌مراه داشتند موجب اشاعه اخبار عجیب و غریب درباره ارزش ثروتها و گنجینه‌هائی که ایشان در خلال حفاریهای خود بدست خواهند آورد، می‌گردید و خواهی نخواهی دیگر ولع و آزمندی قبایل اطراف را که از اعراب، لرها، سگوندهای نیمه‌جنگجو و نیمه غارتگر تشکیل یافته است بجوش می‌آورد، قبائلی که اغلب پس از نهب و غارت اموال به ترکیه گریخته سرحدات ترک ژاندارمهای ایرانی را از تعقیب و دسترسی به آنان باز می‌دارد.

قبلاً در سال ۱۸۸۵ در جریان اولین اکتشافاتش آقای دیولافوا و همراهانش هدف عملیات این دزدان دست نیافتنی قرار گرفته بودند. دولت وقت ایران اجازه‌ی ادامه‌ی عملیات هم‌میهنان ما را با سلب مسئولیت از خود و تنها وقتی صادر نمود که آنان حفاظت از خود را در مقابل هرگونه خطری پذیرا شدند.

سرنوشت آقای دومورگان و هیئت همراهش بین سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۱۲ (۱۲۷۷ و

۱۲۹۱ شمسی) بهتر از همکار قبلیش نبود. چندین مرتبه کاخ شوش مورد حمله قرار گرفت و ۱۵ سربازی که مأمور محافظت از آن شده بودند فاقد مهمات جهت دفاع در مقابل حمله کنندگان بودند، در آن موقع فرانسویان دفاع از خود را برعهده گرفتند هرکس به نوبه خود ساعتی از شب را کشیک می‌دهد، هر شب صدای شلیک تیری بلند می‌شود و زوزه شغالی به آن جواب می‌دهد و این علامت ارتباط غارتگران است. علیرغم هوشیاری کشیکهای شب معه‌ها اسب‌ها و قاطرهایی به یغما می‌رود. فقط شبهای ماهتاب استراحت جزئی برای مسئولان کشیک و حفاظت از مهمات به‌مراه دارد. گاهی یغماگران از قشائیهایی هستند که از ترکیه به ایران می‌آیند و پس از انجام دستبرد خود به همانجا برمی‌گردند. بنابراین رسیدن به آنها غیرممکن است آقای دومکنم از این شکایت دارد که در مارس ۱۹۰۷ همه شب شبگردها از کارگاهها سرقت می‌نمایند حتی وارد صحن حیاط کاخ شوش شده ریل‌های راه‌آهن دکوویل را پیاده کرده با خود می‌برند.

در ۱۹۱۲ در جریان یک مسافرت اکتشافی آقای هانری وپوله از سربازان غیرمسئولی که بنام تفنگچی هیئات را همراهی می‌نموده‌اند شکایت می‌کند و اظهار می‌دارد که نامبردگان با تهدید اسلحه مبالغ هنگفتی پول از ایشان مطالبه می‌کرده‌اند. این اخلاق و رفتار سربازها بهیچوجه تغمیری نکرده است. همین تصادفات برای خود من بهنگام عبور از شهرهای ایران در بهار سال ۱۹۲۱ رخ داد.

در سپتامبر ۱۹۱۵ بهنگام غیبت فرانسویان، کاخ شوش مورد حمله و تاخت و تاز افرادی از ایل - عمله ۱ قرار گرفت که پس از فرار دادن محافظین، کاخ و محتویات آن را مورد دستبرد قرار دادند و خسارت هنگفتی به آن وارد آوردند.

دو سال بعد همین عملیات خلاف قانون در همدان تکرار گردید. هیئات دوفوسی در این شهر مقادیر معتنابهی اثاثیه و لوازم حفاری باقی گذاشته، آنها را تحت محافظت معاون مدرسه آلیانس اسرائیلی‌ها قرار داده بود. نامبرده برای مخفی کردن آنها، لوازم مزبور را در انباری جای داده و جلوی درو پنجره آن را دیوار کشیده بود. هنگامی که همدان بوسیله ترکها اشغال شد این لوازم از دستبرد ترکها در امان ماند ولی با ورود روسها کلیه لوازم مورد دستبرد و سرقت قرار گرفت.

یغماگران همواره دزدان مسلح نیستند، بعضی تجار بی‌وجدان این اشیاء را می‌شناسند و می‌دانند که اشخاص عادی و حتی موزه‌های خارجی پولهای جالبی برای بدست آوردن این اشیاء می‌پردازند. دلالتان خام طمع وقتی خودشان مستقیماً "به حفاری نمی‌پردازند

درصدد فاسد کردن و فریفتن کارگرانی برمی‌آیند که در کارگاهها به کار مشغولند و آنان را وادار می‌سازند اشیاء مکشوفه را سرقت نموده به ایشان بفروشند.

رشوه‌بازی و خرید قاچاق لوازم به سرعت توسعه می‌یابد، در ماه اکتبر ۱۹۰۸ هیئات فرانسوی درصدد مصادره و توقیف یک‌انبار از آجرهای فلزی برمی‌آید که بوسیله یهودیهای شیراز خریداری شده بود. آنها درنظر داشتند آن را به یک روزنامه‌نگار خارجی درحال عبور از شیراز بفروشند. ازطرفی هم دینان یهودی همدانی آنها در اواسط سال بعد دست به حفاریهای قاچاق در آستانه از توابع سلطان‌آباد می‌زنند. آنها موفق به کشف میناهای ایرانی متعلق به عهد اشکانیان و سکه‌های رایج باستانی با نوشته‌هایی به خط یونانی می‌شوند. طرز عمل آنها برای انجام حفاری نشانه حسن ابداع ایشان است اولاً "زمینی را که درنظر دارند حفاری نمایند مشخص نموده مسیر رودخانه‌ای را که از نزدیک آن می‌گذرد تغییر داده آب را بر روی زمین موردنظر عبور می‌دهند. هنگامی که زمین آن منطقه خوب خیس خورد آب را بر بستر اولیه رودخانه برمی‌گردانند آنوقت باکمال راحتی و بدون زحمت زیاد به سرگرمی غیرقانونی خود می‌پردازند.

مقارن همین ایام بازاریهای طهران در بعضی مغازه‌های آن قطعات کاشی بسیار زیبا و ارزشمندی را به معرض خرید و فروش قرار داده بودند که از حفاریهای راجس نزدیک شهر ری بدست آورده بودند. این حفاریها همانند حفاریهای سلطان‌آباد و شیراز مخارجش بوسیله خارجیها تامین می‌گردید.

این سوداگران یهودی یا ایرانی، تنها افرادی نبودند که با زیرپا گذاشتن حق انحصاری ما به حفاریهای غیرقانونی می‌پرداختند؛ در همین تهران هنوز خاطره آن مترجم بسیارمشهور سفارت انگلیس درخاطره‌ها باقی است که یا برای خودش یا بدستور رؤسایش آشکارا با یکی از باندهای قاچاقچیان محلی شرکتی تشکیل داد و به حمل و فروش اشیاء مکشوفه بوسیله همدستانش در اروپا اقدام نمود. حتی یکی از سفرای بریتانیائی تا آنجا پیشرفت که درصدد انجام حفاریهای در راجس، در دو قدمی پایتخت، برآمد و در مقابل اعتراضات شدید نماینده کشور ما او به این بهانه مسخره متعذر گردید که این کار از روی آداب‌دانی برای خوش خدمتی به خانم محترمی از اطرافیاناش انجام گرفته است که حفاری یکی از سرگرمی‌های موردعلاقه مشارالیها می‌باشد!

بعدها اشیاء مکشوفه در یکی از حراجیهای لندن بنا به تقاضای دولت فرانسه توقیف و تصاحب گردید. معمولاً دانشمندان انگلیسی درستکاری بیشتری از خود نشان می‌دهند چنانکه آقای باگ M. Bagge نماینده بریتیش موزیوم تقاضای کسب اجازه از دولت فرانسه جهت انجام حفاریهایی در ویرانه‌های سلطان‌آباد (سال ۱۹۱۰ - ۱۹۱۲) و خرابه‌های

راجس (در سال ۱۹۱۳) و همچنین در منطقه ساوه و آوه (نزدیک قم) در سال ۱۹۱۴ به عمل آورد و موافقت کشر ما را با تقسیم مساوی اشیاء مکشوفه بین دو کشور تحصیل نمود.

اخیراً "نیز بعضی از افراد تبعه کشورهای اروپائی برحسب موازین وجدانسی شرافتمندانه اقدام نمودند؛ یکی از افراد سرشناس روسی که به او پیشنهاد کاوش در ملکی از املاک ظل السلطان شده بود این پیشنهاد را محترمانه رد نمود. همینطور از یک سفیر قدیمی بلژیک که برای انجام حفاری در تپه‌هایی تقاضا شده بود نامبرده محترمانه جواب داد: "که او از این نانها نمی‌خورد."

گاهی اشکالات حفاری از تعصبات مذهبی اهالی محل و یابی‌حالی ماموران دولتی ناشی می‌گردد.

از همان اولین روزهای ماموریت حفاریش در ۱۸۸۵، آقای دیولافوا با کینه‌ی خاموش اهالی اطراف منطقه شوش مواجه گردید؛ بمحض ورود فرانسویها به دزفول این شایعه را در افواه منتشر ساختند که این بی‌دین‌ها آمده‌اند تا مقبره حضرت دانیال پیغمبر را که مورد پرستش و احترام پیروان تمام مذاهب است به زور تصاحب نمایند. بزودی جهاد یا جنگ مقدس بر علیه کفار آغاز گردید و یک گروه ۸۰۰ نفری سر تا پا مسلح میسیون باستانشناسی را مورد حمله قرار داد بطوریکه اگر دخالت سخت و شدید پیشوای مذهبی‌شان، شیخ محمد طاهر، در میان نبود زندگی کلیه اعضاء هیئات در خطر جدی قرار می‌گرفت. تاریخ انحصار حفاریات باستانشناسی ما در طول بیست سال اخیر که از عمر آن می‌گذرد آکنده از یک رشته واخواهیهای طولانی از طرف سفیر کشور ما در تهران بر علیه بی‌تفاوتی شخصیت‌های دولتی بوده است. آقای دومورگان همینکه در سال ۱۹۰۹ می‌خواهد عملیات حفاری خود را در زمینی که گویا جزو املاک شعاع السلطنه از خویشان نزدیک شاه است شروع نماید بلافاصله با اقسام و انواع مخالفتها و کارشکنی‌ها مواجه می‌گردد. سال بعد آقای گی‌فری M. Guiffrey اظهار می‌دارد: کافی است کارگاهی در یک گوشه از کشور گشوده شود فوراً "مالک خصوصی برای زمین مورد حفاری و ملک مربوطه آن پیدا می‌شود. ملک خصوصی که سند آن بخصوص برای چنین موقعیتی تهیه گردیده است."

در ابتدای سال ۱۹۱۴ آقای دوفوسی که در اکباتان (همدان) با تعصبات خشک اسرائیلیها مواجه شده بود، هنگامی که می‌خواهد برای اکتشافات خود در ناحیه راجس بکار پردازد خود دولت در صدد اعتراض و جلوگیری از کار او بر می‌آید زیرا کارگران حفاری وارد زمینی شده بودند که متعلق به دولت و جهت احداث باغ میوه در نظر گرفته شده بود.

سالها قبل در نقطه‌ای از همین ناحیه اتفاق مضحکی روی داده بود که در عین حال عدم توانائی ماموران دولت و طرز تفکر عصیان زده بعضی از ساکنان آن منطقه را به اثبات

می‌رسانید :

در ماه اکتبر ۱۹۰۹ دو دانشمند فرانسوی بنامهای آقای بوندو M. Bondoux و آقای پزار M. Pézard عضو هیئات حفاری تصمیم می‌گیرند در اطراف راجس دسته‌به‌یک سلسله حفاریهایی بزنند. ایشان وسائل کار کافی و لازم، دسته‌های کامل کارگری را تهیه و از طریق دشت ورامین بطرف دهکده قلعه‌نو می‌روند تا در آنجا، در انتظار ورود کارمند ایرانی که طبق موافقتنامه سال ۱۹۰۰ باید سمت معاونت ایشان را داشته باشد و در محل حفاری حاضر باشد، کار خود را شروع نمایند.

پس از هشت روز کار و جستجو ایشان باقیمانده یک دیوار قدیمی را با خاکبرداری اطرافش از زیر خاک خارج می‌سازند ولی روز ۲۱ اکتبر، طرف بعد از ظهر، سه نفر اشخاص عادی به رئیس هیئات مراجعه و اظهار می‌دارند: "این تپه‌ی مورد حفاری ملک شخصی ایشان است و عملیات در آن باید بلافاصله قطع گردد و کارگران را از ادامه کار ممنوع نموده بایشان دستور می‌دهند فوراً "محل کار را ترک نمایند و این کاری است که کارگران در انجام آن به خود تردیدی راه نمی‌دهند و بلافاصله کارگاه را ترک می‌گویند.

سفیر فرانسه هنگامی که از این پیش‌آمد مطلع می‌گردد به شخصیت‌های ایرانی اعتراض می‌نماید. ایشان دستور ادامه امور حفاری را در انتظار روشن شدن وضع مالکیت مالکین دروغی صادر می‌نمایند. باستان‌شناسان که حالا کاملاً "از موقعیت خود مطمئن شده‌اند به قلعه‌نو مراجعت می‌نمایند و حتی این دفعه چهار نفر قزاق مسلح هم به‌همراه خود دارند که دولت ایران در نهایت لطف در اختیار ایشان قرار داده است.

سپس در روز مراجعتشان هنوز عملیات حفاری تازه شروع شده است که یک‌باند افراد ناشناس مسلح زمین محل حفاریها را تسخیر نموده ضمن نشان دادن نامه فتوایی‌ای که ادعا می‌کنند بخط مجتهد بزرگ حضرت شاه عبدالعظیم نوشته شده است زمینهای مزبور مربوط به یک مزرعه وقفی است و انجام هرگونه تصرفی در زمین وقفی مخالف شریعت اسلامی محسوب می‌گردد. بنابراین ادامه کاوشها در این تپه‌ها کفر و حفر کننده ملعون خواهد بود!

حقیقت آنست که طمع همگانی تحریک شده است و هر کسی انتظار دارد سهمی از گنجینه‌ای که شایع شده است فرانسویان در شرف دستیابی به آنند دریافت دارد.

این دفعه قضیه خیلی شورشور است آقایان بوندو و پزار تصمیم به ترک عملیات می‌گیرند. آنها وسائل حفاری خود را می‌فروشند و از ادامه عملیات حفاری چشم‌پوشی می‌کنند. ایشان مجبورند پس از چهار هفته کار و کوشش و تحمل مخارج عملیات حساسی را در نتیجه بدرفتاری مردم محل و عدم قدرت دولت محلی رها ساخته راه مملکت خود را

درپیش گرفته برای همیشه ایران را ترک نمایند .

نتایج حفاری ما

امپراطوری ایران، این چهارراه تلاقی تمدنهای باستان، برای باستان‌شناسان یک منطقه اکتشاف عالی و سرشار از آثار باستانی به حساب می‌آید .

حفاریهای تخت جمشید در سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ اجازه دستیابی به قسمتهای مهمی از دکوراسیون کاخ خشایارشا و داریوش و همچنین دکوراسیون نقوش برجسته و مشهور سپاه جاویدان که بوسیله هرودوت شرح داده شده بود نقوش برجسته شیرها، سنگهای منقوش، سکه‌ها، سنگ نبشته‌های میخی، اسکلت‌ها و بیش از ۵۰۰ تکه اشیاء مختلف از زمان پارتها و ساسانی‌ها را به آقای دیولافوا داد که آنها را با خود به پاریس برد .

ولی این اکتشافات ارزنده که در موزه‌ی لوور (Musée du Louvre) ما جای گرفت خیلی کم به روشن شدن تاریخ باستان ایران کمک نمود . تاریخ سرزمینهای ایلام ، رقیب سرفراز بابل و نینوا هنوز در تاریکی و محاق سایه هزار ساله باقی مانده بود .

باید منتظر ماند تا مطالعات و کارهای تحقیقاتی علمی آقای دومورگان و همکارانش شروع شود تا اسرار سالیان دراز که در زیر خاک پنهان مانده بود روشن گردد . در پرتو تحقیقات و کاوشهای نامبردگان که درکمال صبر و حوصله انجام گرفت تاریخ ایلام توانست در سراسر دوره‌اش بازسازی و روشن گردد . در حال حاضر ما به‌خوبی تاریخ این سرزمین باستانی را، حتی انواع حیوانات و نباتات اختصاصی آن را می‌شناسیم . نقشه ساختمانی خرابه‌های استان سوزیان دیروز یا خوزستان امروز و اطراف آن تهیه گردیده است بالاخره در میان زیباترین قطعات مکشوفه می‌توان ستون‌های کتیبه‌دار مانچیچیتو — سو (Manitchtou-Sou) و نارام — سوی (Naram-Sui) را نام برد که مربوط به قرن چهارم قبل از میلاد و دوره سلطان بزرگ همورابی است که بر روی آن اولین متون قانونی حک گردیده است و تا این تاریخ بعنوان اولین قوانین موضوعی اجتماعات بشری شناخته شده است .

برای آنکه بتوان به درجه‌ی اهمیت این گنجینه‌های مکشوفه و ارزش باستان‌شناسی آن پی برد کافی است کتب علمی و دانشمندان آقای دیولافوا و بخصوص آثاری که بوسیله آقایان دومورگان و شیل، منتشر گردیده است مورد مطالعه قرار گیرد . به لطف کوشش این دانشمندان تاریخ ایران تا چندین قرن قبل از میلاد هم روشن و بازسازی گردیده است حتی نواده‌ها و اخلاف این نژاد سرفراز اولین افرادی بودند که از شناختن تاریخ کشور و اسلاف خود شگفت‌زده گردیدند .

معهدا هنوز کوشش غول‌آسایی برای روشن شدن تاریخ شهر نیشابور باقی مانده است که کار فردای باستانشناسان ما را تشکیل می‌دهد. در خراسان، خرابه‌های نیشابور عهد عتیق که پایتخت پارتها بود و کتابخانه‌اش یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های دنیای باستان بحساب می‌آمد. چنین بنظر می‌رسد که این کتابخانه دارای ترجمه کلیه کتب نویسندگان یونان و همچنین ۲۲ جلد کامل کتاب مقدس اوستا بوده است که متأسفانه چندین جلد آن امروز برای ما ناشناخته و مفقود شده است. مغولهای وحشی پیروز، گویا شهر را از بنیان فرو ریختند و جریان آب رودخانه‌ای را برگردانیده بر خرابه‌های آن آب بستند. آیا می‌شود گفت که کلیه آثار آن از بین رفته است؟ که زمین آن بعضی از این دست‌نبشه‌ها را که دانشمندان ما از فقدان آن تأسف می‌خورند هنوز در پناه خود حفظ نموده می‌تواند روزی آن را بما بازگرداند؟

اینک باید بفکر زیر و رو کردن خرابه‌های ایوان کی در دروازه‌های بحرخرزباشیم که در زمان گذشته یکی از شهرهای با استحکامات دفاعی مهم بود، ولی نتوانست بیشتر از بقیه شهرها در مقابل دشمن مهاجم مقاومت نماید، همانجائی که خیلی‌ها آن را محل صحیح شهر راجس به حساب می‌آورند. همین دیروز بود که در غارهای ترکستان در مناطق کم‌ارتفاعتر کوهستانهای فلات پامیر، روی همین جاده‌ی مسیر مغولها، اثرات زیبایی از هنر و ادب باستانی ایرانیان کشف گردید که قبلاً "در آنجا مخفی کرده بودند".

عملیات فردا

ما بایستی حقوق انحصاری کاوشهای باستانشناسی را در سر تا سر امپراطوری وسیع ایران حفظ نمائیم. ولی آیا بی‌مناسبت نخواهد بود که برای همیشه مفاد قرارداد ۱۹۵۵ را لازم‌الاجرا بدانیم بدون آنکه در بعضی از مواد و مقررات آن تغییرات مناسبی را بوجود آوریم تا عملی ساختن آن را هرچه مشخص‌تر و روشن‌تر گرداند؟ من اینطور فکر نمی‌کنم. اما در مورد روابط دولت ایران و هیئات نمایندگی بایستی طی موافقتنامه‌ای زمینها و املاک موقوفه مشخص و بوسیله سند مطمئن و بنجاق قابل اطمینانی وقف بودن آن ثابت گردد، در اینصورت زمینهای وقفی از قرارداد مستثنی خواهد بود. در مورد اشجار مسیر حفاری این نکته نیز باید مشخص گردد که ما به بقای هر درختی که در محل حفاری قرار گرفته باشد آنهم در کشوری که تا این حد درخت سبز کم و نادر است، احترام می‌گذاریم و از کاوش اطراف آن که موجب خسارت به سلامت و رشد آن شود خودداری می‌نمائیم. وانگهی لازم است از دولت ایران خواسته شود نماینده‌ای که بعد از این جهت حضور در محل حفاریها اعزام می‌دارد نباید تنها یک کارمند ساده اداری باشد بلکه ضرورت

ایجاب می‌نماید که او یک دانشمند حقیقی، آشنا به خطوط و نوشته‌های باستانی و قدیمی باشد و بعنوان نماینده دولت ایران در محل کاوشها شرکت داشته باشد.

در مورد بهائی که دولت ایران بابت هر حفاری جدید دریافت خواهد داشت باید قبل از شروع هر نوع عملیات حفاری انتخاب آن به دولتمردان ایرانی واگذار گردد که آنها دولت ایران مایل است بابت اجاره زمینهای محل حفاری مبلغ ثابتی وجه نقد دریافت دارد یا ترجیح می‌دهد نیمی از اشیاء مکشوفه را بابت سهم خود تصاحب نماید؟

اما در مورد زمینهای متعلق به اشخاص خصوصی کاملاً "امکان سازش بین منافع ایشان، قوانین فقهی شیعه و منافع کشور فرانسه وجود دارد. دانشمندان ما اصولاً باید حق کاوش در تمام زمینهای ایران را داشته باشند خواه زمین موردنظر متعلق به دولت، یا به افراد خصوصی باشد. درحقیقت انجام عملیات نوعی کاوش برای اهداف و منافع علمی می‌باشد که هدفی عام‌المنفعه است.

شخصی که مثلاً "برای زمینی یکسند مالکیت در دست دارد باید قبل از اولین ضربه کلنگ و خاکبرداری، موافقت کتبی خود را مبنی بر انجام حفاری در زمین ملکیش در مقابل دریافت مبلغ معینی وجه نقد یا تصاحب نیمی از اشیاء مکشوفه، اعلام دارد.

چه بسا ممکنست اتفاق بیفتد که مالکی درنظر داشته باشد، برحسب علائم و آثار، در زمین ملک‌ی خودش حفاریهای باستانشناسی را معمول دارد در اینصورت من پیشنهاد می‌کنم که هیئات باستانشناسی فرانسه را مطلع سازد تا خواه بوسیله متخصصین و کارگران خود با همان شرائط ذکر شده قبلی عملیات را انجام دهند و یا آنکه خود ذینفع عملیات را انجام دهد ولی در هر صورت مقداری از اشیاء مکشوفه بعنوان سهم حق امتیاز باید به دولت فرانسه تحویل گردد.

از زمان پایان جنگ جهانی وضع هیئات باستانشناسی ما در ایران کاملاً "مبهم و پا در هوا است از اینرو فوق‌العاده مهم است که تکلیف آن را روشن کنیم و اجازه ندهیم این وضع نامطلوب بهمین منوال ادامه یابد.

آقای مکم^۱ Hecquenem که عملیات آقای دومورگان را ادامه می‌دهد در پایان سال ۱۹۲۰ مسافرتی تحقیقاتی به شوش نمود و در ابتدای سال ۱۹۲۱ باتفاق معاونش آقای نوویل Neuville، عملیات اکتشافی را در آنجا شروع کرد. بایستی بر اعتبار ناچیزی که در اختیار این دانشمندان از طرف دولت فرانسه گذاشته شده است تاسف خورد زیرا مبلغ این اعتبار به آنها اجازه نداد عملیات حفاری که پایان خوشی را نوید می‌داد، ادامه یابد. درحقیقت ایشان مقبره‌های کوزه‌ای را کشف کرده بودند که از نقطه نظر باستانشناسی و تاریخی بسیار با اهمیت تلقی می‌شود.

اعتبار ۱۳۵/۰۰۰ فرانکی قبل از جنگ ابتدا فقط نصف آن مورد تصویب قرار گرفته بود که پس از پی‌گیری و مکاتبات مفصل بمبلغ ۱۱۶۰۰۰ فرانک ترقی داده شد. حال تصورش را بکنید که با این مبلغ مسخره چه کاری را می‌توان از پیش برد آنهم در حالی که مسافرت به ایران که قبلاً "برای هر نفر ۲۰۰۰ فرانک هزینه برمی‌داشت امروز برای هریک مسافر به بیش از ۱۲۰۰۰ فرانک ترقی کرده است؟ وقتی از روی این بودجه ناچیز قرار باشد مخارج چاپ نشریه‌های هیئات اعزامی هم کسر گردد؟ وقتی بهای دستمزد و زندگی نسبت به سال ۱۹۰۰ چهار برابر شده است؟ دوره‌ای که آقای دومورگان یک کارگر را برای یک قران در روز استخدام می‌کرد، که خیلی هم از آن راضی بود، این واحد پول ایران معادل ۵/۴۸ فرانک فرانسه می‌ارزید در صورتیکه هر یک قران امروز با یک فرانک تسعیر می‌شود بنابر این برای انجام کاری معادل همان کاری که در زمان آقای دومورگان انجام می‌شد باید اقل "بودجه‌ای معادل دو برابر بودجه قبلی در دست داشت و این در صورتی است که بپذیریم کارگر به همان مزد سابق خود راضی می‌بود و بقیه پرسنل هم ادعاهای جدیدی را اعلام نمی‌داشتند.

بیایید کار بهتری بکنیم، سیاست یک ملت فاتح را به خود بگیریم. یک بودجه ۵۰۰/۰۰۰/ فرانکی مبلغ حداقلی است که کمتر از آن انجام هیچ کار هنگفتی متصور نیست. نه تنها غنای موزه‌های ما و حفظ شخصیت فکری و اندیشه مادر خاورمیانه به اختصاص دادن این بودجه بستگی دارد بلکه پرورش و آموزش علمی باستانشناسان جوان ما نیز می‌تواند پیشرفت چشمگیری داشته باشد. چرا نهاییستی مستعدترین آنان هنگام پایان تحصیلاتشان در دانشکده‌های ما به تهران یا شوش ماوریت یافته دوره تخصصی خود را در حفاریهای این قسمت از جهان پی‌ریزی نمایند همانطور که عده‌ای روانه‌ی آتن یا رم می‌شوند؟

آیا باید بمنظور صرفه‌جویی کردن چند هزار فرانک، پرچم فرانسه را که از یک ربع قرن به این طرف بر فراز کاخ شوش در اهتزاز است پائین بیاوریم؟ آیا ما بی تفاوت شاهدانهدام آثار دیولافواها، شیل‌ها و دومورگان‌ها بدون هیچگونه عکس‌العملی باقی خواهیم ماند؟. آیا ما اجازه خواهیم داد دانشمندان انگلیسی، آلمانی که در آتش اشتیاق گرفتن جای ما می‌سوزند، به جای ما استقرار یابند، درگوده‌های حفاری که شاهد کوشش و از خود گذشتگی هم میهنان دانشمند ما بوده‌اند، به حفاری مشغول شده پرچمشان بر فراز کاخ شوش به اهتزاز درآید؟ همین چندی قبل در آخرین ماههای جنگ جهانی کاخ شوش به قرارگاه مهم ارتش بریتانیا تبدیل شده بود و متفقین ما ایام خوشی را در آن گذرانیده بودند و تنها وقتی تصمیم به ترک آن گرفتند که وسائل محقر هم میهنان ما دوباره به محل حفاریها وارد شد.

همه ما متفقا " عقیده داریم اگر اولیای دولت ما در جا سنگینی و در بی‌تفاوتی بی‌منطق و خلاف عقل خود اصرار ورزند بزودی بالاخره روزی خواهد رسید که تغییر مالک به حقیقت خواهد پیوست بدون آنکه حتی ما کوچکترین اهمیتی به آن داده باشیم . یک روز ما اطلاع خواهیم یافت که آقای باگ M. Bagge از بریتیش موزیوم (British Museum) جای آقای مکم را در شوش بمانند موصل گرفته است و آنوقت افکار عمومی در مقابل عمل انجام شده قرار خواهد گرفت .

فرانسه تا این اواخر شانس آن را داشت که نمایندگیش در تهران برعهده آقای بونن قرار داشت که قبل از ورود به مشاغل سیاسی یکی از مبرزترین و درخشنده‌ترین دانشجویان مدرسه عالی شارت بود^۱ هنگام اقامتش در تهران حفاریهای باستانشناسی ضمن سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ از سر گرفته شد . من اطمینان دارم که جانشین محترمش آقای پروست M. Prévost از آنچه در قلب صحاری عربستان می‌گذرد قطع علاقه نخواهد کرد ، همانجائی که هیئات باستانشناسی در نظر دارد قسمتی از تحقیقات قبلی را در پایان امسال ادامه دهد . رجاء واثق دارم که ایشان از منافع ملی ما در این زمینه کاملاً " دفاع خواهند نمود .

غفلت ورزیدن از بهره‌برداری شایسته از انحصار باستانشناسان ، رقابتهای علمی را در این زمینه که قبلاً " در حال کمون و آرامش است توجیه می‌نمایند ولی بی‌تفاوتی طولانی ما مسلماً " موجب برانگیختن و بیداری این رقابتها خواهد گردید .

۱- Ecole des chartes مدرسه آموزش عالی که در سال ۱۸۲۱ تاسیس گردید و علوم جنیبی و کمکی تاریخ در آن تدریس می‌شود از قبیل (باستانشناسی ، تحقیق متون و سنگ نبشته‌های باستانی و دست‌نوشته‌های قدیمی و غیره) و به فارغ‌التحصیلان این مدرسه عنوان آرشیویست پالئوگراف اعطا می‌شود .

تجارت فرانسه و ایران

خلاصه مطالب این فصل :

افول روابط تجارتي فرانسه و ایران - ما از ردیف پنجم به ردیف دوازدهم تنزل می‌کنیم. - آمار گمرکی سال ۱۹۲۵ (۱۲۹۹). - انگلستان بیش از $\frac{3}{4}$ واردات به ایران را در انحصار خود دارد. - بایستی موفق به تجدیدنظر در تعرفه گمرکی ۱۹۲۵ گردید که برحسب موافقتنامه ایران و انگلیس تدوین یافته است. - قبل از همه چیز و همه کس فقط روی خودمان حساب کنیم. خود را خوب متشکل سازیم.

اداره گمرکات ایران که تحت نظر یک کارمند بلژیکی بنام آقای کامیل مولیتور M. Camille Molitor، در کمال لیاقت و کاردانی اداره می‌شود، اخیراً "آمار تجارتي برای سال فویئیل (۲۱ مارس ۱۹۱۹ تا ۲۵ مارس ۱۹۲۵ مطابق اول فروردین ماه ۱۲۹۹ تا ۲۹ اسفند ۱۲۹۹) چاپ و منتشر ساخته است. گرچه ارقامی را که ما در آن می‌خوانیم نسبت به سال قبل مطمئن‌کننده‌تر است ولی در عین حال افت روابط بازرگانی ما را با این کشور بخوبی نشان می‌دهد.

قبل از جنگ، فرانسه در تجارت بین‌المللی ایران مقام پنجم را در بین کشورهای دیگر، پس از روسیه، انگلیس، مصر و ترکیه دارا بود. در حال حاضر این مقام به دوازدهم پس از آمریکا، عمان، ژاپن، افغانستان، سوئد، چین و حتی ایتالیا قرار گرفته است و تا این حد تنزل نموده‌ایم.

شک نیست که رقم عمومی واردات ما از ۸۲۸/۵۶۷ قران در ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ (سال ۱۲۹۸ شمسی) به ۲/۶۳۷/۴۴۸ قران در سال ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ (سال ۱۲۹۹) ترقی داشته است و رقم صادرات ما در همین سال از ۷۵۹۷۵ قران به ۱/۲۵۸/۷۸۱ قران افزایش نشان می‌دهد ولی این ترقی نسبت به پیشرفت تجارت بقیه کشورهای بسیار ناچیز و حقیر است. بدین طریق که واردات انگلستان در دوره مشابه به ۴۴۸/۵۷۸/۶۸۴ قران یعنی افزایشی بیش از ۶۵ میلیون را نشان می‌دهد، این کشور در حال حاضر $\frac{۳}{۴}$ کلیه واردات ایران را تأمین می‌نماید. کشور مصر در مقام دوم اهمیت قرار دارد. در ظرف یکسال رقم معاملات خود را دو برابر ساخته است که از ۱۶ به ۳۶ میلیون و نیم ارتقاء یافته است. رقم معاملات ترکیه هم همین قوس صعودی را پیموده است. علیرغم وضع محنت‌بار اقتصاد روسیه، ارزش کالاهائی را که به ایران ارسال داشته است و سال قبل از ۳۳ میلیون قران تجاوز نمی‌نموده است در سال حاضر به ۸۵ میلیون قران رسیده است و بنظر می‌آید که در آینده ترقی چشم‌گیری داشته باشد زیرا قرارداد جدید مسکو به اجرا درخواهد آمد. بالاخره رقم معاملات ایتالیا که سال قبل از ۳۹۵۳۴۹ قران تجاوز نمی‌کرد ناگهان جهش سریعی ظرف امسال نموده به دو میلیون و نیم قران رسیده است. مثلاً "درباره کالای قند و شکر که ما قبل از جنگ بازار آن را در ایران در دست داشتیم حالا همسایگان جنوب ما می‌روند جای ما را بگیرند."

تابلوی مقایسه‌ای زیر رقم معاملات عمومی ما را ظرف دو سال گذشته با کشور ایران بطور خلاصه نشان می‌دهد:

واردات ایران				
نوع کالاهای اساسی		سال ۱۹۱۹-۱۹۲۰ (سال شمسی)		سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹ (سال ۱۲۹۸ شمسی)
مقدار، وزن یا عدد	ارزش به قران	مقدار، وزن یا عدد	ارزش به قران	
۱- لوازم خرازی	۵۹۸۹۴۵	۱۱۲۴۴۷		
۲- شمع، شمع کافوری-شمعدان (از هند و چین)	۳۵۹۹۱ من	۳۷۴۱۴۴	۱۵۴۲ من	۱۵۴۸۰
۳- پارچه ابریشم خالص	۴۱۸ من	۲۱۸۶۷۱	۱۱۶ من	۳۴۲۰۰
۴- تور دانتل و برودری		۲۱۳۲۹۵		۳۵۹۴۸
۵- پوست رنگ شده	۱۹۵۱ من	۲۰۷۲۶۰	۹۱۷	۱۲۸۱۳۵
۶- پارچه‌های ابریشمی و پارچه نخی	۶۷۵ من	۱۵۳۱۲۵	۸۱۷	۱۶۱۱۶۰
۷- پارچه‌های متفرقه		۱۲۵۶۸۰		
۸- مس و نیکل بصورت لوله و ورقه	۶۱۳۹ من	۱۱۴۴۵۵		
۹- داروها		۱۰۹۵۲۳		۲۰۰۰۸۶
۱۰- البسه		۱۰۴۰۲۲		۱۳۱۰۵
۱۱- کالاهای دیگر		۴۱۸۳۲۸		۲۱۳۸۰۰
جمع کل		۲/۶۳۷/۴۴۸		۸۲۸۰۶۷

صادرات از ایران

۱- قالی	۱۷۰۰۵ من	۱۰۸۳۰۱۵		
۲- اشیاء هنری و کلکسیونها		۱۲۱۶۲۶		۶۵۶۵
۳- صمغهای محلی		۳۴۶۵۰		
۴- برگ توتون	۱۷۳۲۵ من		۴۹۵۴ من	۶۹۳۶۰
۵- کالاهای دیگر		۱۷۴۹۰		۵۰
جمع صادرات		۱/۲۵۶/۷۸۱		۷۵۹۷۵

ما واردات شکر خود را قطع کردیم، کارخانه‌داران مسکو تا این سالهای آخر، بازار را بطور کامل در دست داشتند، کم‌کم بابکار بردن تمام وسائل و لطائف الحیل یک رقابت تمام عیار که بر علیه ما بکار بستند ما را از بازار حذف کردند مثلاً " بعضی از تجار روسی در بعضی از بسته‌های شکر اسکناس‌های یک تومانی بعنوان جایزه قرار می‌دادند که خود کافی بود مشتریها را به خریدن آن نوع بخصوص از قند یا شکر جلب کند و پس از مدتی تمام مشتری بازار را بخود اختصاص دهد.

در حال حاضر از مجموع ۵۰ ملیون قران قند تخته که مورد لزوم برای مصرف ایرانیان است سه ملیون و نیم قران آن از مصر، یازده ملیون از هند انگلیس، دو ملیون و نیم قران از امریکا وارد می‌شود و روی ۶۸ ملیون قران شکر ۱۱ ملیون قران از انگلستان، ۴۹ ملیون از هندوستان و ۲ ملیون و نیم قران از ایتالیا و غیره... وارد می‌شود کالاهائی را که ما به ایران صادر می‌کنیم عبارتست از لوازم خرازی که با انگلستان، هندوستان، مصر، ایالات متحده و ژاپن در این زمینه رقابت داریم؛ محصولات ما خیلی مورد علاقه ایرانیان است ولی بدبختانه قیمت آن گرانتر و هیچ قاعده و حسابی در رسیدن بموقع آن وجود ندارد. گناه این تاخیر را نباید تنها بگردن تجار ما و نتیجه غفلت آنها انداخت. شمعه‌ها و شمعدانهای ما از هند و چین حمل می‌شود؛ پارچه‌های ابریشمی، پارچه‌های نخی، دانتل‌ها برودری‌ها و پوستهای رنگ شده ما در مقابل دیگر کالاهای مصرفی مورد نیاز بازار ایران اقلام ناچیزی را تشکیل می‌دهد، عطریات ما بقدری در اندرون خانواده‌های اعیان و ثروتمندان عاشق دلخسته دارد که یک خانم متشخص ایرانی پیدا نمی‌شود که حاضر نباشد برای بدست

آوردن یک شیشه کوچک از عطرها یا پولهای سرسام‌آوری را خرج ننماید فقط در آمار گمرک رقم‌ناچیز ۱۰۰۰۰ قران از مجموع ۱۵۰۰۰۰ قران را تشکیل می‌دهد. واردات مشروبات ما هم که تا آن حد خواستار دارد به رقم ناچیز ۴۰۰۰۰ قران تنزل نموده است. از فرانسه حتی یک اتومبیل وارد بازار ایران نشده است در صورتیکه بازار ایران از اتومبیل‌های آمریکائی موج می‌زند و ثروتمندان مقلد ایرانی چشم به دربار دوخته‌اند تا به بینند شاه چه اتومبیلی سوار می‌شود و چه احساسی نسبت به آن دارد که از همان نوع مارک چندین صد تا و هزار تا سفارش نمایند. حتی ما باروت مرغوبی را که سابقاً "چننه همه شکارچیان شجاع و بی‌باک ایرانی را پر می‌کرد دیگر به ایران صادر نمی‌کنیم."

بدین طریق فعلاً "ما تبدیل به نظاره‌گران ساده‌ای شده‌ایم که نشسته‌ایم و موفقیت‌های تجارتی دیگران را زیر نظر گرفته‌ایم که چگونه قدرتهائی چون روسیه، آلمان بازار آن را اشغال کرده‌اند. من شک ندارم که موضوع مبادله و اشکالاتی را که فراهم می‌کند علت مهمی از عدم موفقیت تجارت ما در این سرزمین است ولی ایتالیاهم همین در دسرها را داشته است اما بخوبی توانسته است با آن مبارزه نماید و آن را از سر راه بردارد."

در حالی که عده بسیار زیادی از ایرانیان زبان ما را بیشتر از هر زبان خارجی دیگری صحبت می‌کنند ولی نمی‌توان فهمید از مبلغ ۱۷۷۸۵۷ قران واردات مجلات و روزنامه‌ها سهم نشریات فرانسه چرا فقط ۵۲۹۷ قران باشد؟

امروزه نماینده‌های موسسات تجارتی ما خیلی کم به ایران مسافرت می‌نمایند و چند تاجر معدود ما هم که در این کشور مستقر شده‌اند از اینکه نمی‌توانند مرتباً "کالاهای مورد نیاز خود را فراهم نمایند سرخورده و ناراضی هستند. این وضع نابسامان دلائل متعددی دارد:

از همه مهمتر بسته شدن راه قفقاز را باید به حساب آورد که معمولاً "کالاهای ما از آن راه به ایران حمل می‌گردید. در حال حاضر تنها راههای وصل به ایران راه بوشهر - شیراز - اصفهان - تهران و یا بصره - بغداد - همدان - قزوین و تهران می‌باشد. از هر دو طریق ما مجبور خواهیم بود از راهها و کشتی‌های انگلیسی استفاده کنیم و این بدان معنا است که کالاهای ما از این طریق دیرتر از مال دیگران به مقصد برسد."

حقیقتی را که ذیلاً "برای شما شرح می‌دهم بوسیله یکی از تجار محترم فرانسوی برای من تأیید گردیده است: "شخصیت‌های انگلیسی که فعلاً" در خلیج فارس همه امور را در اختیار دارند هنگامی که باروئیت اسناد شناسائی یا لیست کالاها متوجه می‌شوند کالائی رسیده است که ممکنست با کالاهای هم‌میهنان آنها رقابت نماید آنقدر در ترخیص یا بارگیری آن تاخیر و تعلل می‌ورزند تا تمام کالاهای تجار خودشان ترخیص و فروخته شود

حتی گاهی آنقدر ترخیص را به تاخیر می‌اندازند تا کالاهای جدیدی از کشور خودشان برسد و بطور همزمان ترخیص شود و بدین طریق می‌توان به معنای انحصار کلیه امور که متفقین دیروز ما، امروز از آن برخوردارند به سادگی پی برد.

تعرفه گمرکی جدیدی که از سال ۱۹۲۰ بمورد اجراء گذاشته شده است، بنابر شروط آن در قرارداد جدید ایران و انگلیس برای کالاهای وارداتی خودشان امتیازات زیادی در نظر گرفته شده است در صورتیکه حقوق گمرکی کالاهای ساخت کشور ما یا کالاهایی که ما وارد می‌کنیم مشمول افزایش حقوق گمرکی قابل ملاحظه‌ای گردیده است مثلاً "گمرک برای هر باتمن^۱ مشروبات گازدار بجای ۵ قران سابق حالا ۸ قران دریافت می‌شود و گمرک داروجات از ۵ درصد ارزش آن که قبلاً بود به ۱۲ درصد ارزش آن دارو در تعرفه جدید ترقی یافته است از پارچه‌های پنبه‌ای ۲/۴ قران بجای ۱/۲ قران (دو برابر)، عطریات از ۱۵ درصد به ۲۵ درصد ارزش کالا ترقی داده شده است. پوستهای رنگ شده از ۱ قران به ۴ قران هر یک من، فلزات مس و نیکل خواه بصورت مفتول خواه بصورت ورق از ۵/۴۰ قران هر یک من به ۱۰ درصد ارزش کالا ترقی داده شده است و غیره...

برای تفهیم بهتر موضوع مثلی می‌آوریم: یک شیشه عطر که ارزش آن در پاریس ۶۰ فرانک است طبق تعرفه جدید مشمول ۱۲/۵ قران گمرک می‌شود که بهای آن را به ۷۲/۵ فرانک معادل ۷۲/۵ قران ترقی می‌دهد. اگر مخارج حمل، بسته‌بندی بیمه‌ی شکست و ریخت به آن افزوده شود بهای یک شیشه عطر در بازار تهران به ۱۰۰ قران بالغ می‌شود که غیرقابل فروش خواهد بود زیرا در این صورت یک عطر انگلیسی یا روسی را با مرغوبیت کمتر ولی خیلی ارزانتر بر آن ترجیح می‌دهند.

برعکس حقوق گمرکی مبلغان که بیش از نصف آن از انگلستان و هندوستان می‌رسد تقلیل یافته و به جای ۲۰ درصد ارزش کالا طبق تعرفه جدید فقط ۱۵ درصد می‌پردازد، برای کارتهای بازی، رنگها و بطور کلی برای تمام محصولات که مبدأ آن ماوراء مانس (انگلستان) باشد حقوق گمرکی قبلی تثبیت یا تقلیل یافته است.

تعرفه گمرکی ۱۹۲۰ باکمال مهارت و زبردستی ماده‌ای از عهدنامه‌ی دوستی و تجارت که به کشور ما امتیاز "محبوب‌ترین ملت" را اعطا می‌کرد زیر و رو کرده است. آقای بونن، سفیر ما که همواره باکمال صمیمیت و با شدت هر چه تمامتر از منافع کشور ما دفاع نموده است

۱- باتمن طبق شرح دائره المعارف لاروس وزن معمول در ترکیه و ایران سابق معادل ۷/۲۵۰ کیلوگرام (تقریباً "دو من و نیم") می‌باشد ولی طبق زیر نویس خود مولف وزن هر یک باتمن معادل سه کیلوگرام یعنی یک من استعمال شده است.

در این موقعیت حق داشت که با کمال شدت و سختی بلافاصله به این تحقیر و توهین واضح که به منافع فرانسه وارد شده است اعتراض نماید .

مسلمان " این تعرفه درفاصله کوتاهی مورد تجدیدنظر و تصحیح قرار خواهد گرفت ولی آنچه از آن بهتر و مفیدتر ممکنست در این راه انجام گردد آنست که : " تجارت ما باید بخود آید ، سریعاً " در تشکیلات خود تجدیدنظر و خود را اصلاح نماید . تجار مانمی توانند خود راتنها محدود به آن سازند که بنشینند و نظاره گر موفقیت رقبای خود باشند بلکه باید با کمال شهامت برای تسخیر بازاری حمله نمایند که مردمش تا این حد نسبت به کشورشان لطف دارند و از غیبت کالاهایش در بازار خود نگران می شوند .

بیایید نمایندگی های خود را و آژانسهای بازرگانیمان را توسعه دهیم ، وضع خود را برای کنسول های خود در تبریز ، بوشهر و بمبائی که من توانسته ام لیاقت و اراده کامل ایشان را برای کمک به این هدف بخوبی تشخیص دهم ، روشن سازیم . کنسرسیومی از تجار و صنعتگران و کارخانه داران فرانسه که مایل به برقراری ارتباط تجاری با ایران هستند تشکیل دهیم ، از اظهارات جدید دولت ایران طی نطق ۱۴ اکتبر ۱۹۲۱ (۲۲ مهر ماه ۱۳۰۰) و تمهیدات جالبی که برای تشکیل شرکت هایی با ملل مختلف به منظور استخراج ثروتهای نهفته این کشور شروتمند مانند استخراج نفت بخصوص و ساختمان جاده ها و راه آهن استفاده نمائیم ؛ برای رهائی از یوغ راههای آبی انگلستان که برگردن ما سنگینی می کند یک شرکت حمل و نقل خاص دریائی با تعداد کافی کشتی جهت حمل و نقل در خلیج فارس حداقل یک دفعه در ماه ، و لنگر انداختن در تمام بنادر آن تاسیس نمائیم ، و پرچم خود را بر فراز آن باهتزاز درآوریم . این کشتیها قند ما را ، اتومبیل های ما را ، محصولات داروئی ما را کود های شیمیائی ما را ، فسفات آلزاس ما را ، پارچه های ما را ، عطریات ما را ، ابریشم های ما را ، محصولات زنانه پاریس ما را به ایران و کشورهای دیگر حاشیه خلیج فارس خواهند آورد و در مقابل پنبه ، قالی ، توتون ، اشیاء هنری ، صمغ های محلی ، تریاک ، پنبه ابریشم ، پشم گوسفندان سرزمین ایران را در مراجعت بارگیری خواهند نمود .

به این مبادلاتی که چنین دورنمای جالبی در پیش رو دارد و شهرت تجارتی سابق ما را بر بازارهای این سرزمین تثبیت خواهد نمود بطور جدی بیندیشیم و هرچه زودتر در راه انجام آن اقدام نمائیم .



سرپرستی کا کس



لرد گورڈون

بخش سوم

پایان یک رؤیای برتری طلبی



ديولا فوا

جهت گیری سیاسی جدید ایران

خلاصه مطالبی که در این فصل خواهید خواند :

امپریالیسم انگلیس ایران را بدامن روسهای بلشویک می اندازد .
کنگره ملل مستضعف در باکو (۱-۷ سپتامبر ۱۹۲۰ مطابق دهم
تا شانزدهم شهریور ۱۲۹۹) - روزنامه ایران لزوم یکتوافق
را با روسیه منتشر می سازد (۱۰ فوریه ۱۹۲۱ مطابق ۲۲ بهمن
۱۳۰۰) . - دنباله مذاکرات مسکو (دسامبر ۱۹۲۰ - ژانویه
۱۹۲۱) .

هر آنچیزی که برای ایرانیان جالب باشد برای ما فرانسویها نبایستی بی تفاوت بمانیم
بماند ، معذرتاً در فرانسه کوششهای صبورانه پیشگامان تمدن ما را در این کشور باستانی
می شناسند ؟ از مشکلاتی که هم میهنان ما در این کشور جنگ زده با آن مواجهند خبردارند ؟
فرانسویان در ایران بین دو قدرت انگلیس و روس که خود را حامیان طبیعی ایران می شناسند
قرار گرفته اند . نمی توانند امیدوار به دوستی و لطف بی شائبه‌ی هیچکدام از این دو کشور
باشند ، آلمان پشت کاردار و جدی مدتها نقش مهمی را در ایران بازی می کرد و توانست
مقام احترام برانگیزی را در بازار ایران اشغال نماید ، آلمانیها برای یک لحظه چشم امید

میهن‌پرستان ایران را بخود معطوف داشتند ولی افسوس که امید زود بر باد رفته‌ای بیش نبود.

در پاریس چنین می‌اندیشند که جنگ حداقل توانست شکست خورده‌ی میدانهای جنگ مارن‌ووردن^۱ را از معرکه رقابت خارج سازد. ولی چه اشتباه بزرگی! این بدشناختن رقیب است. اگر در حال حاضر او سرزیر آب کرده است به آن جهت است که در این روزهای بحرانی، ایرانیان دوروبر او را خالی کرده‌اند؛ ولی او در انزوای اجباریش، از همین حالا، حمله اقتصادی خود را طرح‌ریزی می‌نماید.

تجار آلمانی شروع به بازگشائی تجارتخانه‌های خود می‌نمایند؛ اخیراً "شایع شده بود پرنس دورویس که قبل از ۱۹۱۴ نمایندگی گیوم دوم را در ایران برعهده داشت مجدداً نامزد این سمت خواهد گردید ولی من چنین فکر نمی‌کنم، معیناً اگر این سیاستمدار وظایف سابقش را برعهده بگیرد برای بازیابی جای سابقش از همه‌جانبه و همه‌جهت خواهد بود. امروز هم مثل دیروز بودجه و وسائل مالی لازم برای رسیدن به این هدف چیزی نخواهد بود که او کسر داشته باشد.

در حال حاضر جاه‌طلبی آلمانیهای مقیم ایران حقیرانه است ولی با وسواسی که جهت انتخاب اولین آژانس تجارتی خود در بین بزرگترین و سرشناسترین خانواده‌ها بخرج می‌دهند باید نتیجه گرفت که تصمیم ندارند از قافله عقب برفتند.

شاید عده‌ای با دنبال کردن توسعه سیاست انگلیسی‌ها در ایران ظرف یکی دو سال اخیر، به شکست نهائی روسهای شوروی معتقد شده باشند که یک اشتباه بزرگ خواهد بود؛ ما اینک ناظر بیداری ناگهانی زمامداران مسکو هستیم؛ دوستان ساحل رود تایمز ما بدون شک اولین افرادی هستند که کاملاً "شگفتزده خواهند بود.

* * *

افرادی که تعصبات و طرفداریهای بی‌جا چشم‌بصیرتشان را کور نکرده باشد مسلماً از مدتها قبل درک کرده بودند که سیاست خشن سرپرسی کاکس در ایران موجب نزدیکی روسها و ایرانیان خواهد شد.

حادثه در حال تکوین است، حادثه‌ای که باید دقت نظر ما را بخود معطوف دارد ولی بهیچوجه ما را غافلگیر نمی‌سازد.

کنگره‌های ملل مستضعف شرق در سپتامبر گذشته در باکو گشایش یافت. این کنگره تعداد ۱۵۰۰ نفر روس، ترک، ایرانی، عرب، افغانی را بدور هم جمع کرده است که همگی متفق‌القول عقیده دارند باید با استعمار بریتانیا تا آخرین قطره خون خود مبارزه کرد.

بین این نژادها که بشدت از یکدیگر متنفرد و از قرنهای متمادی به اینطرف هر وقت موقعیت ایجاب کرده است بجان هم ریخته یکدیگر را از پای در آورده اند، می بایستی یک فورمول اتحاد و یگانگی را یافت که چون سیمان مقاومی عمل نموده، پی ریزی پایه حمیمه قابل مقاومتی در مقابل دشمن مشترک از آن بنا گردد؛ کینه ای را که از انگلستان بدل دارند اجازه داده است این قدرتهای مساعد دور هم جمع و در هم مستحیل گردند.

زینوویف (Zinovieff)^۱، رادک (Radek)^۲، بلاکوهن (Bela Kuhn)^۳، انورپاشا پشت سر هم به نطق پرداخته ضرورت کندن بنیان قدرت بریتانیا را در شرق متذکر شدند، تمام صحبت های ایشان بوسیله نمایندگان جمهوری ایران که از رشت آمده بودند مورد تأیید قرار گرفت.

چند هفته بعد دولت احمدشاه هم بالاخره از یوغ غیرقابل تحمل تعدیات لندن که بر گردش سنگینی می کند بستوه می آید، سرنوشت شوم محتومی او را وادار می سازد بر علیه استیلا و حاکمیت انگلیس کمک روسها را تقاضا نماید. استیلائی که نظر بهره برداری از تمام ثروتهای طبیعی ایران و تمام راههای وصول به آن را تنها به نفع خودش هدف قرار داده است. سردبیر روزنامه رسمی ایران، در یک مقاله پر سرو صدا (در شماره ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ خود مطابق ۲۵ دیماه ۱۲۹۹) علل تغییر جهت قابل ملاحظه سیاست خارجی کشورش را چنین مورد تعبیر و تفسیر قرار می دهد:

بعقیده او جنگ که با موفقیت متفقین به پایان رسید موجب گردیده است چنین بنظر رسد که تسلط و برتری انگلستان بر تمام جهان گسترش یافته است.

ویلسون (Wilson) رئیس جمهوری آمریکا ادعا می کند که تحت الحمایگی انگلستان بر مصر کاملاً با ۱۴ ماده ی مشهور او مطابقت دارد، کلامانسو (Clémenceau) به تنهایی سرنوشت فرانسه را بطرف یک واحد عملیات اشتراکی با انگلستان سوق می داد که میلیونها

۱- Grigori Ev. Zinoviev (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) از سران حزب کمونیست روسیه با لنین گروه بلشویک را تشکیل داد و در ۱۹۰۸ با او به سویس تبعید شد. در ۱۹۱۷ به روسیه برگشت عضو پولیت بورو شد. نامه ای که به حزب کمونیست بریتانیا نوشت موجب سقوط اولین دولت کارگری بریتانیا در ۱۹۲۳ شد. در ۲۵ اوت ۱۹۳۶ بوسیله استالین اعدام شد.

۲- Karl Bernardovich Radek (۱۸۸۵ - ۱۹۳۹) عضو حزب کمونیست روسیه که به سویس تبعید شد پس از انقلاب ۱۹۱۷ با تفاق زینوویف و لنین به روسیه برگشت بعداً "طرفدار تروتسکی شد و از حزب کناره گرفت.

۳- Réla Kuhn پیهودی کمونیست مجارستانی که در ۱۹۱۵ با سارت روسها در آمد بلشویک شد، حزب کمونیست مجارستان را تشکیل داد.

پولش، مخارج لشکرکشی دنی‌کین^۱ و کولچلاک^۲ را در روسیه انقلابی تامین می‌نمود و در نظر داشت آنها را تا دروازه‌های پتروگراد پیش براند؛ بالاخره دسته‌های ارتش انگلیس مجهز به مدرن‌ترین اسلحه از راه سیستان بداخل ایران نفوذ می‌نمودند. در اینجا نویسنده سوال می‌کند: "کشور ما که تازه از گرفتاریهای شش سال جنگ رهائی یافته بود، کشوری که دو سال قحطی را که بخاطر پایمال شدن محصولاتش زیر هجوم سپاهیان تزاری باراتوف تازه پشت سر گذاشته بود، چطور می‌توانست در مقابل این حمله‌ی جدید مقاومت نماید؟ بنظر می‌رسید فقط یک دم برای زنده ماندن بیش نمانده است!".

بدینسان بود که دولت ایران مجبور شد دست کمک بطرف انگلستان دراز کند، انگلستانی که در مقابل آن، قرارداد معروف ۱۹۱۹ را بعنوان پیش شرط هرگونه کمکی به‌او ارائه نمود.

در این هنگام بود که افکار عمومی در ایران طغیان کرد زیرا جزو شرائط پیشنهاد — شده در قرارداد، حمله‌ای مستقیم را به استقلال کشور خویش احساس می‌نمود. عناصر ملی و مذهبی سر برداشتند، تحت فشار بی‌امان ایشان و همه اقشار مردم دولت مجبور شد به

۱ — دنی‌کین (Antoin Ivanovitch) Dénikine ژنرال روس (۱۸۷۲ — ۱۹۴۷) فرزند یک بنده آزاد شده‌ی روسی، در جنگهای روس و ژاپن شرکت کرد و بعداً "در جبهه اطیش و مجارستان نام خود را بر سر زبانها انداخت. پس از انقلاب اکتبر روسیه بازداشت شد ولی در نوامبر ۱۹۱۷ به‌مراه کورنیلو Kornilov بوسیله دو خونین آخرین ژنرال‌سیم روسیه آزاد شد. همینکه به سرزمین قزاقها در کناره رود دن رسید دست به تشکیل ارتش داوطلبان برای جنگ با بلشویکها تحت فرماندهی کورنیلو زد. پس از مرگ کورنیلو خودش راهنمایی عملیات را بدست گرفت ارتش او که بوسیله متفقین بخوبی تجهیز شده بود قفقاز شمالی را تصرف کرد و در تابستان ۱۹۱۹ خارکوف و کیف را گرفت. در حالیکه یکی از دسته‌های سواره‌نظام او به ۳۰۰ کیلومتری مسکو رسیده بود، طغیان کشاورزان و کارگران و مقاومت دلیرانه ارتش سرخ او را بطرف جنوب راند و او در ۱۹۲۰ به غرب پناه برد و در ۱۹۴۵ به ایالات متحده مهاجرت نمود. "دیکسیونر روبر، مترجم"

۲ — کولچلاک (Alexandre Vassilovitch) Koltchak دریادار و سیاستمدار روسی (۱۸۷۴ — ۱۹۲۰) در ۱۹۱۶ به فرماندهی نیروی دریائی روسیه در دریای سیاه رسید. پس از انقلاب در فوریه ۱۹۱۷ از سمت خود استعفا کرد و ضمن عبور از ایالات متحده به سیرری برگشت و فرماندهی قوای ضدانقلاب را برعهده گرفت و دیکتاتوری نظامی را در آنجا برقرار ساخت. در ۱۹۱۹ بوسیله بلشویکها مغلوب و اعدام گردید.

وزیر امور خارجه اش که در آن هنگام در لندن بسر می برد، اطلاع دهد شرط دوگانه ای را بر ابتدای موافقتنامه بیفزاید تا قرارداد قابل اجراء باشد: ۱- تصویب قرارداد بوسیله مجلس شورای ملی ایران. ۲- پذیرش و تصویب آن بوسیله جامعه ملل.

سردبیر روزنامه ی ایران می افزاید: "در عین حال عادلانه نخواهد بود اگر فراموش کنیم که بما اجرا در آمدن قرارداد انگلیس و ایران، هرچند امروز بی ارزش و بی اعتبار شده است، می بایستی به کشور ما اجازه دهد ظرف مدت دو سال اوضاع آشفته ی خود را کاملاً بازسازی و سر و سامان بخشد."

ولی از طرفی تغییر و تبدیلاتی را نیز در سیاست جهانی می توان مشاهده کرد: "نظریات امپریالیستی انگلیسها کاملاً" امروز از پرده بیرون افتاده است، کلمانسو مورد بی لطفی قرار گرفته است و حتی دیگر قادر نیست در فرانسه باقی بماند^۱ دسته های ارتش ضد انقلابی روسی که بخرج انگلستان مشغول مبارزه بر علیه رژیم جدید روسیه بودند در همه جا سرکوب شدند. در ایران ژنرال شامپین G; Champein مجبور به عقب نشینی شد در حالی که تمام تسلیحات جنگی خود را در مقابل بلشویکهای که به انزلی حمله کرده بودند رها ساخت."

از اینجا می توان لزوم تجدید روابط دوستانه ی ایران با همسایه های شمالیش را درک نمود.

و در این شرائط و احوال است که در مسکو مذاکراتی که اینک هم هنوز در جریان است بین دولت ایران و نمایندگان کشور شوراهای آغاز می گردد.

شاید قدری مبالغه آمیز باشد اگر هم عقیده با سردبیر روزنامه ی ایران این اقدام سیاسی دولت ایران را "مقدمه ی یک سیاست روشن و درخشنده ای از طرف ایران بدانیم که رهبران فعلی آن را در صف مردان بزرگ تاریخ قرار خواهد داد."

معهدا اگر این مذاکرات همانطور که امید می رود به نتیجه ای منتج شود که بتواند سرزمین پنهان ایران را از شر قوای خارجی که در حال حاضر نقاط حساس آن را اشغال نموده اند آزاد سازد و بدین طریق استقلال کشور را تأیید نماید تمام دوستان حقیقی ایران

۱- نویسنده چون موضوع مورد کم لطفی قرار گرفتن کلمانسو رئیس جمهور سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ فرانسه و عدم امکان باقی ماندن او را در فرانسه که سردبیر روزنامه ایران ذکر کرده است درک نمی نماید لذا آن را در متن کتاب با علامت سوال مشخص نموده است که گویا منصوص سردبیر عدم موفقیت کلمانسو در انتخابات رئیس جمهوری ۱۹۲۵ بوده است (مترجم)

براستی از آن خوشحال خواهند شد و بدون شک دولتمردانی که چنین موفقیتی را بدست آورده‌اند درخور ستایش و احترام میهن خویش خواهند بود .

فرانسه نمی‌تواند بطور غیرفعال و یا بهتر بگوئیم بی‌تفاوت در چنین مباحثات و منازعاتی باقی بماند ؛ پاپس کشیدنهایش ، چشم پوشیهایش را بر مقتضای وقت پس از جنگ لعنتی ۱۸۷۰ می‌شد قبول نمود زیرا آن جنگ بدفرجام موجب شد تا فرانسه پرستیژ اولین قدرت نظامی جهان را از دست بدهد ؛ ولی امروز که به لطف قدرت ارتشش ، بوسیله درخشیدن افکارش در راس ملت‌های متعده بطور پیشگام قدم برمی‌دارد خودداریش از شرکت فعال در اینگونه موارد غیر قابل بخشودن خواهد بود ؛ ما باید جایی برای خود داشته باشیم ، هیچوقت این نکته را فراموش نکنیم .

ایران و روسیه شوروی قراردادی امضاء می‌کنند

(ژانویه ۱۹۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۰۰ شمسی)

خلاصه مطالب این فصل:

مذاکرات مسکو پایان پذیرفت . - موادی از قبیل امور ارضی، مالی، اقتصادی، نظامی و سیاسی از قرارداد روس و ایران . اجتماع مجمع عالی . - موفقیت بزرگی برای مشاورالممالک . مہارت نمایندگان روسیه که بی‌نظری کامل روسیه را درمقابلہ با خودخواهی بریتانیا قرار می‌دهند .

اعزام یک هیات ایرانی بہ پایتخت روسیہ بلشویکی مصادف شد با زمان تغییرجہت‌گیری سیاست خارجی ایران در پایان سال ۱۹۲۰ مطابق زمستان ۱۲۹۹ شمسی . کشور ایران کہ از بیرون راندن ارتش سرخ از سرزمینہایش تنها با وسائل دفاعی خویش مایوس گردیدہ بود و چون در عین حال از آن بیم داشت کہ بدست آوردن حمایت انگلستان ، برای دفع شر ہمسایہ شمالی برایش بسیارگران تمام شود لذا تصمیم گرفت "مستقیما" با ہمسایہ شمالی خود وارد مذاکرہ شود .

مشاورالممالک ، نمایندہی سابق ایران در کنفرانس صلح (کہ بعدا" در ۱۹۲۰ یکی از

دوستان انگلستان بنام شاهزاده فیروز به جای او منصوب گردیده بود)، به ریاست این هیات تعیین و بصوب ماموریت خویش حرکت نمود.

این دولتمرد که یکی از ورزیده‌ترین سیاستمداران کشور محسوب می‌گردد در مقابل وظیفه بسیار حساس و دشواری قرار داشت؛ او می‌بایست با دلی پراز امید و توقع بدست آوردن امتیازات بسیار ولی با چننه‌ای خالی از هدیه برای اهداء به این مسافرت مبادرت می‌ورزید. انحلال بریگاد قزاق، ایران را از قدرت نظامی اساسیش محروم ساخته بود، بنا بر این نماینده‌اش نمی‌توانست اظهار مقاومت احتمالی کشور خود را در مقابل بلشویکهای اشغالگر به رخ سیاستمداران کرملین بکشانند.

یک بار دیگر ضعف ایران بهترین فرشته نجات ملت ایران گردید و مشاورالممالک توانست از این موقعیت که بنظر همه ناامیدکننده‌ترین وضع ممکن می‌رسید بنحو عالی بهره‌برداری نماید.

در آخرین روزهای ماه دسامبر ۱۹۲۵ (دیماه ۱۲۹۹ شمسی) مشاورالممالک طرح موافقتنامه‌ای را در ۱۷ ماده جهت تصویب بدولت متبوعه خویش ارسال داشت، مجلس اعلای موسسان که در آن هنگام تحت ریاست شخص احمدشاه تشکیل شد چنانکه قبلاً دیدیم تمام مواد آن را غیر از ماده مربوط به تبلیغات آزاد سوسیالیستی در ایران قابل قبول تشخیص داد.

در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱ مطابق ۲۶ دیماه ۱۲۹۹ دولت ایران بوسیله تلگرامی که از نماینده خود دریافت نمود اطلاع یافت که روسها موضوعات تجدیدنظرشده طرح موافقتنامه را کلاً "پذیرفته‌اند".

این موافقتنامه که در ۲۶ ماده نهائی تنظیم گردیده بود می‌بایستی ظرف مدت سه ماه از تاریخ امضای بدوی به تصویب نهائی برسد و در حقیقت چنین شد زیرا در مسکو به تصویب جلسه کمیسره‌ای ملت و در تهران در اولین جلسه گردهمائی مجلس شورای ملی به تصویب و امضاء رسید.

قرارداد روس و ایران تمام عقدنامه‌ها و موافقتنامه‌هایی را که قبل از آن تاریخ بین روسیه تزاری و یک قدرت ثالث دیگر در مورد کشور ایران با امضاء رسیده بود، کان لم یکن و باطل اعلام می‌داشت (مواد ۱ و ۲)؛ بدین طریق فاتحه قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه شمال و جنوب خوانده می‌شد و عملیات خلاف اخلاقی که زیر یک پوشش فریبکارانه اجازه دخالت آزاد به پاره‌ای اشتباه‌های بیش از حد جهت دخالت ملل خارجی در امور

داخلی این کشور را بخود اختصاص می‌داد از بین می‌رفت .
اینک چند بند از قرارداد ژانویه ۱۹۲۱ بخصوص بندهائی را که مربوط به رمینه‌های ارضی ، مالی ، اقتصادی ، نظامی و سیاسی است بعنوان مثال مورد تفسیر ، قرار می‌دهیم :

اولا " شرائط ارضی :

جزیره آشوراده نزدیک استرآباد "گرگان" ، دهکده‌های فیروزه در سرحد روس و ترکستان و زرگنده نزدیک طهران کلا " به ایران برگردانیده می‌شود . دهکده زرگنده ، به تزار بخشیده شده بود تا مورد استفاده نمایندگی روسیه در تابستان قرار گیرد همانطوریکه دهکده قلپک در همسایگی آن به انگلستان بخشیده شده بود ؛ در همان ایام در تجریش نیز مکانی به سفارت فرانسه واگذار شده بود که یا از روی بی‌قیدی یا بملاحظات اخلاقی سفیر فرانسه این هدیه را نپذیرفت .

درباره رودخانه اترک برای ایران حقوق مساوی با طرف قراردادش ، نیز در نظر گرفته شده بود (ماده ۸ و ۹) ؛ بالاخره جاده شوسه انزلی - قزوین - تهران - همدان با ساختمانهایش ، وسائل نقلیه‌اش که در آنجا وجود داشت ، جاده ارومیه ، خطوط تلگرافی و بندر انزلی کلا " به ایران واگذار شده است (ماده ۶) .

ثانیا " شرائط امور مالی :

جمهوری شوروی روسیه با کمال اختیار کلیه بدهی‌هایی را که ایران به روسیه تزاری داشت باطل اعلام می‌دارد و بهیچوجه علاقه‌ای به نگهداری موسسات مالی که تادیه این دیون را تضمین می‌نموده است ندارد (ماده ۴) . بانک استقراضی روس با تمامی مستغلات و ساختمان و وجوه موجود آن را به امپراطوری ایران واگذار می‌نماید (ماده ۵) . تمام امتیازات واگذار شده طی ماده فوق خواه متعلق بدولت قبلی یطروگرا باشد خواه متعلق به هر یک از اتباع روسیه کلا " برگشت‌ناپذیر خواهد بود مشروط برآنکه هیچکدام از این دارائیه‌ها به قدرت ثالثی واگذار نگردد (ماده ۶)

ثالثا " شرائط اقتصادی :

دو طرف قرارداد بطور متساوی الحقوق از کشتیرانی دریای خزر استفاده خواهند نمود (ماده ۷) ؛ امتیاز ماهی‌گیری (شیلات) به یک شرکت مشترک روس و ایرانی واگذار خواهد شد (ماده ۲۱) اتباع هر دو ملت از مزایای ساده‌ترین شرائط ملل کامله‌الوداد استفاده خواهند نمود (ماده ۱۲) ؛ کالاهای روسی می‌تواند بطور ترانزیت از سرزمین ایران عبور

داده شود و بالعکس همین امکان در مورد کالاهای ایرانی از خاک روسیه مجری خواهد بود (ماده ۱۵)؛ حقوق گمرکی وسیله کمیسیون مختلطی از متخصصان دو کشور مورد بحث و موافقت قرار خواهد گرفت (ماده ۱۴). اقدامات فوری صورت خواهد گرفت تا هر چه سریعتر خطوط تلگرافی بین دو کشور شروع بکار و بهره‌برداری نماید (ماده ۱۶). بالاخره دولت شوروی متعهد است کلیه خساراتی را که ارتش روسیه در گیلان وارد آورده است در اسرع وقت بخرج خویش تعمیر و بازسازی نماید

رابعاً " شرائط نظامی :

دولت روسیه متعهد است کلیه لشکرکشی و حملاتی را که ممکنست به ایران از طریق ارمنستان یا جمهوری آذربایجان انجام گیرد جلوگیری نماید (ماده ۱۹). ولی اگر یک قدرت خارجی خواست از طریق سرزمین ایران به روسیه حمله نماید دولت روسیه باید به ایران کمک نماید که مرزهای خود را در مقابل این حمله قابل دفاع سازد، و اگر ایران موفق به این امر نگردد روسیه می‌تواند به سرزمین ایران جهت دفاع از کشور خویش وارد شود و حق حاکمیت او را مورد تجاوز قرار دهد تا بتواند با کشور متجاوز شخصاً " به مقابله برخیزد. باضافه دولت جمهوری شوروی حق خواهد داشت از دولت ایران بخواهد به خدمت افسران خارجی در ارتش خود خاتمه دهد در صورتیکه معلوم شود این افسران نظریات اعمال دشمنی علیه کشور روسیه را در سر می‌پرورانند (ماده ۲۰).

خامساً " شرائط سیاسی :

حقوق و مزایای کاپیتولاسیون که به شهروندان روسیه تزاری در ایران اعطا شده بود کلاً "ابطال و لغو می‌گردد و اتباع دو کشور پیرو قانون و مقررات قانون مدنی کشوری خواهند بود که در آن اقامت دارند (ماده ۱۰). فقط اتباع مزبور از انجام خدمت نظام وظیفه اجباری و شرکت در لشکرکشی‌های جنگی معاف خواهند بود (ماده ۱۲). تمام موسسات برادران دینی و موسسات مذهبی روسیه در ایران منحل و خواسته‌ها و مایملک ایشان به دولت ایران واگذار می‌گردد (ماده ۱۰). روابط سیاسی بین دو کشور طرفین قرارداد از سر گرفته می‌شود (ماده ۱۷) باید مکانهایی را که کنسولگریهای هر یک از دو کشور مستقر خواهد گردید بعداً " مورد موافقت جداگانه قرار دهند (ماده ۱۸).

براستی با امضای چنین قراردادی دولت اتحاد جماهیر شوروی نمونه کامل بی‌نظری

را از خود بروز می‌دهد که دولت ایران تاکنون کمتر با نظائر آن در گذشته آشنائی داشته است.

ولی زبانهای مغرض از خود می‌پرسیدند آیا این احترام به حقوق ملت ضعیف و خلع سلاح شده‌ای چون ایران آنروز واقعا "صمیمی و بدون شائبه است؟ آیا این شرائط در پشت پرده الطاف خود هدفهای ناگفته‌ای را پنهان نمی‌دارد؟ آیا کاخ‌نشینان کرملین در مسکوبا قرار دادن آزادگی‌ی روسی در مقابل استعمارطلبی بریتانیا در صدد تباه ساختن نفوذ یک قدرت رقیب نبوده‌اند؟ بمحض برآورده شدن آن آیا اقدام به بلشویک‌ساختن ایران خواهند نمود؟

این است آنچه انگلیسی‌ها و طرفدارانشان به آن می‌اندیشند؛ همین حالا هم خیلی‌ها پیش‌بینی می‌کنند که دولت شوروی نه از راه تهاجم نظامی‌ی خشن بلکه از راه‌های نفوذی و موثر دیگری وارد عمل خواهد شد که تشخیص آن بمراتب از کشف عملیات نظامی و سرکوبی آن مشکل‌تر خواهد بود!

بدون هیچگونه پیش‌قضاوتی برای آینده باید برفحوای چند مورد جدید از رفتار شورویها اذعان نمائیم که بنظر می‌رسد انگلیسی‌ها در قضاوت خود سخت اشتباه کرده‌اند و آنطور که استنباط می‌شود دولت روسیه آماده است کلیه تعهدات خود را در باره ایران محترم بشمارد.

در تاریخ نهم ژانویه ۱۹۲۱ (۱۹ دیماه ۱۲۹۹) سردار محیی و چند نماینده از طرف یاغیان رشت بمنظور دریافت کمک از بلشویکها به مسکو رفتند تا بتوانند مقدمات حمله به تهران را آماده سازند زیرا اطلاع موثق داشتند که پایتخت فاقد هرگونه پادگان دفاعی است و قادر به مقاومت نخواهد بود؛ در تاریخ ۱۶ ژانویه (۲۶ دیماه) تلگرافی که از مسکو ارسال شده بود بمركز اطلاع می‌داد که دولت کرملین به خواسته‌های ایشان واقعی ننهاده آنها را از سرباز کرده است.

چند روز بعد روزنامه رعد خبری را منتشر ساخت که برحسب آن نمایندگان مسکو وارد انزلی شده‌اند تا خساراتی را که ایران براهر هجوم نیروهای بلشویک در ایالت گیلان متحمل شده است برآورد نموده یاغیان و طاغیان احتمالا "باقیمانده را" خلع سلاح کنند. در تبریز مذاکرات و روابط تجارتنی بین تجار روسی و ایرانی از سر گرفته شده است و

۱- سردار محیی لقب عبدالحسین خان معزالسلطان بود که با کمک مجاهدین رشت را تصرف کرده آقابالاخان سردار افخم حاکم گیلان را در اوائل سال ۱۳۲۷ قمری در باغ مدیریہ کشته بود. از تاریخ رجال ایران جلد چهارم صفحه ۲۱

در نتیجه تنزل محسوسی در بهای محصولاتِ چون شکر، نفت و غیره حاصل شده است. بالاخره مطبوعات تهران با نظر موافق ورود قریب الوقوع نماینده جدید دولت کمونیست مسکو را به پایتخت اطلاع داده‌اند و حتی روزنامه‌های رعد و ایران مورخه ۷-۹ ژانویه ۱۹۲۱ (۱۷-۱۹ دیماه ۱۲۹۹) اسامی ایشان را نیز قبلاً "منتشر ساخته‌اند. از ظاهر این تحولات، بسیاری از ایرانیانی که از سیاست انگلستان سرخورده شده بودند صمیمانه خوشحالند که مشاهده می‌نمایند کشورشان منافع سرشاری از مذاکراتی عایدش می‌شود که بوسیله نمایندگانِش در مسکو در شرف تکمیل است، آنها هم بالاخره متقاعد می‌شوند که حکومت شوروی بتدریج از سال ۱۹۱۷ تاکنون به سر عقل آمده و میل دارند به دولت خود صورت ظاهر منظم و قانونی به‌بخشند تا بتوانند اعتماد بقیه ملل را به خود جلب نمایند.

آیا این یک خواب و خیال خواهد بود؟

آینده‌ای نزدیک این را به ما جواب خواهد داد.

کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱

(سوم اسفند ۱۲۹۹)

خلاصه موضوعات این فصل :

جلسه ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ (اول بهمن ۱۲۹۹) در محل نمایندگی فرانسه . - انگلیس ها خطر هجوم بلشویکها را زیاده از حد بزرگ جلوه می دهند و نمایندگی های خارجی را تشویق به ترک دسته جمعی تهران می نمایند . هیچکس گول تحریکات آنها را نمی خورد و همه مقصود اصلی ایشان را درک می کنند . عدم توانائی دولت سپهدار اعظم ۱ . - شهر تهران بوسیله ۲۵۰۰ نفر سرباز قزاق تصرف می شود . - روزهای انقلابی فوریه یا بهمن ۱۲۹۹ .

انگلیسها خطر را دریافته اند و دست بلشویکها را در انقلاب بخارا، قهر و خشم افغانها و مقاومت ایرانیان را در همه جا بخوبی درکار می بینند . بنابراین تصمیم می گیرند ضربه سہائی را فرود آورند و قدرت را در تهران بوسیله مردان جدیدی در دست گیرند که همه

۱- لقب محمد ولی خان تنکابنی نصرالسلطنه (مترجم)

نسبت به ایشان وفادارند و قیمومیشان را می‌پذیرند.

موقعیت هرگز چنین آماده نبوده است، زمینه کاملاً "مهیا بنظر می‌رسد تا یک ضربه قدرت را تحمل نماید، کابینه سپهدار قادر نیست راه حل قطعی برای مشکلات و گرفتاریهای عمومی جستجو نماید و با کمال بینوایی در قلب یک دنیا توطئه و رقابت دست و پا می‌زند و بجای همه چیز، از چپ و راست، به این و آن، سخنان خوش برخورد و قولهای بی‌محتوا، از نمونه کاملاً "شرقی آن، تحویل می‌دهد و در مقابل هیچکس از کوره در نمی‌رود. دوست قدیم روسها در صدد است از راه مذاکره با روسها ابراز شخصیت جدیدی نماید، در حالی که از طرف دیگر مشغول لاس زدن با انگلیس‌ها است ایران بدون دولت حاکم در بلاتکلیفی دست و پا می‌زند.

نقشه انگلیسها می‌رفت که با سهولتی غیرقابل تصور بمرحله اجرا درآید.

در اولین روزهای ۱۹۲۱، نمایندگی انگلستان با پیش‌بینی اوضاعی که تنها خودشان آن را می‌شناختند از نمایندگیهای خارجی می‌خواهد و از آنها قول می‌گیرد که تهران را ترک کنند. بهانه‌ای که برای تخلیه تهران ارائه می‌نماید عظمت خطر نزدیک شدن فوق‌العاده‌ی بلشویکها به طهران است.

روز ۲۱ ژانویه (اول بهمن ۱۲۹۹) فرانسویان مقیم تهران در محل نمایندگی فرانسو تحت ریاست کاردار سفارت آقای هاپنو (Happenot) که در غیاب سفیر فرانسه، آقای بونن، عهده‌دار کارهای سفارت بود تشکیل جلسه دادند.

پس از گزارش مختصری از وضع موجود نماینده ما بدون آنکه بخواهد عقیده و تصمیم حاضران را تحت فشار قرار دهد پیشنهادات انگلیسی‌ها را به اطلاع ایشان رسانید و اضافه نمود که ماموران بریتانیایی برای حداکثر مدت یکماه^۱ تسهیلاتی را برای ترک ایران در اختیار اتباع خارجی قرار می‌دهند. آنها اتومبیل و کامیون برای حمل مسافران و بار آنها از تهران تا راه‌آهن بغداد در اختیارشان می‌گذارند و انبار آذوقه و بنزین را بروی ایشان خواهند گشود. یک بخشنامه چاپی شرح شرائط مسافرت را دربر دارد که بین حاضران پخش می‌شود ولی به‌حدی اقلام هزینه آن گران است که تعداد کمی از هم میهنان ما قادر به خرید یا استفاده از آن خواهند بود.

ضمن مذاکراتی که پس از خاتمه جلسه صورت می‌پذیرد من از کاردار سفارت‌مان می‌پرسم آیا او واقعا به خطری از طرف بلشویکها که تهران را تهدید نماید عقیده دارد؟ و در مقابل

۱- قرابت تاریخیها اگر روز بروز هم شمرده شود واقعا "جالب است. زیرا درست یکماه

(سی روز) بعد بود که کودتا در ۲۱ فوریه به وقوع پیوست (مولف)

جواب مثبت او عقیده‌ی زیر را اظهار می‌دارم: ما، به ظن قوی، در مقابل یک مانور ماهرانه یا یک شانتاژ انگلیسها قرار گرفته‌ایم که می‌خواهند بدینوسیله ایران را وادار به قبول قرارداد ۱۹۱۹ بنمایند. پس از آنکه اجرای نقشه‌ی اعمال زور و خشونت‌ها بوسیله سرپرسی کاکس عقیم ماند و بعد از آنکه زبان خوش و رفتار درویش مآبان‌های نورمان نتوانست کاری از پیش برد امروز به این طریق می‌خواهند روی دولت ایران فشار وارد بیاورند تا آنها چشم به‌بینند که مستشاران بلژیکی، سوئدی، فرانسوی‌شان در آن لحظه‌ای که از همه وقت برایشان ضروری‌ترند دارند ایران را ترک می‌کنند و پس از آنکه کارمندان خارجی‌ی مذکور رفتند بالاچار کارمندان و مستشاران انگلیسی در ادارات و وزارتخانه‌های مختلف جای آنها را خواهند گرفت."

هم‌میهنان ما این طرز تلقی را پذیرفتند بنابراین در آن جلسه تصمیم گرفته شد که زن‌ها و بچه‌ها خودشان حاضر نشوند قبل از ترک خانواده‌های انگلیسی تهران را ترک کنند بهر صورت اول باید نمونه تخلیه پایتخت از طرف خانواده‌های انگلیسی عمل شود.

هیئات‌های نمایندگی دیگر کشورها نیز همین راه را انتخاب نمودند و روز ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱ (۴ بهمن ۱۲۹۹) من توانستم دریافت داشتهایم بنویسم: "آخرین زمینه‌چینی انگلیسی‌ها هم منجر به شکست شد و تیرشان به سنگ خورد آنها بلطف واقع‌بینی سفرای کشورهای متفق در تهران که نخواستند با شرکت در مهاجرت همگانی خارجی‌ان ایران را ترک نمایند، در حال حاضر انگلیسها راه برگشت را می‌پیمایند، آنها حالا از ترک تهران کمتر حرف می‌زنند و دیگر مسئله انتقال بانک ایران به بوشهر هم مطرح نیست.

"زمان به‌نفع ما کار کرد، ما وضع خطرناکی را که بر علیه نفوذ ما در ایران پیش آمده بود از سر گذرانیدیم و روز بعد از گردهم‌آئی سفارت من توانستم با خوشحالی برای دانشجویان نگران خودم خبری خوش ببرم که معلمان فرانسوی آنها در میان ایشان خواهند ماند، خواه در روزهای خوشبختی خواه در دوران بدبختی و خطر، آنها از روی علاقمندی و وظیفه."

ضمن درگیر کردن هیئاتهای خارجی به ترک تهران در ژانویه و فوریه ۱۹۲۱ بنظر می‌رسید که انگلیسها هدف دیگری را غیر از حمایت از زندگی و سلامت افراد آنها تعقیب می‌نمودند. ایشان می‌خواستند همه‌چیز و همه‌جا را در مقابل خود خوب پاکسازی کنند، همه کارمندان اروپائی را از محل دور نمایند و مانع از یک بررسی دردسراور برای آنان در جریان عملیاتی که در شرف تکوین بود، گردند.

تصمیم ما بر عدم ترک تهران طرح ایشان را دچار اشکال می‌نمود ولی دیگر برای عقب‌نشینی دیر شده بود. امر اجتناب‌ناپذیر می‌رفت به مرحله عمل درآید.

روز ۲۵ فوریه (۲۹ بهمن) طرف شب، در تهران خبر رسید که یک دسته ۲۵۰۰ نفری قزاق یاغی قزوین را بطرف تهران ترک نموده، قریباً "وارد پایتخت می‌شوند". در نخست‌وزیری سعی می‌شد ترس و نگرانی را آرام سازند؛ ژاندارم‌ها و سربازهای پادگان تهران سلاح بدست گرفته بصورت آماده‌باش درمی‌آیند؛ قرار است آنها به‌مقابله با یاغیگران بشتابند؛ همانروز طرفهای صبح که من سپهدار اعظم را مشغول به کارهای روزانه ملاقات کرده بودم، به من اظهار کرده بود که نباید اهمیت چندانی برای این سروصداها قائل شد. اینها بیشتر شایعه است:

من، جز آنکه برآورد صحیحی از این جریانات را در دفتر یادداشت‌م ثبت نمایم و وقایع این‌روزهای انقلابی را یادداشت‌کنم کار دیگری از دستم برنمی‌آید. پس این یادداشتها به نسبت پیشرفت جریانات روزبروز تهیه گردیده است:

۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (دوم اسفند ۱۲۹۹)

دیشب در حدود ساعت ۲/۵ بعداز نیمه‌شب در اثر صدای شدید تیراندازی و صدای خمپاره از خواب پریدم. آشیز من، علی‌اکبر، صبح امروز بهنگام شروع خدمت بمن اطلاع داد که قزاقها شهر را در دست دارند. او هم مثل همکاران فرانسوی خود همیشه اطلاعات دست اول را در اختیار دارد.

ساعت ۱۰ صبح من از منزل خارج و بطرف سفارتخانه راه می‌افتم و در راه به آقای پرنی Perney برمی‌خورم و با هم بطرف میدان توپخانه می‌رویم. عده زیادی در کوچه‌ها رفت و آمد می‌نمایند؛ ایرانیها با قیافه‌های مرموز با هم به نجوا می‌پردازند. به مدیرالملک^۱ خزانه‌دار کل دارائی برخورد می‌کنیم که فوق‌العاده نگران بنظر می‌رسد. از پله‌های اداره شهربانی بالا می‌رویم که من همین دیروز مقررات جدید آن را مورد تجدید نظر قرار داده

۱- مدیرالملک لقب محمودجم متولد ۱۲۶۴ خورشیدی در تبریز است که پس از تحصیلات مقدماتی نزد دکتر کوبن طبیب و داروساز فرانسوی بعنوان مترجم مشغول گردید و از این طریق با ولیعهد آشنائی برقرار ساخت. در ۱۲۸۸ شمسی به طهران آمد و بعنوان مترجم در اداره گمرک مشغول شد سپس بعنوان مترجم در سفارت فرانسه هشت سال کار کرد. سپس در نخست‌وزیری وثوق‌الدوله به وزارت دارائی منتقل شد و عهده‌دار ریاست انبار غله گردید. پس از جندی به پیشنهاد وثوق‌الدوله و تصویب احمدشاه لقب مدیرالملک گرفت. در کابینه سیدضیاء وزیر امور خارجه و در فروردین ۱۳۰۵ به سمت وزیردارائی معرفی شد. در دوران پهلوی تا سال ۱۳۴۸ که در سن ۸۵ سالگی وفات یافت بارها به سمت نخست‌وزیر، وزیر دربار، وزیر جنگ، سفارت روم و سناتور کرمان خدمت نمود.

بودم! افسوس! پلیس دروضع ناگواری قرار دارد و من فکر می‌کنم تمام زحمتی را که کشیده‌ام زحمت هدر شده‌ای بیش نبوده است، ولی در ایران از هیچ چیز نباید تعجب کرد. وارد دفاتر پلیس می‌شویم آینه‌ها و مبلمان شکسته و خورده شده است کاغذها و مدارک روی زمین ریخته و پراکنده شده است. کتو میزها را شکسته و بیرون ریخته‌اند. هیچ چیز از دست برد حمله‌کنندگان سالم نمانده است لکه‌های خون منعقد شده قالیه‌های دفتر رئیس پلیس سوئدی، ژنرال وستدهال G. Westdhal را پوشانیده است؛ خود ژنرال و تعلیم‌دهندگان سوئدی به‌مراه او غیبتشان زده است.

یک افسر ایرانی پلیس را که من می‌شناسم مشغول انجام دستورات قزاقها است؛ از او سؤال می‌کنیم: هنوز معلوم نیست کودتا به‌نفع چه‌کسی انجام شده است؟ جواب می‌دهد: "دیشب ژاندارمها برای تعقیب یاغیان حرکت نمودند ولی آنها از یک دروازه خارج شدند و اینها از دروازه دیگر وارد شدند! بعداً" به کلانتری‌ها از طرف وزیر کشور تلفنی دستور داده شد که مقاومت ننمایند فقط تنها ما بی‌خبر بودیم و هیچ دستوری دریافت نکرده بودیم به‌همین علت زد و خورد درگرفت که نتیجه‌اش را مشاهده می‌نمائید. "سپس چنین می‌افزاید. "من گمان می‌کنم همه موافق این کودتا بوده‌اند و احتمالاً" این کودتا از طرف شاه و دوستان انگلیسی‌ش به‌وقوع پیوسته است."

پلیس‌ها قزاقها را راهنمایی می‌کنند و همراه ایشان در تمام شهر مشغول جستجو و توقیف افرادی هستند که لیست آن از قبل تهیه شده در دست قزاقها است.

من از راهنمای خود می‌پرسم منشأ علت طغیان قزاقها چیست و آنها چه می‌خواهند؟ او جواب می‌دهد: "آنها چهار ماه است حقوق خود را دریافت نداشته‌اند و آنها به تهران آمده‌اند تا حق خود را وصول کنند ولی همه‌شان می‌دانند که این یک بهانه بیشتر نیست." وقتی من به سفارت فرانسه می‌روم تمام کارمندان در اطاق کاردار سفارت جمع شده‌اند و اوضاع را با خونسردی تجزیه و تحلیل می‌کنند. هر کسی نظریه خود را اظهار می‌دارد؛ توقیف سرشناسها در دو جبهه ادامه دارد؛ ممتازالملک^۱ دموکرات و فرمانفرما، طرفدار انگلیسها توقیف شده‌اند. سپهدار اعظم که تا دیروز نخست‌وزیر بود مسلماً "چون نسبت به کودتاگران زیاد خطرناک تشخیص داده نشده است، فقط در اقامتگاه خود تحت نظر قرار گرفته است. صحبت از مهمانی مجللی به میان می‌آید که قرار بود یکی از وزرا امشب برگزار

۱- ممتازالملک (مرتضی خان) پسر سوم ناظم‌المهام (از یادداشت‌های احتشام -

نماید. گویا مشارالیه از زندان نامه‌های تاسف‌آمیز برهم خوردن مهمانی را جهت مدعوین قبلی خود ارسال داشته است.

به هم‌میهنان ما که پشت سرهم به محل سفارت می‌رسند برحسب اخبار جدید، اطمینان کامل داده شده است، کاردار ما با اتومبیل برای گردش در شهر خارج می‌شود تا با حضورش در خیابانها موجب تسکین نگرانیها گردد.

ژنرال رضاخان که تا دیروز سروان ساده ژاندارمری بود در نتیجه موفقیت کودتا به پیشرفت سریع تا درجه ژنرالی پیش رفته است به ما اطمینان مطلق بخشیده است که جان و مال تمام اتباع ما در امنیت کامل قرار خواهد داشت.

انگلیسی‌ها طبیعتاً "ادعا می‌کنند که هیچ نقشی در توطئه نداشته‌اند ولی در عین حال اظهار می‌دارند که شب قبل با این کودتا گران مذاکره کرده‌اند، یکی از نمایندگان آقای اسمارت با اتومبیل به پیشواز آنها رفته است و بنام شاه مبلغ پنج تومان به هر یک از سربازان پخش کرده است تا این یاغیان از پایتخت دور شوند ولی آیا هدف اصلی از این اقدام همین بوده است؟

امشب آرامش نسبی بر تهران حکمفرماست، دستجات قزاق و پلیس با هم در تهران گشت می‌زنند در تمام شب صدای شلیک گلوله در نقاط مختلف شهر شنیده می‌شود که بهم جواب می‌دهند.

۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (۳ اسفند ۱۲۹۹)

بازداشتها پشت سرهم واقع می‌شود.

امروز صبح ملاقاتی با پسر ارشد آقای خوئی، امام جمعه تهران، که بزرگترین شخصیت مذهبی ایران است داشتم. برحسب اظهار او تا حالا سه دفعه برای توقیف پدرش مراجعه نموده‌اند ولی ایشان به حرم حضرت عبدالعظیم پناه برده‌اند. سالار لشکر، وزیر سابق جنگ و برادرش پرنس فیروز، در سربازخانه قزاقان تحت بازداشت هستند. آنچنان که معلوم است نقشه کودتا از مدت‌ها قبل آماده شده، بوسیله دست‌نشانگان سفارت انگلستان که بخود حق می‌دهند بهر وسیله‌ای که شده، خواه بازور خواه با رضایت، مفاد قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب رسانید، به مرحله عمل درآورد، به اجرا درآمده بود. اگر در صورت ظاهر چند نفر از رجال سرشناس را که به طرفداری از انگلیس مشهورند تحت توقیف قرار داده‌اند یا دیگر نمی‌توانند روی آنها حساب کنند یا هم ممکنست چشم به ثروت آنها دوخته باشند. امروز صبح بازار تهران باز بود ولی مشاجره‌ای که بین یک قزاق و یک درشکه‌چی در گرفت ملت به طرفداری از درشکه‌چی برخاست، دسته قزاقها می‌خواست مداخله نماید

ولی بلاد رنگ کلیه مغازه داران مغازه های خود را تعطیل کردند .

حکومت نظامی اعلام شده است : خارج شدن از منزل بعد از ساعت ۸ بعد از ظهر بکلی ممنوع شده است . بیش از سه نفر نمی توانند دور هم در معابر و خیابانهای عمومی جمع شوند ؛ روزنامه ها توقیف شده است . روزنامه رعد که پس از انقلاب مشروطه به طرفداری از بریتانیا معروف بوده است امروز خبر داد که انتشار خود را متوقف می سازد زیرا کار او به پایان رسیده است .

تمام دستورات بوسیله ژنرال رضاخان امضاء می شود که ما او را خوب می شناسیم و همینطور سید ضیاء الدین "رئیس دولت موقت" ! دموکرات ها و ملیون به بغداد و شهرهای مطمئن دیگر تبعید شده اند . آیا واقعا " بطوری که آنها را متهم می کنند ، می خواسته اند جمهوری راه بیندازند ؟ من که گمان نمی کنم .

یک امر مسلم است و آن تسلیم بلا شرط و بدون مقاومت مخالفین در قبال توقیفهای مکرر ما موران کودتا است . دولت کودتا هر کسی را توقیف می کند با هیچگونه مقاومتی در مقابل خود برخورد نمی نماید . جمعیت های مختلف را منحل می کنند رو، سای آن را با خود می برند بدون آنکه کوچکترین اعتراضی از کسی بلند شود ، تو گوئی ملتی بیهوده و پوچ و خالی از هر گونه احساس ! بهتر است فکر کنیم که ایشان در خود فرو می روند تا بزودی روزی حسابی قد علم کنند .

سیمها و ارتباطات تلگرافی قطع شده است ، ادارات حتی اداره پست بسته است ، مدیر کل دوست داشتنی خدمات پستی آقای لامبر مولیتور Lambert Molitor برای من چنین تجزیه و تحلیل می کند که "بعقیده من چیزی در دستگاه دولت شکسته و از کار افتاده است" . کلاسهای درسی ما بکلی تعطیل نشده است ، تنها ده پانزده نفر دانشجو در سال دوم حاضر شده اند . از سال اولی ها حتی یک نفر هم حاضر نشده است . فردا سالگرد افتتاح مجلس را جشن می گیرند !

۲۳ فوریه ۱۹۲۱ (۴ اسفند ۱۲۹۹)

دو پسر امام جمعه خوئی آمده اند از من تقاضا نمایند تا نزد سفارت فرانسه مداخله نموده استفسار نمایم آیا چند نفری از شخصیت های بسیار سرشناس که بخاطر احساسات بسیار دوستانه شان نسبت به فرانسه شهرت کامل دارند می توانند به سفارت ما پناهنده شوند یا خیر ؟

عمل بست نشستن یا فرار از عمال حکومت سابقه ای بسیار قدیمی در ایران دارد . وقتی یک فرد بخاطر عقاید سیاسی مورد تعقیب است خواه در یک مسجد

(که خانه خدا است) و خواه در پناه یک قدرت از قدرتهای زمینی مانند نمایندگیهای خارجی سفارتخانه‌ها کونسولگریها پناهنده شده بست می‌نشینند. یا حتی در دفاتر تلگراف اروپائی متحصن می‌شود. در مدت سه سال که انقلاب مشروطیت به درازا کشید موضوع بست نشستن جنبه عمومی پیدا کرد. بعضی روزها باغ نمایندگی بریتانیا که در آن موقع مرکز مقاومت در مقابل قدرت کامله استبدادی بحساب می‌آمد، منظره تماشائی یک کاروانسرا را پیدامی‌کرد. در آنجا خانواده‌های کامل متحصن شده بودند و جلسات متینگ خود را در آنجا در بین خودشان برپا می‌ساختمند آنها در آنجا می‌زیستند، مباحثات سیاسی می‌کردند، توطئه‌چینی می‌نمودند. آزادیخواهی انگلیس‌ها در این دوره بخوبی توانست قلب ملت ایران را به خود جذب کند فقط اشتباهات ۱۹۱۹ لازم بود که ملت ایران انگلیسی‌ها را مورد نفرت خود قرار دهد.

پس مردم بخود حق می‌دادند تصور نمایند فرانسه هم که از همان موازین و سنن آزادی، مهمان‌نوازی و جوانمردی برخوردار است همان نقش را در این اوضاع بازی خواهد کرد.

سیاست‌مدانی که از ما می‌خواستند در صورت ضرورت بتوانند در سفارت ما متحصن شوند شخصیت‌های سیاسی بسیار مهمی بودند مانند: مشیرالدوله، نخست‌وزیر سابق، برادرش موتمن‌الملک که صاحب چندین مقام وزارت در کابینه‌های مختلف بود، مستشارالدوله، معتضدالدوله، معین‌التجار که همه‌شان جزو وزرای سابق بحساب می‌آمدند و همچنین رئیس ایل بختیاری بنام صمصام‌السلطنه. بعضی از این شخصینها مخفی شده بودند و تعداد دیگری از آنها نیز بیم داشتند مورد بازداشت قرار گیرند.

اقدامی را که از من خواسته شده بود بعمل آوردم ولی به این نتیجه رسیدم که پناه فقط به افرادی می‌توانست داده شود که یا مورد هجوم شورشیان باشند یا دسته‌های کودتاجی و در نتیجه زندگیشان مورد خطر قرار گرفته باشد.

بنابر این در مورد این عده بست‌نشینی در سفارت عملاً "غیر قابل انجام و مجبور بودیم از یکی از شریف‌ترین سنت‌های بشر دوستانه خود برای خوش‌آیند متفق دیروز خود چشم‌پوشی نمائیم تا از ما بدش نیاید و با نقشه‌هایش مخالفتی از طرف ما بعمل نیاید.

در حالیکه بنظر می‌رسید نمایندگی رضاخان را که از ما می‌خواست هیچگونه پناهی در اختیار مردان سیاسی که مورد تعقیب قزاق‌های او می‌باشند قرار ندهیم پذیرفته‌ایم. در حالیکه باز هم یک‌بار دیگر خود را دنباله‌رو انگلیس، قرار دادیم، معذراً نتوانستیم ادعاهای بی‌حد و حصر اربابان جدید را تسکین بخشیم. این آقایان طبیعتاً "مراعات دستورشان را از طرف ماناشی از ضعف و ناتوانی ما دانسته، بدین جهت چند روز بعد ما نتوانستیم شاهد

یک زنجیره سرباز مسلح در اطراف سفارت فرانسه باشیم همانطور که جلو سفارتخانه ملل خارجی دیگر مستقر شده بودند تا به بهانه حفاظت از جان و مال دیپلماتها و اتباع خارجی از ورود و خروج ایرانیانی که ممکن بود در درون سفارت ما پناه گرفته باشند یا پناه بگیرند جلوگیری بعمل آورند. نتیجه امتیازات ما غیر قابل پیش بینی بود. نماینده ما در خانه خودش زندانی شده بود!

امروز صبح پسر امام جمعه از من می پرسید: "شما اینجا چه کار می کنید؟ اصول حقوقی را که شما هر روز به ما درس می دهید مورد تجاوز قرار می گیرد! آنهایی که مدافع موسسات دموکراتیک که شما عاقلانه شان می خوانید، هستند می آیند و از شما پناه می خواهند شما آنها را از خود می رانید! پس کجا هستند سنتهای فرانسه ی جوانمردان و شوالیه ها؟!"
آنچه ما در حال حاضر در اینجا به آن مشغولیم؟ ولی من اولین کسی هستم که آن را از خودم می پرسم!

۲۴ فوریه ۱۹۲۱ مطابق ۵ اسفند ۱۲۹۹

دیشب صدای تیراندازی کمتر بود، تنها حوادث روز بازداشتگاهی بود که بعمل می آمد. تعداد اشخاص بازداشت شده به دویست نفر بالغ می گردد. همه چیز بظاهر به نظم و آرامش می گراید.



سید ضیاء

کابینہ سید ضیاء



دیکتاتوری و سقوط سید ضیاء الدین طباطبائی

خلاصه مطالب فصل :

پرنس فرمانفرما و چندین تن از وزرای ملی‌گرای سابق در زندان قصر قجر زندانی شده‌اند. — اعلامیه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) اقدامات ضد فرانسوی تشدید می‌گردد. — بیداری حس ملی‌گرای ایرانیه. — مهمانی آقای رودستن (Rodstein) سفیر دولت شوروی در تهران. — بخاطر کینه‌ای که مردم از انگلیسها دارند نسبت به سفیر شوروی روی خوش نشان می‌دهند. — عزیمت آخرین سربازان بریتانیایی. — سقوط دیکتاتور. — او هم بنوبه خود راه تبعید را درپیش می‌گیرد.

دولت جدید تشکیل گردیده است؛ ریاست دولت بعهد سید ضیاء الدین طباطبائی مدافع سرشناس سیاست بریتانیا در ایران است. — در عنفوان چهل سالگی، دیکتاتور — که نمی‌شود عنوان دیگری به او داد چون در حال حاضر بقیه دار و دستهایش بیشتر آدمک‌های سرخرمن هستند — بیشتر قیافه مرتاضان

لاغر اندام را دارد که ریش کم پشت سیاسی اطراف صورتش را احاطه کرده است. عنوان سید را از پدرش به ارث می‌برد که در سال ۱۹۰۷ به نفع انقلاب مشروطه مبارزه کرد و پس از موفقیت مشروطه طلبان برای ادامه تحصیلات به پاریس رفت، در آن زمان او در اطاق محقری در رود زکول Rue des Ecoles اقامت داشت و در بین دانشجویان ایرانی فاقد هر گونه نفوذی بود و هیچ چیزی نمی‌توانست پیش‌بینی کند که او روزی نقش سیاسی مهمی را در کشورش بعهده خواهد گرفت.

رفته رفته عواملی که کودتا را دربر گرفته است، شناخته می‌شود: تازه ما داریم پی می‌بریم استفاده‌کننده حقیقی از این کودتا چه کسانی هستند.

قزاقها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است، راه افتاده‌اند. چه کسی می‌تواند باور کند در شهری که همه چیزش انگلیسی است حتی اسم کوچه‌های آن و اختیارداران بلا منازع آن انگلیسها هستند، تعداد ۲۵۰۰ قزاق از سربازخانه‌های خود به مقصد تهران راه بیفتند و مسئولان انگلیسی شهر از آن مطلع نشوند یا مقصود و هدف اصلی آنان را نشناسند؟

از آن مهمتر آنکه چند روز قبل از اجرای نقشه مهاجرت دسته‌جمعی اتباع خارجی و حمله ادعاشی یا غیاب بولشویک تعداد ۳۰۰۰ سرباز از قرارگاههای دیگر انگلیسی به قزوین احضار شده بودند تا پس از حرکت ۲۵۰۰ قزاق جای خالی آنها را در مقابل هرگونه حمله احتمالی از شمال پر نمایند.

دیکتاتور دستورات خود را از نمایندگی بریتانیا دریافت می‌دارد و بهیچوجه از آن ابائی ندارد و آن را مخفی نمی‌کند. هر روز اتومبیلش که بوسیله چندین سرباز سوارنظام اسکورت می‌شود به باغ چنارهای صدساله وارد می‌شود همان پارکی که پانزده سال قبل پناهگاه امن ملیون مشروطه‌خواه بود که از ترس شاهان خودکامه به آنجا پناه می‌بردند و نقشه حمله نهایی و نجات میهنشان را طرح‌ریزی می‌کردند.

بریتانیای کبیر امروز از دوستان سابق خود روی برتافته است؛ پرنس فرمان فرما که یکی از ستونهای سیاست ایشان در جنوب کشور بود امروز با پسرانش در زندان قصر قجر زندانی است؛ حتی شایع شده است که اگر مبالغه‌گفتی نپردازد جانش هم در خطر خواهد بود. همسرش این بانوی محترم ایرانی دختر مظفرالدین شاه که هیچوقت پایش را از اندرون خانه‌اش به بیرون ننهاده است بایک درشکه کرایه‌ای (چون تمام اسب و درشکه‌هایش توقیف شده است) و تنها با همراهی یک ندیمه به سفارت بریتانیا رفته می‌خواسته است به پای سفیر بیفتد و از او بخواهد به شوهرش کمک نمایند ولی گویا زحماتش هدر رفته است زیرا سفیر حاضر نشده است او را به‌پذیرد و وابسته نظامی سفارت با کمال احترام او را به خارج

سفارت هدایت نموده است .

اولین اقدام سید ضیاءالدین صدور اعلامیه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (هشتم اوت ۱۲۹۹) است که درحقیقت مانیفست کودتا است و خطوط کودتا را برای مردم ایران روشن می‌سازد :

"پس از ۱۵ سال رژیم مشروطه، وضع کشور هیچوقت مثل امروز خطرناک و نابسامان نبوده است، "و از خود می‌پرسد: "گناه آن به گردن کیست؟" و جواب می‌دهد: "به گردن اشخاصی که در همه جا آنارشی و بی‌نظمی را براه انداختند تا بتوانند منافع خاص خود را تامین نمایند و اصول ملوک الطوائفی قرون وسطی را با تمام مظالم و شقاوتهایش با تمام جنایاتش به اجرا درآورند. چند صد تائی از اربابان بزرگ که قدرت را ارث خود می‌دانند تمام امور را در دست گرفته و چون زالو مشغول مکیدن خون ملتند .

"ما از آنها حساب خواهیم خواست، بایستی این خانه مخروبه که انگلها در آن خانه گرفته‌اند از بنیان ویران و نوسازی شود ."

بدین منظور سید ضیاءالدین توصیه می‌نماید که از ولخرجی و اسراف مالیاتهای دریافتی از مردم خودداری شود و تنها برای بهبود وضع مردم و امور همگانی بکار برده شود. بنابراین باید وزارت دارائی تجدید سازمان شود. دروهله بعد باید بوضع ادارات رسیدگی نمود و افرادی شریف و لایق را بکارگماشت و بدین منظور باید کلیه دستگاه قضائی کشور اصلاح شود، زمین‌های دولتی دربین دهقانان تقسیم گردد، مدارس تاسیس گردد که فرزندان لایق و میهن پرست به مملکت تحویل دهد، "تجارت و صنعت توسعه یابد، گرانی زندگی مهار شود، راهها و وسائل حمل و نقل مناسب بوجود آید، در تهران و شهرستانها به تاسیس شهرداریها اقدام گردد و ارتشی قوی و مورد احترام بوجود آید .

در مورد سیاست خارجی دیکتاتور اظهار می‌دارد که ایران باید با هوشیاری کامل با بقیه قدرتها روابط دوستانه برقرار نماید و در اینجا اضافه می‌کند: "ولی دوستی ما نباید روپوشی برای سوءاستفاده‌ی غیرقانونی خارجیان باشد، بعلاوه این دوستی اجازه نمی‌دهد رژیم کاپیتولاسیون که مخالف با حق استقلال ملت ایران است ادامه داشته باشد بنابراین من آنرا باطل شده اعلام می‌دارم همانگونه که قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را که موجب لطمه زدن بر روابط دوستانه دو کشور می‌گردید ."

سیدضیاءالدین در پایان اعلامیه خود اشاره به نتایج عالی و بسیار مفیدی می‌نماید که از اجرای قرارداد جدید روس و ایران حاصل خواهد شد و اظهار امیدواری می‌کند که بزودی شاهد تخلیه ایران ازطرف کلیه سربازان خارجی باشد که در حال حاضر کشور را اشغال نموده‌اند .

نمایندگان ملل اروپائی بلافاصله برعلیه تصمیم یک‌طرفه او مبنی بر حذف کاپیتو -

لاسیون که سیدضیاء اعلام داشته بود اعتراض نمودند. به ایشان جواب داده شد: درنظر است بزودی محاکم قضائی مختلطی ایجاد شود که در صورت بروز اختلاف بین اتباع آن کشورها و مردم ایران به آن رسیدگی نمایند، ولی این وعده مبهم آنها را راضی نگردانید. وانگهی اقدامات غیردوستانه دولت نسبت به اروپائیان، غیراز انگلیسی‌ها، پشت‌سر هم تشدید می‌گردید.

بزودی برای همه روشن شد که فسخ قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران که در اعلامیه سید ضیاء به آن اشاره شده بود وسیله ساده‌لوحانه‌ای برای فریب دادن افکار عمومی بود که بهیچوجه ملت گول آن را نخورد. درحقیقت این بریتانیایی‌ها بودند که قدرت را قبضه کرده بودند و می‌رفتند از آن برای تثبیت استیلای خود و دور ساختن رقبای خود استفاده نمایند. ارتش نقش بسیار مهمی را در اجرای کودتا انجام داده بود و سپس متفق القول همگی‌شان به ارباب کل پیوسته بودند از اینرو بود که مشمول الطاف کامل قرار گرفت و برحسب نقشه‌ای که قبلاً "بوسیله وابسته نظامی سفارت انگلیس طرح‌ریزی شده بود، نوسازی و تجهیز گردید.

وزارت دارائی هم بایستی نوسازی می‌شد، تعدادی از کارمندان آن را اخراج نمودند و وزیر جدید دارائی بنام عیسی‌خان که مورد اطمینان کامل وزارت خارجه انگلیس قرار داشت فقط کارمندان سحر و مورد اطمینان خود را نگهداشت و از متخصصین مالی انگلستان که هنوز تهران را ترک نکرده بودند برای کار دعوت بعمل آورد.

بدین طریق دو مزیتی که در قرارداد ۱۹۱۹ برای انگلیسها درنظر گرفته شده بود، عملاً تأیید شده در خدمت آنان قرار گرفت.

برعکس دیکتاتور تمام خشم خود را متوجه کارها و موسسات فرانسوی ساخت. او برای عملی ساختن کینه‌ی خود از یکی از مترجمین سابق سفارت فرانسه بنام مدیر الملک که در کابینه‌ی قبلی سمت خزانه‌دار کل دارائی را بعهدہ داشت، استفاده نمود. این شخص پس از آنکه چند ساعتی را پس از کودتا در بازداشت بسر برد، زندان را ترک کرد تا مسئولیت وزارت امورخارجه را عهده‌دار گردد.

تمام قوانینی که پس از ۱۹۱۱ بوسیله آقای پرسی (Perney) مشاور قضائی دولت شاهنشاهی تدوین شده بود و نتیجه حاصل سالها کار و کوشش و زحمت بود کلاً "ابطال شده بدون آنکه تهیه‌کننده آن حداقل احضار شود و درباره آن توضیحاتی بدهد یا از آن دفاع نماید. تمام تشکیلات قضائی که بوسیله مشارالیه برپا گردیده بود ازهم پاشیده شد. دیوان تمیز تهران اصولاً "پانگرفته حذف شد. هیئات قضات منحل و کاخی را که محل کار آن بود بلافاصله در اختیار وزارت بهداری قرار دادند.

در حالی که سید ضیاءالدین بطور واضح و صریح تقاضای کمک از مستشاران جدید انگلیسی و امریکائی را مطرح می‌نمود ضمناً "اطلاع می‌داد که احتمالاً" از چند قاضی و معلم فرانسوی نیز کمک خواهد خواست، حتی اوشایع ساخت که در نظر دارد مستشارانی از دیوان عالی تمیز فرانسه استخدام نماید ولی حقوقی را که برای حق الزحمه ایشان پیشنهاد نمود بسیار مسخره و ناچیز بود. آیا او می‌توانست از این بهتر اراده خود را مشخص نماید که بهیچوجه تصمیم ندارد تعداد مستشاران فرانسوی را در ایران افزایش دهد؟

هنگامی که بیهودگی و پوچی نظریاتش برایش مسلم و ثابت گردید، دیکتاتور شرایط جدید و غیرقابل قبولی برای استخدام استادان فرانسوی مطرح ساخت و همزمان با آن تصمیمات بسیار خشن و غیردوستانه‌ای نسبت به موقعیت صمدخان سفیر ایران در پاریس که از پانزده سال پیش تاکنون یکی از صمیمی‌ترین دوستان فرانسه محسوب می‌گردد اتخاذ نمود.

سید که مردی است انتقامجو، خود را درگیر مبارزه و کار را بمرحله لجاجت و عناد رسانیده بود هرچند می‌دانست که نتیجه بزیان کشور است. بخاطر طرفداری از انگلیسی‌ها با موسسات فرانسوی به مبارزه برخاسته بود و از دعوت هم‌میهنان ما به هیئت دولت خودداری می‌نمود و دست به اجرای پاره‌ای تصمیمات پر سر و صدا و نگران‌کننده زده بود؛ مثلاً "تمام اعلانات، تابلوها و آگهی‌های دوزبانه را که بفرانسه و فارسی تهیه و معمول گردیده بود از کلیه نقاط شهر تهران و شهرستانهای بزرگ حذف نمود، استعمال زبان فارسی در تمام ادارات اجباری گردید بالاخره کلیه اعتراضات هم‌میهنان ماحتی قابل‌قبولترین آنها بدون بررسی از طرف او مردود شمرده شد.

چون خبر ورود قریب‌الوقوع سفیر روسیه بلشویکی آقای رودستن (Rodstein) که از راه ترکستان و مشهد مسافرت کرده تا تهران بیش از دو سه روز فاصله نداشت، به تهران رسید دولت دست به تبعید چندین تبعه روس زد تا نماینده روسیه شوروی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد.

ظواهر امر حاکی از آن بود که تسلط و حاکمیت کامل انگلیسی‌ها بر ایران استقرار یافته است در حالی که حقایق چنین نبود.

در فردای حوادث فوری، یکی از وزرای ملی‌گرای سابق به من اظهار داشته بود: "این کودتا مارک و برچسب انگلیسی را با خود به‌مراه دارد، ما وارد عمل خواهیم شد!" و چون من از خود شک و ناباوری نشان دادم اضافه کرد: "بخاطر داشته باشید که پس از تحمل چندین سال آشفتگی و تشنج بود که بالاخره ما توانستیم رژیم مشروطه را در کشور خود مستقر سازیم. ایرانی‌ها هیچوقت زیاد عجله نمی‌کنند درعین حال گاهی به هدفهای

خود دست می‌یابند، فقط شما سه ماه به ما وقت بدهید و آنوقت شاهد سقوط این چوپان نااهل خواهید بود."

این پیش‌بینی‌ها متعاقباً "به مورد عمل درآمد و به حقیقت پیوست."

مردم تهران نماینده شوروی را مورد استقبال بسیار گرمی قرار دادند. آیا این بخاطر طرفداری از مرام کمونیسم و زنده ساختن مدینه فاضله‌ی آئین مزدک بود؟ خیر ولی کینه‌ای که از انگلیس‌ها به دل داشتند موجب اظهار شادی و طرفداری از ورود سفیر جدید روسیه شوروی می‌گردید.

نمایندگان شوروی برای آنکه خود را لایق استقبال گرم ایرانیان نشان دهند تصمیم گرفتند همانند دول سرمایه‌داری در پایتخت قاجارها زندگی نمایند. پولهای فراوانی را که در اختیار داشتند با دست و دلبازی هرچه بیشتر شروع به خرج نمودند، سعی می‌کردند بهیچوجه تبلیغات سوسیالیستی بر زبان نرانند یا موجبات مزاحمت دولت وقت را فراهم ننمایند. پس از آتش‌سوزی محل اقامت موقتشان در کاخ محل قبلی سفارت روسیه منزل گزیدند و تصمیم گرفتند زیبایی و عظمت سابقش را به آن بازگردانند. در اینجا هم ترسی را که انگلیسها بطور مبالغه‌آمیز در قلب رجال و مردم ایران تلقین کرده بودند، بی‌پایه و موهوم از کار بدرآمد.

روحانیون در مساجد، عمال ملیون در بازار، توی پیاده‌روها و بساطی‌ها در خیابانها در گوشه و کنار و حتی در اجتماعات خصوصی فکر مردم را آلوده و ذهن ایشان را در باره "خیانت بزرگ سیدضیاء" که به انگلیسها فروخته شده بود "روشن می‌نمودند."

بزودی سید دیگر نتوانست در راس قدرت قرار گیرد مگر با اعمال فشار و دیکتاتوری شدیدتر و سوءاستفاده از مقام نخست‌وزیری خود. رفته رفته او موجب عدم رضایت همکاران و همدستان اولیه خود که بصورت همکاران فعلی او درآمد بودند گردید. ژنرال رضاخان بازوی راست توطئه که سید مغز آن بود از خودکامگی زیاده از حد او بخشم آمد؛ حذف کلیه آزادیهای همگانی، توقیف مخالفین دولت، سوءاستفاده دائمی از قدرت روشنائی هستند که فقط در یک لحظه و زمان ضرورت می‌یابد و نمی‌تواند دائم و همیشگی باقی‌ماند.

عزیمت قوای انگلیسی که طبق قرارداد ایران را تخلیه کرده بودند سید را از تکیه‌گاه مطمئنش محروم ساخت، او که خود را رها شده از طرف دوستان سابق، مورد تحقیر افکار عمومی و کنار نهاده شده از طرف نمایندگیهای قدرتهای خارجی می‌یافت فقط می‌توانست روی شاه حساب کند. گفته شد قوام السلطنه یکی از دولتمردان که بوسیله سیدضیاء زندانی شده بود توانست بوسیله‌ای نامه‌ای به شاه بنویسد و ضمن آن شاه را در جریان حقایق امور کشور قرار دهد.

شاه جوان که به حقایق اوضاع پی برد در ۲۴ مه ۱۹۲۱ (۳ خرداد ۱۳۰۰) سید را احضار و به او دستور داد فوراً "از قدرت کناره‌گیری نماید و دیکتاتور استعفای خود را تقدیم داشت .

روز بعد سید مجبور به فرار گردید . او بحدی مورد نفرت مردم قرار گرفته بود که مجبور شدند کالسکه او را تا سرحد عراق با یک گروه قزاق اسکورت نمایند . در عراق او دوستانی را بازیافت که به بهترین وجه و از صمیم قلب خویش به آنها خدمت کرده بود و حالا بهنگام بدبختی و تیره‌روزی باید به او کمک می‌نمودند . در همانجائی که آقای نورمان سفیر انگلیس که نتوانسته بود سیاست خود را موفّقانه در ایران به‌کرسی نشاند ، با ازدست دادن پست خویش کمی بعد به او ملحق می‌گردید .

پس از سقوط سیدضیاء ، دو نفر از لایق‌ترین رجال سیاسی ، مشیرالدوله و مصدق السلطنه که می‌توانستند در آن لحظات مشکل و حساس قدرت را در دست گیرند از قبول مسئولیت خودداری نمودند . احمدشاه از دولتمردانی کمک خواست که مردانه تمام سعی خود را برای ترمیم اشتباهات گذشته و بازسازی خرابیهای متراکم شده ظرف چند ماه هرج و مرج ، بکار بردند تا بتوانند دوره‌ای از آرامش را بر کشور حکمفرما سازند که ظرف آن ملک‌داران پس از سالیان متمادی نفسی تازه سازد .

دربین وزرای جدید کسانی بودند که سه ماه قبل تقاضای پناهندگی در سفارت فرانسه را می‌نمودند . به ممتازالدوله برادر نماینده ایران در پاریس پست وزارت معارف و اوقاف واگذار گردید وزارت امور خارجه به محتشم السلطنه و وزارت بهداری به حکیم الدوله پزشک مخصوص شاه و رئیس بیمارستان شاهی محول گردید . همگی با کمال جدیت و شهامت مشغول کار شدند تا اوضاع را سر و سامان نوینی بخشند .

انجام وظیفه دولت جدید کار آسانی هم نبود . در چند استان ایران به تحریک انگلستان که از شکست خود تسکین نمی‌یافت ، آتش اغتشاشات بر علیه دولت زبانه کشید : در خراسان یکی از دوستان ایشان کلنل محمدتقی‌خان که به دستور سیدضیاء قوام السلطنه را زندانی ساخته بود هنگامی که او به نخست‌وزیری رسید از ترس انتقامش اعلام استقلال خراسان را نمود . صمصام السلطنه و بختیاریه‌های وفادار به او بزودی او را سر عقل آوردند . در آذربایجان اسمعیل آقا از ایل سمیتقو که طلاهای انگلیس‌ها را در اختیار داشت به پشت گرمی قولی که در مورد خود مختاری کردستان به او داده بودند ، پا به میدان گذاشت . خوشبختانه عکس‌العمل شدید مخبر السلطنه والی آذربایجان به او اجازه نداد از رقیبش در خراسان خوشبخت‌تر باشد .

در اواسط اکتبر ۱۹۲۱ (اواخر مهر ۱۳۰۰)، انگلیسی‌ها مانوری را که هشت ماه قبل مواجه با شکست شده بود دوباره شروع کردند. آنها اطلاع دادند که پس از خاتمه داده شدن به خدمت ژاندارمری جنوب، امنیت اتباع ایشان بهیچوجه در شیراز تأمین نمی‌باشد و بواسطه ترس از اغتشاشات بین قبیله‌ای کنسول انگلیس دستورمهاجرت کلیه خانواده‌های انگلیسی را صادر نمود.

این دفعه هم اگر دولت ایران از این تصمیم ناراحت نشود و دست و پای خود را گم نکند احتمالاً "هنگامی که زمان مناسب فرا رسد بازهم بهانه‌ای پیدا خواهند کرد: تصمیم ترک کشوری را که منافع سرشارش چنان بخود وابسته‌شان ساخته است، بدفعه‌ای دیگر موکول نمایند.

خوشبختانه وضع سیاسی بتدریج و رفته‌رفته روشن می‌شود: یکی از اولین اقدامات مجلس شورا که بالاخره تشکیل گردید موافقتنامه ایران و انگلیس را رد کرد ولی معاهده‌ای را که با روسیه شوری و با افغانستان امضاء شده بود به تصویب رسانید؛ سپس در جلسه ۱۴ اکتبر ۱۹۲۱ مطابق ۲۲ مهر ۱۳۰۰ بدولت جدیدی که با برنامه کاملی از اصلاحات اقتصادی و سیاسی به مجلس معرفی شده بود رای اعتماد داد.

بنظر می‌رسد که باشکست سیدضیاءالدین طباطبائی، روءیای سلطه‌جویی بریتانیا بر کشور شیر و خورشید سرخ برای همیشه محو و نابود گردیده باشد! . . .
تا آینده چد رقم خواهد زد.

چرا من ایران را دوست داشتم

آنچه در این فصل خواهید خواند :

جاذبه ایران – مردم آن ، خصائص اخلاقی آنان و نقائصشان
خانه کوچک خیابان منیریه – ایران از دیدگاه دو نویسنده
فرانسوی که آن را درک کرده‌اند – کنت دوگوبینو و پیرلوتی .
روابط ایران و فرانسه در طول قرون ؛ دوره‌های ؛ بازرگانی ،
نظامی و فرهنگی – وفاداری در دوستی بهنگام محنت ؛ ۱۸۷۰
۱۹۱۹ (۱۲۴۹-۱۲۹۸ شمسی) .

من ایران را بخاطر خودش دوست داشتم ؛ در هیچ کشوری از جهان زندگی آسان‌تر و
میهمان‌نوازی مردم گرم‌تر از ایران نیست ؛ صافی آسمان ، برجستگی کوه‌ها ، عظمت مناطق
صحرائی و خشک ، آئینه صاف و روشن یک چشمه آب ، کمبود وسائل آسایش و بهداشت را که
شما دارید از یادتان می‌برد . گفتگو و سخنان اندیشمندانه‌ی عاقل مردی که ریش سفید
خود را با حنا برنگ قرمز درآورده است ، نظر و نگاه را از لباس ژنده‌ای که او بر تن دارد
منحرف می‌سازد ؛ رنگ آبی‌ی خارق‌العاده‌ی کاشیهایی که راهروها و سقف یک مسجد و
مناره‌های آن را پوشانیده است مانع از آن می‌شود که پوسیدگی دیوارها این " جذام خاکستری "

که پیر لوتی " Pierr Loti " به آن اشاره نموده است ، زیاد نظر شما را جلب نماید ؛ ژست سخاوتمندانه شبان کوچک مسجد سلیمان که قدری از شیر بز خود به مسافر خسته‌ی از راه رسیده تعارف می‌نماید بقدری طبیعی و بحدی زیبا است که زشتی‌ی دست کوچکی را که لحظه‌ای بعد برای دریافت صدقه بطرفم دراز شد از یاد برده‌ام .

این آداب و سننی که این کشور را قرن‌ها به عقب برمی‌گرداند برای یک فرد خارجی فاقد کشش و جاذبه نمی‌باشد ؛ مشاهده طرز اداره ملوک‌الطوایفی که هنوز هم حکومت یک شهر یا ناحیه را با پرداخت بهای مناسب‌تر به فرد پول‌دارتر واگذار می‌نماید شاید ، با طرز تفاهم جدید ما اروپائیان که از حقوق شهروندان داریم ، بی‌مناسبت و برخورد کننده باشد ولی در عین حال ما می‌ترسیم اگر با ضربه‌ای خشن و ناگهانی دست به ترکیب این بنای کهنه و باستانی بزنیم عیناً " بعانند ظرف قدیمی و آنتیک ظریفی که نباید بشکند ، ناگهان خورد شده از هم فرو ریزد .

بدون شک در ورای این نگاه هوشمندانه ، این چشمان سیاه ، در پشت این تعارفات مودبانه که موجب شده است ایرانیان را "فرانسویان مشرق زمین" لقب دهند و در ورای ظاهر مهمانیهای مجلل و پرتشریفات اغلب معایبی چون اختلاس ، خودخواهی و فسادهای بزرگ نهفته و پنهان است .

ولی فراموش نکنیم که ما در کشوری شرقی هستیم ؛ ما نمی‌توانیم و اصولاً " نیاستی تمدن خود را با مبانی این تمدن که عمداً " در حال عقب‌ماندگی نگهداشته شده است مورد مقایسه قرار دهیم . اگر خصوصیات اخلاقی منحط و زشت شده خیلی کم نادر است باید بیاد داشته باشیم این اغلب اروپائیان هستند که رسوم زشت و اسف‌بار فساد و جاسوسی را به این کشورها وارد نمودند ؛ امیدوارم که این قضاوت موجب گردد که درباره ایرانیان با گذشت قضاوت نموده نسبت به نقاط ضعف اخلاقی که در بعضی طبقات مشاهده می‌کنیم با اغماض بنگریم .

در این مملکت تعداد متجاوزان به حقوق عمومی محدودتر است ؛ گاهی سرقت اتفاق می‌افتد ولی بندرت سارق مرتکب قتل می‌شود ؛ وضع آن وزیری که مادرش را به قتل رسانید و من در دوره خدمتم در مرا حل قضائی آن شرکت داشتم خوشبختانه یک استثناء است .

من در طول مدتی بیش از یکسال ، در محله‌ی دورافتاده‌ای که هیچ اروپایی دیگری در آن زندگی نمی‌کرد اقامت داشتم . هیچوقت حتی در طول غیبتهای طولانی‌م کوچکترین دستبردی به اثاثیه و اموال من وارد نیامد .

من ، از منزل کوچکم در خیابان منیریه ، همواره با هیجان یادآوری خواهم کرد ؛ این منزل بوسیله باغچه وسیعی احاطه شده بود که عکس درختهای چنار ، اقاچیا و کاجهای آن

در آئینه آب حوضهای آن منعکس می‌گردید؛ چمن‌های گل سرخ در اطراف حوضها کاشته شده بود که رزهای با طراوت آن چشم را نوازش می‌داد. دیوارهای بلندش پوشیده شده از تاکهای انگور، حیاط آن را از دنیای خارج جدا می‌نمود.

ساختمان منزل دارای طبقاتی نبود، بالکنی در جلو عمارت اجازه استفاده از هوای خنک‌تر را در شبهای گرم تابستان به من می‌داد. چند ستون سفید مشرف بر پلکانی مرمری می‌شد که از آن قله پربرف البرز کاملاً نمایان بود.

من در این منزل ماههای طولانی بدون هیچگونه خبر جدیدی از اقوام و خویشانم از فرانسه، زندگی نمودم و تنها هم‌نشینان و هم‌صحبت‌های من چند مستخدم ایرانی، اسب و سگی بود که در خدمت خود داشتم. مستخدمین من با کمال محبت و وفاداری به من خدمت می‌نمودند. بنظر می‌رسید که بخوبی ناراحتی مرا درک می‌کردند و سعی می‌نمودند آن را برای من قابل‌تحمل‌تر سازند.

آنچه در این زندگی شرقی بیشتر به من لذت می‌بخشید فقط مناظر زیبا و تماشائی نبود که مرا به یاد مناظر زیبای تونس و مراکش می‌انداخت. این آرامشی بود که من، بدور از هیاهوی زندگی سریع و آشوب‌زده و اغلب سرشار از گرفتاریهای زودگذر شهرهای بزرگ مزه‌مزه می‌کردم.

پیر لوتی در کتاب خود به نام "روایهای شرق" چه زیبا آن را شرح می‌دهد: "آه، چه فرزاندگی و چه حکمت متعالی که همه چیز را همانطور که هست باقی‌گذاریم، روزها را همان طور که می‌گذرند بپذیریم، آداب و سنن اجدادی را دنبال کنیم و از مدتها پیش از راه تفکر، خود را برای مرگ آماده سازیم...!"

کنت دوگوبینو و پیر لوتی

به‌مراه پیر لوتی، مولف کتاب "به سوی اصفهان Vers Ispahan"، کنت دوگوبینو راهنمایی مرا در ایران بعهده گرفت. گمان می‌کنم آثار آنان در مورد ایران کامل و بی‌نقص است و هیچ فرانسوی نخواهد توانست با دست پر سرزمین قاجارها را زیر پا گذارد بدون اینکه قبلاً از منابع اطلاعاتی ایشان کسب اطلاعات کامل کرده باشد.

گوبینو، در ایران، به عنوان دبیر نمایندگی فرانسه در تهران خدمت کرده بود؛ بعدها با عنوان وزیر مختار کشور فرانسه مأمور خدمت در ایران گردید. او که از اختصاص کامل وقت خویش به مطالعه در تاریخ ایران ارضا نمی‌گردید از خود گزارشهای داستان‌واری، با آب و رنگ کامل زندگی مردم عادی و معمولی معاصر خود باقی گذاشته است که خود

نیز داوطلبانه در آن شرکت داشته است.

او ضمن جلد دوم "سه سال در آسیا" تحت عنوان خلق و خو و روابط اجتماعی چنین می‌نویسد:

"گمان نمی‌کنم در دنیا جایی چون بازارهای تهران، اصفهان یا شیراز وجود داشته باشد که بطور مداوم شخص در آنجا می‌تواند با تماشای دیگران تفریح نموده سرگرم گردد. در آنجا شخص شاهد مکالمه و گفت و شنودهایی است که در تمام طول روز، زیر قوس سقف‌های گنبدی شکل که جمعیت انبوه با لباسهای رنگارنگ و جوراجور دائم یکدیگر را می‌فشارند ادامه می‌یابد. فروشنده‌گان و مغازه‌داران در پشت پیشخوان مغازه‌های خود که بر روی آن اجناس با هنر خاصی به معرض تماشا گذاشته شده است، نشست‌ه‌اند. لوطی‌ها، طبقه‌ای از مردم شوخ طبع با اخلاقیاتی مشکوک، با سرو وضعی نامرتب و بی‌قید و شب‌کلاهی که نیمه‌کج بر سر گذاشته‌اند به مردم تنه می‌زنند. مردان بی‌نوا یا بهینا عصازنان می‌گذرند و آواز می‌خوانند. یک نقال یا قصه‌گو، که راه عبور و مرور را بند آورده است، با تمام قدرت و توانائی ریه‌هایش نکات هیجان‌آور یا تآثرآور یک داستان مشهور را برای عموم با حرکات و ژستهای متناسب نقل می‌کند. از یک طرف مردان کرد با عمامه‌های سترگ و قیافه‌های تیره و جدی خود می‌گذرند در میان آنها میرزاها، قلمدان برپیشان، همانند ما ماهی‌هایی، می‌لغزند و در حالی که چون جن‌زدگان سر و دست خود را به حرکت درمی‌آورند فریاد می‌زنند و با عجله می‌گذرند و ضمن عبور سرسام‌آور خود به یک قطار قاطر برخورد می‌کنند که مال‌التجاره حمل می‌کند و بوسیله یک قطار شتر که از طرف مقابل می‌آید راهش بند شده است. برای جمعیت مسئله مهم عبور از بین این همه موانع است و این کاری است که محققا "به آن توفیق خواهند یافت. درویشی با موهای ژولیده، شبکلاهی، قرمز که با ابریشم رنگی حاشیه دوزی شده است بر سردارد و با پندهای حکیمانه، بدنی نیمه‌عریان تبرزین درویشی بردوش زنجیری را که در دست دارد به صدا درمی‌آورد و در این حال مشغول صحبت خودمانی با یک روحانی، یک کتابفروش و یک صنعتگر خراط دوره‌گردی است که می‌خواهد برای او نی‌قلیانی بسازد. در این میان مردی از خوانین افغان سوار بر اسب، و بدنبال او گروهی از جیره-خوارانش از آنجا می‌گذرند. این نمونه‌ی قیافه‌خشن، وحشی و بی‌پاک سربازان مزدور و سر و وضع بی‌قیدانه و نامرتب آنها است. عمامه یا شال آبی چسبیده بر سر، لباسی به رنگهای تیره، کهنه و ژنده، شمشیرهای بلند، کاردهای بزرگ تفنگهای طویل و سپرهای کوچک که بر شانه ایشان استوار گردیده است قیافه کامل سربازان غارتگر، و در میان تمام این سروصداها و رفت و آمدها زنهایی بچشم می‌خورند که دوتا دوتا، چهارتا چهارتا بدون هدف پرسه می‌زنند و اغلب اوقات زنهای تنها ولی همگی و بطوریکسان پوشیده در پوششی

پنبه‌ای که به‌ندرت از جنس ابریشم است . . . یک قسمت مربع یا مستطیل کم عرض در ناحیه چشمان دارای روزنه‌هایی است که به ایشان کاملاً " اجازه دیدن و نفس کشیدن را می‌دهد. این پوشش روبنده خوانده می‌شود. در زیر پوشش آبی‌رنگ که چادر نام دارد و برای پوشاندن بدن از ناحیه سر تا زیر زانو بکار می‌رود شلوار گشادی هم پوشیده می‌شود که شامل دامن‌ها است و فقط برای خارج شدن از منزل مورد استفاده قرار می‌گیرد. زنهایی که به این طریق پوشیده شده‌اند در حالی که کفش‌های پاشنه‌دار خود را به زمین می‌کشند از بین جمعیت راه باز کرده جلو مغازه‌های پارچه‌فروشی می‌نشینند، پارچه‌های مختلف ابریشمی، پنبه‌ای را زیر و رو می‌کنند، چانه می‌زنند و بالاخره نمی‌توانند تصمیم بگیرند دوباره بلند می‌شوند می‌روند و می‌آیند بدون آنکه حتی یک مرتبه گوشه‌ای از حجاب خود را بالا زنند یا روی خود را بنمایانند.

"و در حالی که فروشنده‌ها برای تبلیغ و تعریف از کالای خود داد سخنوری می‌دهند و هزاران شیرین‌زبانی بکار می‌برند تا بتوانند این سلیقه‌های مشکل‌پسند غیرمصمم را وادار به خریداری کالایشان نمایند، موضوعات روز و شایعات شهر از دهکده‌ای به دهکده‌ای دیگر در جریان است. اینجا عده‌ای نشسته گرم صحبت از سیاست روز و انتقاد از اقدام جدید دولت درباره فلان موضوع یا راه حلی است که برای مشکل روز در نظر گرفته‌اند. حتی اتفاقاتی را که شب قبل یا صبح همان‌روز در حرم و اندرون شاهی اتفاق افتاده است برای هم بازگو می‌نمایند و یا صحبت‌هایی که فلان خانم متشخص با شوهرش در زمینه اختلافی داشته است روز بعد ورد زبانها است. اخبار و شایعات پر سر و صدا و رسوای روز از دهانی به دهان دیگر بازگو می‌شود و هر ربع ساعت بر دامنه قبح شایعات آن افزوده می‌شود. در میان این هیاهو و همه‌می بعضی پول قرض می‌گیرند بعضی پول قرض می‌دهند. این تکه لباس گرو را از گرو درمی‌آورند و آن یکی را به گروگان می‌سپارند. با هم دعوا می‌کنند، یکدیگر را تهدید می‌کنند ولی هیچ‌وقت کار به زد و خورد نمی‌کشد یا خیلی به‌ندرت و در موقعیتهای بسیار نادر.

"انسان شاهد چنان هیاهو و همه‌می از فریادها، از خنده‌ها، ناله‌ها و فشارهای فوق‌العاده، آنهم با چنان قدرتی که می‌تواند سقف‌های بازار را فرو ریزاند. سقفهایی که اغلب هم مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد زیرا این طاقها که قسمت عمده‌اش با خشت خام ساخته شده فقط با لایه‌ای از ساروج پوشیده شده است بخصوص بهنگام نزدیک شدن بهار با سر و صدای زیاد فرو می‌ریزد و نمی‌شود انکار کرد که در بعضی جاها هم عده‌ای مردم در حال گفتگو را به زیر آوار می‌گیرد.

ولی این حادثه‌ای است که از طرف مردم با نوعی فلسفه‌ی خاص تلقی می‌شود از این

رو دیده نشده است که کسی از آن متأثر شود و یا فکر خود را به آن مشغول دارد . " من ، خودم هم ضمن بازدید از بازارهای رشت و تهران عیناً "همین اثرات را احساس کرده بودم و در طول مسافرتی که در مارس ۱۹۲۱ در سراسر این کشور انجام دادم بارها شاهد این اوصاف بوده‌ام .

من این مسافرت را تنها بدون هیچگونه اسکورت ، مترجم یا مستخدمی و بدون هیچگونه اسلحه‌ای با یک کالسکه رنگ‌ورو رفته از ایستگاهی به ایستگاه دیگر در طول ۱۳۰۰ کیلومتر که پایتخت را از سواحل جنوبی خلیج فارس جدا می‌کند انجام دادم . من ضمن این سفر فرصتی را که مدت‌ها بود جستجو می‌کردم بدست آوردم تا با روح ملت حقیقی ایران که در دهات دورافتاده سکونت دارند تماس مستقیم حاصل نمایم و با تقسیم حرارت آتش سر - شاخه‌های شتربانان و چارواداران مهمان بی‌مدعای آنان باشم ، هر چقدر عدم آسایش و ناراحتی کاروانسراها گاهی برخلاف انتظارم بود ولی می‌توانستم با بهره‌چرانان خردسال کوهستانها و تفنگچیپهایی که ادعا داشتند مرا درمقابل سارقین و سرگردنه‌بگیرها محافظت می‌نمایند هم صحبت و دم‌خور گردم تا شخصاً "بتوانم روحیه‌ی حقیقی‌ی این ساکنان مناطق دورافتاده و احساساتشان را نسبت به خودمان درک نمایم .

به عقیده آقای دومورگان برای مسافرت به این نواحی باید یک اکیب همراه داشت و مسافر خارجی باید بسیار سخاوتمندانه رفتار نموده از خرج پول دریغ نرزد در غیر این صورت مورد بی‌اعتنائی و تحقیر همه مردم قرار خواهد گرفت زیرا بقول ایشان تنهاجاذبه و کشش بهره‌وری از پول خارجی می‌تواند کینه‌ای را ، که اهالی بومی نسبت به اروپائیان بطور طبیعی در خود احساس می‌نمایند ، جبران کند .

من با این عقیده موافق نیستم زیرا خود شخصاً " در کمال سادگی تمام ایران را زیر پا گذاشتم درحالی‌که امکانات مادی من بسیار محدود بود ؛ با وجود این از آن فردترياکي ساکن کومیشه که مرا ، پس از تصادف سختی که برایم اتفاق افتاده بود در کلبه محقر خود پذیرا گردید تا دیپلمات ایرانی جوانی که در میان کتل ، شب در اقامتگاهش مرا مجبور نمود روی تخت سفری او بخوابم و او خودش روی زمین شب را به صبح رسانید من فقط با مردمانی خوشرو جوانمرد و با گذشتی برخورد نمودم که همواره حاضر به خدمتگزاری به من بودند ؛ شاید اگر من یک نفر انگلیسی یا روسی می‌بودم ایشان با من هم غیر از این رفتار می‌نمودند .

و این آن ایران مهربان و مهمان‌نوازی است که دو نویسنده فرانسوی ما : "لوتی و گوبینو" آن را بهتر از هر کس درک نموده ، در آثار خود مورد شرح و تفسیر قرار داده‌اند .

پیرلوتی، شاعری با احساسات لطیف، توصیفات چنان شاعرانه و باجاذبه از این کشور بدست داده است که برآستی خواندنی است؛ او در این سرزمین آرامش کناره‌های بسفر و گذشت آرام زندگی را جستجو کرده است که برایش جاذبه و لطفی خاص داشته است، از مناطق کویری در قلب تابستان عبور نموده از گرمای طاقت‌فرسا و گزنده‌ی خورشید رنج برده است ولی علیرغم خستگی و ناراحتی‌های مسافرت او صدای این موزن‌های بقول خودش، عزیز را شنیده است و درمقابل چشم‌انداز مناظر و مراپای روپا انگیز اینهمه صحاری با عظمت که در کنار راه دراز هستی کشیده شده است به هیجان آمده است.

مگر نه آنست که مستخدمینش در نزدیک رشت با عرقهای روسی مست می‌کنند و برای او هزاران درد سر فراهم می‌آورند؟ ولی او در عین حال با کمال عطوفت آنها را می‌بخشد بلی چنین پیش‌آمدهائی هیچگاه برای چارواداران ساده‌دل قسمت مرکزی ایران (که هنوز آواز موزنشان در گوش است) اتفاق نمی‌افتد و اعتراف می‌کند: "در معیت ایشان انسان می‌تواند کابوس وحشتناک الکل را فراموش نماید درحالی‌که زندگی این مستخدمین جدید من متأسفانه با جرعه کوچکی از تمدن ما غربی‌ها مشغول و آلوده گردیده است!"

اما گوبینو بیشتر فیلسوف است تا شاعر؛ او یک تحلیل‌گر است، مورخ است، نمونه روحی عالی است که از قرن خود پیشی گرفته است بدون آنکه آن را دربرگیرد. فکر او فاقد آن تشعشع خیره‌کننده‌ای است که تا آن حد عالی در اندیشه‌های لوتی بچشم می‌خورد. او در نزد این ملت منتخب و سوابق تاریخی آن ریشه‌های اصلی و بسیار دور بشریت ما را مورد مطالعه و جستجو قرار می‌دهد. او نتایجی را که فتوحات داریوش و جمشید پادشاه پارسیان امروز برای ما دربر داشته است تجزیه و تحلیل می‌کند. او داریوش را فاتح سکاها یا سکه‌های وحشی می‌داند که آنها را از سرزمینهایشان به عقب راند و به آنها آموخت که چگونه "به نژاد آریائیها با ترس و وحشت بنگرند"

حمله اعراب موجب گردید نژاد این متمدن‌کننده‌های جهان، پاکی و یکدستی خود را از دست بدهد و قدری از درجه نجابت آن بکاهد. مع هذا هنوز هم ایرانی در نظر گوبینو دارای خصائص و مزایای فراوان است:

از نقطه نظر ظاهری او در قیافه ایرانی چهره‌ای هماهنگ، قد و بالائی کشیده، از حیث اخلاق و روحیات او را فردی باهوش، اجتماعی، متدین می‌شمارد و او را دوست دارد زیرا برای او ارزش و احترام قائل است.

گوبینو در پست یک دیپلمات هنگامی که از گردش و سیاحت طولانی در بازار تهران خسته و مانده برمی‌گشت و در سالنهای مجلل سفارت فرانسه در تهران به استراحت می‌پرداخت، خستگی‌ی گردش طولانی را از تنش بدر می‌کرد؛ به هنگام گرمای طاقت‌فرسای تابستان در

زیر سایه خنک درختان تجریش در پناه این قله‌های البرز که وی با آن قدرت قلم تا آن حد عالی آن را، توصیف کرده است به استراحت می‌پرداخت. در همان زمان لوتی بهنگام شب کوره‌راه‌هایی را در فلات قاره ایران می‌پیمود و روزها را در گوشه اطاق کثیفی در داخل کاروانسرای که در حال فرو ریختن بود با کمال کسالت و ناراحتی در انتظار شب بعد و راه‌پیمایی مجدد می‌گذرانید.

اگر چند ماهی لوتی شاعر مهمان فیلسوف ما می‌شد، اگر با هم و در کنار هم مناظر و ابنیه باستانی و قدیمی را بازدید می‌کردند مسلماً "می‌توانستند حرف یکدیگر را بفهمند؛ لوتی ایران را هم به اندازه ترکیه دوست می‌داشت و چه شاهکاری نظیری که از همکاری این دو نابغه بدنیا عرضه نمی‌گردید که در آن صورت براستی خواندنی می‌بود.

فرانسه و ایران

هرکس که روابط این دو ملت را طی قرون و اعصار مطالعه می‌کند از مشاهده و درک علاقه متقابلی که در تمام ادوار بین آنها وجود داشته است متعجب می‌گردد. و این برای من دومین علتی بود که مرا بطرف ملتی کشانید که همیشه دوست و گاهگاهی هم متفق و متحد کشور من بوده است.

در این روابط سه دوره مشخص می‌گردد: در اولین مرحله فرانسه و ایران بخصوص سعی می‌نمایند روابط بازرگانی خود را توسعه بخشند و این مربوط به قرن پانزدهم است. تیموربزرگ که امپراطوری عظیمش از کریمه تا هندوستان ادامه می‌یابد و درس‌های حکیمانه‌ای از شاهنامه فردوسی آموخته است از شارل ششم پادشاه فرانسه تقاضا می‌نماید چند نفری از بازرگانان خود را که "جهان از ایشان آباد می‌گردد" بخدمتش گسیل دارد. فرمانفرمای فرانسه خواهش او را اجابت نموده در مقابل فرمانروای مقتدر امپراطوری ایران را مطمئن می‌سازد که هرگاه بازرگانان و دولتمردان ایرانی به فرانسه سفر نمایند با افتخار مورد پذیرائی و استقبال قرار خواهند گرفت.

در سال ۱۶۶۴ کلبر^۱، وزیر وقت دارائی کشور ما، به فکر توسعه تجارت فرانسه با

۱- Jean Baptiste Colbert (ژان باتیست کلبر ۱۶۱۹-۱۶۸۳) از خانواده پارچه‌فروشی از اهالی شامپاینی، بوسیله مازارن به لویی چهاردهم معرفی شد و به مقامات مهمی در دستگاه دولتی فرانسه رسید از سال ۱۶۶۵ تا ۱۶۶۷ بازرس کل وزارت دارائی بود و در همین دوره سعی در توسعه تجارت فرانسه در شرق و رقابت با انگلستان و هلند نمود.

خاور زمین افتاد و سعی نمود با انگلیسی‌ها و هلندی‌ها که در این زمان از یک انحصار کامل در این منطقه برخوردار بودند در مقام رقابت برآید. کمپانی فرانسوی هندوستان تشکیل شد یکی از مدیرانش بنام گستون Gueston به اصفهان آمد. او در دربار شاه عباس کبیر با گرمی پذیرفته شد. او بیش از ظرفیت قوای بدنی خود انرژی مصرف کرد در نتیجه حین انجام وظائف خود از پای درآمد؛ فرستادگان دیگری جای او را گرفتند که راهنمایی و تشویق آنان با شوالیه‌ای بنام شاردن بود. هنوز هم داستانهای شاردن در ایران کهنه نشده و خوانندگان زیادی دارد.

نمایندگان شرکتهای انگلیسی و هلندی تمام سعی و کوشش خود را بکار می‌برند تا این رقبای مزاحم خون‌گرم را که بخوبی می‌دانند چگونه راه خود را در قلبهای ایرانیان و جای خود را در بازار ایران بازکنند، از سر راه خود دور نمایند. رقبائی که در مدت زمانی کوتاه توانسته‌اند امتیازات عمده‌ای چون انحصار تجارت آزاد شراب با شیراز و بندرهای جنوب را بدست آورند و عهدنامه سال ۱۷۵۸ میلادی را با دربار ایران به امضاء رسانند که برحسب آن به کمپانی فرانسوی هند همان امتیازاتی اعطا گردد که قبلاً به دو کمپانی رقیب انگلیسی و هلندی آن واگذار شده بود؛ ما در حقیقت داشتیم به موفقیت کامل نائل می‌شدیم وقتی که این شرکت در نتیجه جنگهای شوم و بد عاقبت لویی پانزدهم و بدنبال از دست رفتن مستعمره‌های فرانسه، به گرداب حوادث و مهلکه گرفتار آمد.

با آخرین سالهای قرن هجدهم روابط فرانسه با ایران وارد دومین مرحله‌ی موجودیت خود می‌گردد و این در زمانی است که فتحعلیشاه به جای آغامحمدشاه بر تخت قاجارها تکیه می‌زند.

او که از سپاه گرجستان شکست خورده، از طرف انگلیسیها که تازه در آن زمان می‌خواهند بهای همکاری خود را به نرخ بالائی سکه زنند، با بی‌اعتنائی روبرو گردیده است، دست کمک بطرف ناپلئون اول دراز می‌نماید. امپراطور با عجله سرگرد رومیو (Romieu) و مترجم ژوبر (Jubert) را به دربار او اعزام می‌دارد، در تاریخ ۴ مه ۱۸۰۷ (۱۴ اردیبهشت ۱۱۸۶ شمسی) معاهده فینکشتین (Finkenstein) به امضاء رسید و روابط طرفین قرارداد وارد یک مرحله نظامی گردید. ژنرال گاردان (Général Gardanne) ارتش شاه را تجدیدتشکیلات می‌دهد ولی این ارتش که فاقد کادر افسری کافی می‌باشد در سرحدات گرجستان مجدداً "با شکست مواجه می‌گردد. مابخاطر عشق به ایران دوستی روس و انگلیس را از دست دادیم.

با شروع ماموریت کنت دوسرسی (Comte de Sercey) در ژانویه ۱۸۴۰ (بهمن

۱۱۱۹ شمسی) روابط ایران و فرانسه وارد سومین مرحله خود می‌شود که روابطی فرهنگی، فکری و علمی است. این مأمور سیاسی به‌مراهی اوژن بوره (Eugène Boré)، پرفسور زبان ارمنی در کولژ دوفرانس، چندین افسر ارتش، یک پزشک و دو شرق‌شناس، یک‌نقاش بنام فلاندن Flandin و یک آرشیتکت بنام پاسکال کست Pascal Coste به ایران وارد شدند.

بدین‌طریق همکاری معلمین و استادان فرانسوی برای تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان ایرانی آغاز گردید.

در عین حال نایب‌ستی گمان کرد که همکاری و روابط دو کشور تنها به اقدامات سطحی در زمینه‌های علمی و فرهنگی از همان اوان محدود می‌گردیده است. در ۱۲ ژوئیه ۱۸۸۵ (۲۱ تیرماه ۱۲۶۴) عهدنامه دوستی و بازرگانی که بوسیله نمایندگان ایران و فرانسه امضا گردید به کلیه افراد از ملیت فرانسوی همان امتیازاتی را اعطا نمود که طبق عهدنامه مورخه ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ ترکمانچای به اتباع روسی داده بود.

ایران که در یک برهه از زمان برضد روس و انگلیس "دو حامی طبیعی خود" با فرانسه هم‌پیمان شده بود هیچگاه دوستی خود را نسبت به ما فراموش نکرد حتی موقعی که در فردای ۱۸۷۰ کشور شکست‌خورده‌ی ما خود را کاملاً "تنها و رها شده از طرف دوستان سابقش می‌دید، دست شاهانه‌ای بطرف او دراز شد و با حرارت هر چه بیشتر که موجب دلگرمی ملت ما گردید دست او را فشرده و این دست ناصرالدین شاه بود که هیچ فرانسوی هرگز محبت او را فراموش نخواهد نمود.

وفاداری در دوستی به‌نگام محنت

من یک علت‌سومی هم برای دوست داشتن ایران داشتم: محنت‌ها و بدبختی‌هایش. تا زمان انقلاب مشروطیت، تنها شاه اختیار کامل و بدون حساب و کتاب امور مالی کشور را در دست داشت و فقط مبلغ ناچیزی معمولاً "صرف رفاه و بهبود وضع اجتماعی می‌گردید؛ بقیه منابع مالی به مصارف خوشگذرانی و مخارج سرسام‌آور و پرخرج لوکس و گاهی هم دیوانه‌وار شاه تاجدار امپراطوری می‌رسید.

در رژیم مشروطه جدید، با رای تضمینی که دولت برای شهروندان قائل بود، با تنظیم یک بودجه سالانه چهره‌امور بطور کامل تغییر کرد: عادات و رسوم قدیمی که به دولت اجازه می‌داد لداقتضا و بمیل خود آزادانه چند نفر از متمکنین یک محل یا کلیه اهالی یک ولایت و یا حتی یک ایالت را جریمه نمایند و هنگامی که خزانه شاهی از پول تهی می‌گردید دست به یک دوره‌گردی پردرآمد در جاهائی که پولی سراغ داشتند، می‌زدند،

در این دوره محدود و حتی ملغی گردید .

می‌بایستی منابع مالی دیگری جستجو کرد زیرا هیچکس فکر نمی‌کرد که ممکن بود مخارج شاه و شاهزادگان و عمال آنها را محدود نمود .

دنباله داستان را همه می‌شناسند : روسیه دیگر حاضر نبود بانکدار ایران باشد ؛ پس باید بجاهای دیگر مراجعه نمود . انگلستان کمک مالی خود را اعطا می‌کند منتها به یک شرط ساده آنها قبول و پذیرش قرارداد ۱۹۱۹ .

من شخصا " در مباحثات سخت و طولانی که یک طلبکار سخت‌گیر و یک بدهکار لجوج و سرسخت را در مقابل هم قرار داده بود شرکت داشتم ؛ بعضی روزها وضع طرف اخیر - الذکر بحدی خراب و بحرانی بنظر می‌رسید که انسان تصور می‌نمود موجودیت و حیاتش به تار موئی بسته است ، در آن لحظات برای من این تصور پیش می‌آمد که بر بالین محتضری حضور یافته‌ام که آخرین دقایق زندگی خود را می‌گذرانند ولی محتضری که نمی‌خواهد بمیرد ...

سپس بازیابی سریع حیات و زندگی دوباره ، با تمام آرزوهای فراوانش ، به کالبد بی‌رمقش جان تازه بخشید ، که اگر بشود گفت ما را ناامید نخواهد کرد .
در طول این مبارزه نامتساوی احساسات دوستانه من بطور غریزی بیشتر متوجه طرف ضعیف‌تر بود تا قوی‌تر ، بیشتر طرفدار ستم‌دیده بودم تا ستمگر .

* * *

آنهائی که به این دلائل یا بهر علت دیگری ایران را دوست دارند و لطف و جذبه آن را درک می‌نمایند با کمال تاسف و ناراحتی این سرزمین را ترک می‌گویند ؛ خیلی از آنان که مدتی از نعمت یک زندگی راحت و آسان ، بدور از گرفتاریهای سخت و مشکل و یا خوشگذرانیهای زیاده از حد شهرهای بزرگ دیار خود برخوردار بوده‌اند با کمال میل و رغبت به این کشور برمی‌گردند تا زندگی خود را در آرامش بگذرانند و حتی بعضی از آنها روزهای آخر عمر خویش را در آن به پایان رسانند ...

بیهوده نیست که گوینو نمی‌تواند بدون احساس ناراحتی و نوعی اندوه عمیق تهران و این مردمی که به این شدت نظر او را جلب کرده‌اند ، ترک نماید و چنین می‌نویسد^۱ :
" من برای آخرین بار از بازار عبور کردم ، این بازاری که من بارها آن را زیر پا گذاشته بودم و تا آن حد آن را دوست می‌داشتم ؛ من در فکر خود از این جمعیت خندان ، کنجکاو ،

شیطان و درحقیقت بسیار کم ناجنس و بندرت بدنهاد، که شاید من هیچوقت دیگر آنها را نخواهم دید. اجازه مرخصی گرفتم و در دل با ایشان خداحافظی کردم. باید اعتراف کنم با وجودی که من می‌رفتم تا آنهمه قلبهای با مهر و علاقه‌ای که در انتظارم می‌طپید، همه آن چیزهایی را که همواره جایشان در برم خالی بود با زیابم باز هم قلبم آکنده از ناراحتی بود. نمی‌توانم انکار کنم که من به این مردم دلبسته شده بودم.

پیرلوتی هم غیر از این نمی‌اندیشید؛ هنگامی که به سواحل دریای خزر می‌رسد او با تأسف بطرف جنوب رو می‌گرداند بطرف شهرهای قیاس‌ناپذیر خاکی و مینای آبی رنگ، بطرف کاخهایی با کاشی‌های دلربا که رفته‌رفته "در پناه زمزمه آرامش‌بخش آب چون اشک جویبارهای بی‌شمار، آوای دائمی موزن‌ها و پرندگان نغمه‌سرا؛ در حال فرو ریختن و ویرانی است.

منهم، به هنگام ترک منزل کوچک خیابان منیریهام با ستونهای سفیدش، دانشجویان دانشکده حقوقم و دوستان بازاریم، نمی‌توانستم از قانون کلی گریزی داشته باشم. منهم احساس می‌کردم که با ترک ایران قسمتی از قلب خود را در آنجا باقی گذاشته‌ام.

پایان



گوبینو



پیرلوتی

فهرست مندرجات

الف - ی	سخنی با خوانندگان
۳ - ۶	پیش گفتار نویسنده
۷	پیامی به دانشجویان دانشکده حقوق
۹ - ۲۰	مقدمه مولف
	بخش اول
	در راه رسیدن به ایران
۲۳ - ۳۰	اشتباهات سیاست انگلستان در قفقاز
۳۱ - ۳۸	دست آورد جنگ سرپرسی کاکس
	سقوط وثوق الدوله
۳۹ - ۴۴	اولین اثرات شکست سیاست انگلیس در ایران
۴۵ - ۵۳	رویارویی با بلشویکها
۵۵ - ۶۳	انگلیسها و روسها در ایران (در پایان سال ۱۹۲۰)
۶۵ - ۷۳	لرد کوررون از ایران حرف می‌رند
۷۵ - ۸۲	آیا باید مجلس را تشکیل داد؟
	بخش دوم
۸۳ - ۹۵	دست آورد فرانسویان مورد تهدید قرار می‌گیرد .
۹۷ - ۱۱۶	انحصار حفاری و کاوشهای باستانشناسی ما
۱۱۷ - ۱۲۳	تجارت فرانسه و ایران
	بخش سوم
۱۲۵ - ۱۲۶	پایان یک رویای برتری طلبی
۱۲۷ - ۱۳۲	جهت‌گیری سیاسی جدید ایران
۱۳۳ - ۱۳۸	ایران و روسیه شوروی قراردادی امضاء می‌کنند (ژانویه ۱۹۲۱)
۱۳۹ - ۱۴۸	کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹)
۱۴۹ - ۱۵۶	دیکتاتوری و سقوط ضیاءالدین طباطبائی
۱۵۷ - ۱۶۸	چرا من ایران را دوست داشتم

فهرست نام اشخاص

الف

- احمد شاه : در صفحه‌های ب ا مقدمه - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۵۲ - ۷۰ - ۷۶ - ۷۷ - ۱۴۲ - ۱۵۵
- احسان خان صفحه ۴۹
- آریتاژ اسمیت : صفحه ۱۹
- آندره : صفحه ۱۰۲
- آنتوان دنی‌کن : صفحه ۲۶
- اسمارت : صفحه ۱۴۴
- انتظام السلطنه : صفحه ۸۸
- آقا جمال اخوی : صفحه ۸۸
- آغا محمد شاه : صفحه ۱۶۵
- ایپکیان ! صفحه ۹۴
- امام جمعه خونی : صفحه ۱۴۵
- امیل لوسوئور : صفحات الف - ب - ج - د - ط - ۶ - ۷
- آیرون ساید (ژنرال) : صفحات ۵۵ - ۵۹
- اوژن بوره : صفحه ۱۶۶
- هانری رونا : صفحه ۸۷

ب

- باگ : صفحات ۱۰۹ - ۱۱۶
- بونن : صفحات ۸۸ - ۹۲ - ۹۴
- بوندو : صفحات ۱۰۳ - ۱۱۱

پ

پاسکال کست : صفحه ۱۶۶

پرني : صفحات ۸۹ - ۱۵۲

پرار : صفحات ۱۰۳ - ۱۱۱

پروست : صفحه ۱۱۶

پ . شیل : صفحات ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۱۲

پی‌یه : صفحه ۱۰۳

پیرلوتی : صفحات ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸

پرلیدیان ماسلوف : صفحه ۲۶

ت

تکسیه : صفحه ۱۰۰

تیمور : صفحه ۱۶۶

توسکان : صفحه ۱۰۳

ج

جمشید : صفحه ۱۶۳

جواد عامری : صفحه ۸۸

ح

حاجی آقا شیراری : صفحه ۷۱

حاجی سید نصرآ... : صفحه ۸۹

حسن توران : صفحه ۸۸

حکیم الدوله : صفحه ۱۵۵

خ

خوئی : صفحه ۱۴۴

د

داریوش : صفحه ۱۶۳

دکتر محمد احتشام : صفحه ح

نفوذ انگلیسی‌ها در ایران

دوبالوا: صفحه ۱۰۱

دمورینی: صفحه ۷۷

دوموسا: صفحات ۹۰ - ۱۱۰

دومرگان: صفحات ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۶۲

دیولافوا: صفحات ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۲

ذ

ذکاءالملک: صفحات ۸۷ - ۸۹

ر

رسکولینیک: صفحه ۱۲

راولینستون: صفحه ۱۰۰

رضاخان (ژنرال): صفحات ۱۴۴ - ۱۴۵ - ذغ% - ۱۵۴

روستن: صفحات ۱۹ - ۱۴۹ - ۱۵۳

رومیو: صفحه ۱۶۵

ریموند: صفحه ۶۲

ژ

ژکیه: صفحه ۱۰۲

ژنرال ریکسون: صفحات ۴۱ - ۵۵ - ۵۹

ژنرال گاردان: صفحه ۱۶۵

ژنرال شامپین: صفحات ۱۰ - ۴۳ - ۶۱

ژنرال کوک‌کولیز: صفحه ۲۴

ژوبر: صفحه ۱۶۵

ژونار: صفحه ۵

س

سالار لشکر: صفحه ۱۴۴

سالزبوری: صفحه ۶۶

سپهدار اعظم: صفحات ۶۵ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۸ - ۸۲ - ۱۳۹

سردار استاروسلسکی: صفحات ۴۵ - ۴۶ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۱

سردار فاخر: صفحه ۴۹

سرپرستی کاکس: صفحه ۱۳ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۶۶ - ۹۳ - ۱۴۱

سپهسالار تنکابنی: صفحه ۴۰

سرادوار دگری: صفحه ۷۷

سردار محی: ۱۳۷

سردار افخم: صفحه ۱۳۷

سیسرون: صفحه ۹۹

سولپیسوس: ۹۹

سید ضیاءالدین طباطبائی: ۱۵ - ۱۹ - ۹۴ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

سمیتقو: صفحه ۱۵۵

ش

شاردن: صفحه ۱۶۵

شاه عباس کبیر: صفحه ۱۶۵

شاهزاده ناصرالملک: صفحات ۷۵ - ۷۷ - ۹۳

شاقوله: صفحه ۸۶

شعاع السلطنه: صفحه ۱۱۰

ص

صمصام السلطنه: صفحات ۱۸ - ۱۴۶ - ۱۵۵

صمد خان: صفحه ۱۵۳

ع

علاء السلطنه: صفحه ۷۰

ف

فرمانفرما: صفحات ۱۴۹ - ۱۵۰

فلاندن: صفحه ۱۰۰ - ۱۶۶

فدحعلیشاه: صفحه ۱۶۵

نفوذ انگلیسی‌ها در ایران

ق

قوام السلطنه : صفحه ۱۵۴ - ۱۵۵

ک

کامیل مولیتور : صفحه ۱۱۷

کالدول : صفحه ۳۶

کاپیتن دوک مروک : صفحه ۹۲

کرومر : صفحه ۱۳

کلبیر : صفحه ۱۶۵

کنت : صفحه ۷۷

کنت دوسری : صفحه ۱۵۶

کنت دوگوبینیو : صفحات ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۷

کلنل محمد تقی خان : صفحه ۱۵۵

کنستانتین : صفحه ۵

گ

گابلوس : صفحه ۹۷

گامبتا : صفحه ۳

گستون : صفحه ۱۶۵

گری : صفحه ۶۶

گوتیه : صفحه ۱۰۲

گیفری : صفحه ۱۰۳ - ۱۱۰

ل

لانردون : صفحه ۶۶

لامبرموکیتور : صفحه ۱۴۵

لامپر : صفحه ۱۰۲

لانسینگ : صفحه ۳۶

لقمان الملک (دکتر) : صفحه ۸۶

لرد کورزون : صفحه ۹ - ۶۵ - ۶۶ - ۵۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۳ - ۸۱ -

لونکل دو فورویل : صفحه ۹۰

لوفتوس : صفحه ۱۰۰

لوکونت : صفحه ۱۰۵

م

ماک ماهون : صفحه ۳

مارلینگ (چارلز) : صفحه ۸۸

مترجم‌الممالک : صفحه ۸۸

مشیرالوله : صفحه ۳۹ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۵ - ۵۷ - ۶۲ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۷ -

۱۴۶ - ۱۵۵

مصدق‌السلطنه : صفحه ۱۵۵

محتشم‌السلطنه : صفحه ۱۵۵

محمد علی‌شاه : صفحات ۶۷ - ۷۷ - ۷۸

مستشارالدوله : صفحه ۱۴۶

مرل : صفحه ۹۰

مشاورالممالک : صفحات ۱۸ - ۷۱ - ۷۲ - ۸۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴

مستوفی‌الممالک : صفحه ۷۸

معتضدالدوله : صفحه ۱۴۶

مظفرالدین شاه : صفحات ۷۶ - ۱۰۲ - ۱۵۰

معین‌التجار : صفحه ۱۴۶

مدبرالملک (محمودجم) : صفحات ۱۴۲ - ۱۵۲

منصورالسلطنه : صفحه ۸۹

ممتازالملک : صفحه ۱۴۳

میلز : صفحه ۱۳

میرزا کوچک خان : صفحات ۴۳ - ۴۵ - ۴۹

مخبرالسلطنه : صفحات ۵۱ - ۱۰۴ - ۱۵۵

مهدی نراقی : صفحه ح مقدمه

مؤمن‌الملک : صفحات ۷۸ - ۱۴۶

مکنم : صفحات ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۸

ن

ناپلئون : صفحه ۱۶۵

ناصرالدین شاه : صفحات ۱۰۱ - ۱۶۶

نصیرالملک : صفحه ۸۸

نرمان : صفحات ۴۷ - ۶۲ - ۶۸ - ۸۱ - ۱۴۱ - ۱۵۵

نصرت السلطنه : صفحه ۵۲

و

واتلن : صفحه ۱۰۲

وثوق‌الدوله : صفحات الف مقدمه - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۳۵ - ۳۹ - ۴۰ -

۴۲ - ۸۲ - ۹۴

ویلیامر (سرهنک) : صفحه ۱۰۰

ه

هاپینو : صفحه ۱۴۰

هارت : صفحه ۴۱

هانری رونا : صفحه ۸۷

هانری ویوله : صفحات ۱۰۳ - ۱۰۸

ناکنون کتب و مقالات زیادی درباره روابط ایران و انگلیس نوشته شده یا بهمت محققین و تاریخ نویسان ایرانی تألیف گردیده است و با بوسیله سفرها و مأموران انگلیسی و مأمور خدمت در ایران، پر شده تحریر در آمده است.

کتاب حاضر بوسیله امیل لوسوئور فرانسوی نوشته شده که در جریان سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ (۱۲۹۶ - ۱۳۰۰ شمسی) بعنوان استاد حقوق و اقتصاد سیاسی و معارف اولین دانشکده حقوق تهران مشغول تدریس بود است و حوادث یکی از بحرانی ترین دوره های تاریخ ایران را به ترتیب تاریخ رویدادها یادداشت کرده و پس از مراجعت به پاریس بصورت کتاب کوچکی منتشر نمود است که برای خوانندگان فارسی زبان نکات جالبی در بر دارد.

